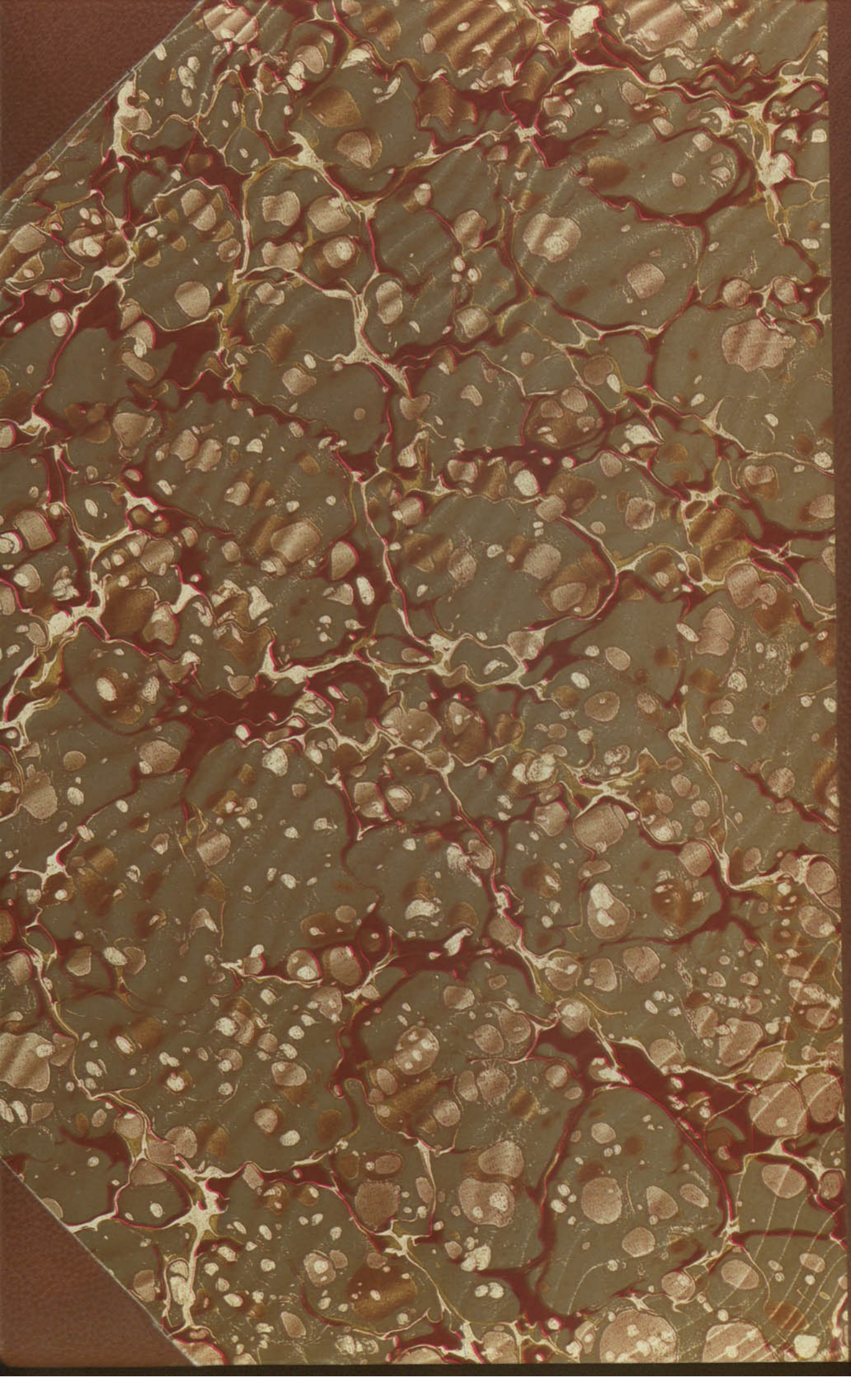

۱۰۷۷۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ابواب الجنان ج ۱
مؤلف مولی رفیع قزوینی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۴۲۷۶
جمهوری اسلامی ایران
شماره دایمت کتاب
۸۹۸۴
بازدید شد
۱۳۸۷
خطی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۱۴۲۷۶

۱۴۳۷۶
۱۹۸۷۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از کتابخانه شیخ جعفر سلیمانی
شهریور ۷۴

ابواب الجنان ج ۱
تالیف مولی رفیع قزوینی

ابواب الجنان

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین مقالی که سرخیل کاروان فنون معانی در راست توانند بود و خوشترین حلی که بر هیکل عروس سخن گذاری عصا کشی خانه بیان توانند نمود و نیکوترین نیت و کوشش را به پایه کمالش بتوفیق یزدان بیان را آب کبری توانند نمود و حمد و ثنای کبریای بی‌منتهای که در خزینه عدم ادراک فرشش از تصور سیاه مغول وار و ام هجوم و تحریر بیت و شکن سیاهی ابرش از تکثر و ابوان قدس عرشش از هیبت سمند تیزگام بیرخیال در بیدان پایان گاهش چنانکه بدایت و بالای شتاب تگ و پوی نامه خواسته بتوان اندیشه بی‌توان رسید و چنانکه بر تیز پر و زور کار و فضای پرواز بی‌انتهای تخیلش از چشمه پرتو بال پیل پندار بر زوار گشت بتوان نیز و ارواح مانده گان نتوانند رسید صفحه ای دوربانش فرشش اگر بوش صدر شه سپیدی روز شب چون بادام در هشته بر هم خود نه یا دیگر آفتاب جهانتاب چکمشش از اراق انقلاب جمع گشته یی یا ثابت بر سیاره چون فرات و دجله بهم پرده نه ی سماطی که اگر شعبان قدرش فرش پایگاه و عالم را واپس کشیدی بتوانی چنانچه شب تاریک را در هم شکستی عنصری که اگر شته حکمتش بدست از نظام عمل پرداد و جواهر اجزای کائنات انتظام پذیرفتی و هیولای که اگر شرارهٔ تابانیش بتوانستی کشید اوراق مجموعه عالم بر یک مرحله شرح نتوانستی گزید بر ذاتی که بر تیغ بخشش چون ابر دستش گوی بر گرفت گوی آسمان را بر سیمه خود را میدان و جوه از خزینه جودش گنجی که بقبضه قدرتش کان و در و خاتم ملک را از خزان شستی بر آورد و توده زر بش و بخشش سینه پیر خرد فیاضی که تیغ ابر قبضش یک قطره عرقش نه فیاض شد نه تیره را قرار فرش نه

وغلبهٔ جنب و منایای پا بقا رنگ میگرود از کثرت اشتغال بلهو و لعب و ارتکاب معاصی و طاعتی تیرگی می پذیرد و در خوف از انطباع صور حقایق و ادراک اشد انوار حق باری نمایده و صفال حال خود را از ذوف و نمیداند و مهم عقبا را سهل و خود و کار دنیا را عظیم و بزرگ می انگارد و این حالت را دوم مرتبه است یکی سیاه و تنگ کناه هنوز مملکت دل را تمام متحرنساخته باشد و فقر پذیر یکی معصیت مرآت دلرا از قابلیت جلوه بنداخته باشد بلکه دیوانهٔ ان مملکت را بمعماری توبه پشیمانی تجرد توان نمود و تیرگی ان آئینه را بجلای استرداد شوخگی از میراد مهرس توان زدود و دوم انکه ترا کم کدورت معصیت بحدی رسیده و بکار را بانی آمال انقدر بردی هم نشینند که آینه دل را دیگر مجال نمانده و قابلیت صیقل پند و نصیحت فایده نرسانده و از تکاثف دود عصیان هیچ ایمان فرو نیرود و ظلمهٔ کفر شیطان در دون را فرو گیرد و در این وقت آیه

در حق این دل صادق چه مشکل

با احوال مطابق خواهد بود و دل این چنین

را قلب منکوس مینخوانند و کشور باطن را دیار این حالت زبردست بیم انند چنانکه قلوب اهل ارتیاب قلوب اهل نفاق را در حضرت امام ناطق جعفر صادق و الگفت از والد بزرگوار خود علیهم السلام نقل فرموده

خلاصه معنی انکه هیچ چیز دل را چنان ضعیف نکند و فاسد نمیکند که گناه پیوسته دل با گناه دیرینه رفته و حبال منیا بد تا توبتی که گناه زیادتی کرد و بر دل غالب نیاید پس کشور دل زیر و زبر میشود معمورهٔ شهر سان در دون سر نگون میگردد و تفصیل این هر دو مرتبه از کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام مستفاد میگردد که فرموده اند

حاصی محمون

حاصل مضمون انکه در دل بنده نکته سفیدی هست چون مرتکب گناه شود در ان نکته سیاهی هم سر میزند پس اگر از ان توبه کرد ان سیاهی زدوده میشود و اگر در گناه اصرار ورزیده از ارتکاب خطایای دیگر دیده ان سیاهی زیاده و منتشر تا ان سفیدی را بهم شد چون ان سفیدی پوشیده شد صاحب ان دل هرگز بازگشت نکند

پس آدمی میباید که پیش از ان که کار بانجا انجامد و عادت دلرا از ارتکاب معاصی زیبا و در آید چاره کار خود نماید و حریق ندارک ان بقدم کوشی پردازد تا وقتی که هر اجل بر بالینش رسد کی دزد آنگشت نامزد جهانش نکرد چنانچه در بیاجه گذارش یافت مردی که بنده را از خواب غفلت بیدار سازد و بفکر چاره احوال و اندیشه مآل اندازد و عظ و نصیحت است خواه بان طریق که در نزد هدایت بر دلش نشیند و بخواه بدین طریق

که مناجی عرفانی اشتغال بازگشت مغتنم مطالعهٔ نماید بر هر تقدیر اخشیج عارف خوانی رعظ پرشنوه رسیده و هیچ بیان فایده ان از افق مقدمات مذکوره طلوع و روشن کرده و فضیلت وعظ گفتن از راه عقل مستفنی از بیان و پا نیاز از اقامت دلیل و برهان است چه هر عاقل هوشمند بدیهه معلوم است که همگاه یکی برا هی رونده و بعینی از بیابان زیاده و هدایت انحراف نموده راه بیابان و آوارگی پیش گیرند چه دیگران واجب است که دولت او شان نموده از ان طریق ضلالت بشاه راه هدایت برگردانند تا در نزد عقلا عموم و مذموم نباشند

اگر چنین کنا نمیا گاهست اگر خموشش منشی گناه است برین قیاس زرکانه

ناس که در طی مراحل تکلیفات هم بریک رهگذرند در طریق عبودیت جملگی ام سفرند اگر اصحاب بازار شتاع استقامت بپرسان کدارد و با غوای غولان هوا و هوس راه بادیه غفلت و ضلالت مسلوک دارد بعدهٔ رفیقان دیگر است که دست زبان نصیحت و پند گرفته از در در بلند نمایند بفریاد و رسایی ستمکشان

حق ان سر بجیوا و ادوهٔ النفس و هوا را از ان طریق نا شایست رجوع فرمایند و اما از راه نقل برمتقان کتب معتبره این فن و بسیاری ان کشش غرا ذی آیات و سنن معلوم است که اخبار و آثار در این باب بسیار وارد شده است و از آنجمله محکمه از کتاب برشت بر این مدعا شاهند و حق تعالی اسمعیل پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام باین شیوهٔ مرضیه ستوده و در حق ان ذبیح قربانگاه تسلیم فرموده که

چون این آیه در مقام مدح حضرت اسمعیل علیه السلام وارد است چنانچه سابق و لاحق ان برا این معنی شاهد است و در کتاب ارشاد القلوب مرویست از دلیل طریق رستگاری و رشید اساس امیدواری حضرت سید الانام علیه الف الف تحیه و صلوات و السلام

حاصل معنی انکه هیچ چیز بدیه که مسلمانی جامه برادر دینی خود فرستد بهتر از کلمهٔ حکمتی نیست که باعث زیادتی هدایت او گردد و باز طریقهٔ ناشایستی او را باز گرداند و در همان کتاب از زبان جناب صلی الله علیه و آله منقولست

خوب عطائی و نیکو هدیه ایست نصیحتی بر شنیدنی و ماثور است که در حدیث آن شافع یوم النشور گفتگوی دو تنی دو گروه شد و هر یکی از ایشان بنصیحتی از دیگری بودند و معارض احوال هر یک بزیور کمال آراسته بود و طریقهٔ یکی آن بود که بعد از نماز و اجبی چاپلوسانه تعلیم خیر و صلاح میفرمود و باین انگشت زبان ملت جهان راه فلاح رستگاری را انگلیتی می نمود و دیگری که روزها روزه میداشت و شبها بنوای بنده گی می افراشت ان سرور چون صفات ان دو شخص شنیدند متاع قدر ایشان را بمیزان امتیاز چنین سنجیدند

یعنی زیادتی و رجحان شخص اول که هدایت دارشاد خلایق را

شعار خود ساخته بران دیگر بقدر زیادتی منافست برادینی و فزونتر شخصی از شما و نیز از ان حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که

اگر هیچ صدقه از مؤمن در نزد خدای تعالی محض معنی انکه هیچ صدقه از مؤمن در نزد خدای تعالی خوشتر پسندیده تر نیست از ان قومی را که اراده و مخلصه در راه بندگی از هم جدا سازد یا عداوت دینوی تفرقه در میان شان انداخته باشد بدرای نصیحتی بر کیفر بقدر جمع سازد و با تصدیق پیوند دوستی آئینهٔ بواطن شان از زنگ وحشت کدورت پرداز و این هر عظه از عجائب کیمیا نیست و منقولست که حق تعالی بنورانی شجره ادی احترام حضرت کلیم علی نبینا و علیه السلام وحی نمود که

حاصل معنی انکه با دگیرای موسی خویش را دچون با دگرفتی تعلیم کن ان را بحکمی که عالم بان نیست که به تحقیق که من قدرت بادهندگان و با دگیرندگان خیر را نورانی میسازم تا از ان وحشت ننماید و از این قبیل اخبار در کتب آثار ائمهٔ اطهار وارد است و بهمین قدر از ان که در کتاب اثبات این مدعا مذکور شد همانا که خامهٔ بیان را از گذرانیدن شهود دیگر مستغنی ساخته باشد

باب وعظ گفتن و

شروطی که در ان رعایت باید نمود و بر آئینه ضمیر منوطان تذکر ستان سخن در پی گرد این معنی جلوه تمام دارد و که تو ر گفتگوی بر محل ستمکاران و فتی نمک نا ثیر نپاشند و بیرون شیخ سخن از دهنهای چون سنگ خارایی از زمان خواب حسرت می نگیزاند که وعظ بداچه میگوید خود عمل نباید و پیش از همه نفس خود را از ارتکاب معاصی نصیحتی باید اول باید بدیده بصیرت خود را از خواب گران غفلت برگزید تا خفتگان دیگر را نیز بیدار توان کرد خفته را خفته کی کند بیدار یا تخت تا تم دل

مردی نمایش کرد تا بخاطر تاثیر سخنان در خیر خواطر بیداران تا تواند خوشید

گر بود در مانی صد نوحه گر آه صاحب درد را باشد اثر

یعنی چون عالم علی العموم خود گمند پند نپذیرفت و از دلها چون باران که از خشک سیلفزود و دل نشین خلایق نمیگردد دیگر سخن تازه سر نگذاشت دل خون بار آب گیر نشود و برگ دلها مانده و بکلی تازگی معنی مارد خزان آب چکیده باد آب و رنگ نگیرد و بلبل را بشور نماند و شعله بیان تازگی نداشت و از سینه پر شکوه شور سر نکشد افسرده دلی را نسوزد و شرار گفتگو تازگی آتش دل پرتاب نبخشد چراغ مرده دلی نیفروزد ناله که دل سراپا غفلت چیزی نیست خدایا هست کیی دل خراشد و نفسی که از درون پر هوس چیزی بیرون آید نصیحت که از مغز طبع خیزد چه اثر داشته باشد خود پسند ناکرفته مده پند دیگران پیکان به تیر جا کند انگار پشان از خطاب

شرم باید خود ز تهدید آید داشت و مسهل نماید انگاشت و در وعید عالمان پا عمل اندیشه باید نمود و خبر جز صادق علیه السلام را گواه خاطر باید آورد که فرموده است که شب معراج چون راه دیدم که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین میبریدند گفتم با جبرئیل این چیست گفت خطیبان امت تو اند که مردم را بعمل صالح امر مینمایند و از ارتکاب امور موعظه دا

من خواطر را از لوث اغراض و شوبه منزه سازد و آینه دلرا از زنگ ترفیعات خیسانه بالکلیه پرداز د و جهت اظهار علم نوعی هر لحظه نظر تعیینی نیگزیند و سخن خدا و رسول را بسؤال مأمول نیامیزد بعقود و جواهر اسحار و اثمار کرون دعوی دانش نیارا یه و فحوات وحی الهی را شاه بیت قصیده کدایی نماید طول سخن واسطه عوض کمال نشمرد از عصا دروهم علم افشار و استمهار نیفزاید و پایه منبر را وسیله خود نمایی نداند و جای پاکنزادگان

خود فروشی نگرداند و در اثنای شروع پا اعتباری و بنا خواطر از خاران نگراشد و در بین مذمت خوی شیم طمع بر دوست کسی نداشته باشد و جامه تقیدی را صحکاذب روش نگرداند و لوا و دستار بزرگ را سر سخن نپندارد و پیاچه بزرگ نپنداند و از ردا و شال پر و بال بلند پروازی نگشاید و جبه پشم شتر را ایهام معنی برده باری خود نشاند بان جانبر اسرا نگفت خود فایه نگذارد بر شته سخن دعوی موقعت بر خود نبندد و بسبحه صد دانه سر سبحه قلب قلوب نشمارد و سراسر نگفت سواک راشاهد دعوی و عدالت نپندارد و آستین دراز و فراخ راست آویزه اظهار دست از دنیا کشیدن نگذارد و ریش دراز را بپاینده سوگ گیری با رنگ داده و استغنای گرفتن را سرمایه کرفتن و بکرفتن زود و اظهار پاطمعی مردم را فکر داون پا طلب نپندارد و بپای کوشه نشینی طرق کسب اعتبار نبرید و بکرداع تصفای ظاهر قوت میسر و دو زیر نجوید بلکه در اعلان کلمه حق جوهر خلاقی را در رضای حضرت خالق را منظور دارد و تعاطی نداند و در نصیحت مردم قرار خواسته کرم الهی نمودی جسته لوط نداشته باشد تا سخنش در دلها و قعی و اثری کامل و از مشرب جاه و دنیا خلق و نصیبی شامل داشته باشد و بگلم گریه

در گفتگوی با هر طبقه نرم گفتار را از دست نداده و الخشونه مطلب را بملایمت روا ندارد تا اثر نصیحت منظم در درشت گویی نباشد زبان بیان را بزهر تلخ گفتار ریی نیالاید و نصیحت ناملایم اگر طبایع میاشند و برکاه و طریق دوایی ان نیز ناملایم باشد دلنشین مطبع نیفتد و بگذرد شیدن ان جز سه بار نیرزند و غالبا جهت رعایت این مصلحت وقتی که حضرت حق سبحانه و تعالی عیسی و محمد علیهما السلام افرستاد نبوت سراقرازه و تخلعت کرامت ممتاز کرد انیده بدعوت فرعون لعین مأمور ساخته ایشانرا فرمود مفسرین فرموده اند یعنی

که بروید ای موسی و هارون بسوی فرعون پدر شیکر او در کفر و عصیان از حد کذار

نموده پس سخن گویند با او سخن گفتن نرم مجلد بر واعظ و پند کو با مراعات این شیوه را میباید لازم دارد و سخنان حق مانند باران بارش نرم نرم بهرگ و رشته دلهای خلایق بپوندد باره ناهموار سخن تحمل شوق مستمعان از پا نیندازد و تیشه ناتراشیده کی گفتگو با تمثال معنی را از شاخ و برگ اثر عریان نسازد و بشوخان درشت کوی خاطر مردمان را نخراشد و بشیوه کوچ اندازی جمعیت مستمعان را از هم نپاشد و از روی شفاق و مهربانی سلوک طریق نصیحت کند راه بدلهان داد و بشیوه چوب زبانه چراغ آگاهی در ظلمت سرای دلهای غافلان برافروزد و نا خوشی نصایح را بگوش زبانه نوعی ادا کند که از نیوشیدنش سر باز نزنند و نی مستمعان حق را بشهد شیرین کلامی چنان بصلاح آورد که در پوشیدنش دو نرمی نکند همواری نصیحت پیش در دلها اثر دارد زرمی قطره باران در کوش صدف کردد بمقتضای مرتبه فهم مخاطب

منظور داشته در خوران کلام نماید در خطبه بازاریان در روستاییان همراه کردار استعمال الفاظی که نفهمند نشن بصباح و قاموس احتیاج داشته باشد احتراز فرمایند نکته مطلب را بعبارات واضح بیان کنند که خواص و عوام بسهولت توانند فهمید و در عقبات مشکلات الفاظ زنده بر منزل معنی توانند رسید انکم فهستاع کلام نمایی ملک علام نمود نخت کفت زبانرا در مضمار بیان بحمد و سپاس الهی و ذکر الاء و فضایل نامتناهی چوب و نرم سازد و از شرح بکرباد عظمت جباری و وصف تنزه و تقدس ساحت پروردکاری فضیلی پرداز تا بمضمون دو حدیث بسجده و تحمید علم نمود عنان سخن منبت سر در عالم و کاملیان و مطلع و مشت آل و اولاد طاهرین او منعطف ساخته ادای تحیت و سلام و بآب کوهر شوی ان خاندان و آلهی کلرک زبانرا شست و شوی دهوای روح افزایی رو شان کلیک پژمرده دلها را نمک بوی داده شروع فاید انکه هرکونه مطلبی در پیش کیرد آن به آیه یا حدیثی مدلل ساخته طوماری کفتکو را بمهر قول خدا و رسول رسانند و مضمون مطلب

حقه را باقفاد کتاب و سنه برکرداند و بقول نشاندو در نقل حکایات و روایات مواخذه شریعت مطهره را مرعی داشته نهایت احتیاط بکار برد و در نقل معنی و خبر عجمی را محکم برصحت نمونه پا نمال بزبانی نیاورد و با طلاعات عوام فریب زنا و قرار در لباس حقایق جلوه ندهد و معانی شوبه هرزه فالان رنجر کسسته را بکابی بر این قاعده نهند سیلاب قواعد اهل خلاف را به تخریب خانه دین مسلمانان نکارد و بنا به کاخ شرع پیش را بر دکستر برج نزاز خاران نکذارد انکه با طلاع بر تفسیر و حدیث بهم نرساند پایی جسارت بحریم روایت ان نکذارد و نقل کلام خدا و رسول و ائمه معصومین در بیان مسایل دین مبین را بازیچه نشمارد و زبان جرات بافات و افتا با علا بحکام شرعیه نکشاید و از مضمون حدیث نبوی صلی الله علیه و آله انذیشه

نماید و هم خود را از ادراک معانی عبارات قاصر و مطلع نشمارد و از تقریر رای خود خود را در حکم مضمون انچنین ازد انکه چون

احوال مستمعان مختلف میباشد و از امراض قلبیه هریک بعلتی کرفتارند و اطبا میباید که جهت دوای هر کونه سخن تقریری انکیزد و از هر قسم دوا نسخه ای مفید و مختصر در کام جان طلایق ریزد تا ان کسی که مرض حب دنیا و حرص مال و طلب مرتبه جاه و جلال مبتلاست و از کفتگوی پاره و فا از ان بیشتر اضطراب او ضاع جهان شمع کرده و انکه بدرد بیدردی و اشتغال بلهو و لعب و هرزه کردی کرفتار است از سخن پا اعتباری عمر و زندکانی و نا پایداری کیمیای نفیس جاودانی و بیهودی یابد مستمعان با کوشت و غرور شریعت نبدت کیرد و خود پیشی و سرزنش صفت تواضع و فروتنی پیوندد و قند و حصرم کان بکدار خشم و غضب را با بیان حسن خلق و بردباری و مدح صفت تمکین و صاحب وقاری خایده رساند و از قبح بسیی کاهلان طریق بندکی به هجوم مرغبات شوق انکیزد رفع شود و عشرت اندیزان با تو کلان از هم تهیدستی و بی برکی بشرح رزاقیت الهی تسکین یابد و اکر اجر صابران و خواطر

مصیبت رسیده کان چراغ تسلی افروزد و بیان مرتبهٔ شاکران بار تاب عافیت قدر دانی
نعمت آموزد و علی هذا القیاس هر یک از طوایف ناس را آنچه در کار باشد بجا نه از وجه
تجربه سخنان حق میباید زبان خالی نباشد اگر مضمون خیر الکلام ما قل و دل را
رعایت نموده سخن را اقتدر طول ندهد که باعث ملال خواطر گردد و از ربط کلام منقطع
را چنان دل شکن نسازد که دیگر رغبت بار گشت مجلس وعظ ننماید و دیگر باره در انتظار
سنمال نگفتگو را از ذهن خواطر با کند و بعضاب اعضاب دست تصرف سخن را
از کرباهٔ دلها نبندد و بگنجگی نقطهای دور از ذهن حاضران را فسرده نسازد و در از
دستی تطویل شیشهٔ ناز کی معانی را از طارق و دلها نیندازد و بار عتاب خود و زاید بینی فهمیدهٔ
کی بر خود نبندد و به نشوار تکرار یک مطلب اسناد و جوانب بخود نپسندد و مجملا مراعات
شیوهٔ اقتضا و بلکه اقتدار را لازم دانست از هر نوع سخن بقدر کفایت اکتفا نماید ا

فرد

در شنیدن وعظ و آداب و شروطی که متبع را رعایت باید نمود نخستین امری که
حاضران مجلس وعظ و مستمعان کلام خدا و احادیث اهل بیت عصمت را علیهم السلام
ضرور است آن است که تحصیل رضای الهی را مقصد و اصلی ساخته از شنیدن آیات و
اخبار همت بر اصلاح حال خود گمارند و توجه خواطر را بجای بی نکاته و وعظ و حکایات
نکته و واعظ مقصود مداشته از مواعید خوانند که بهشت برین اهل یقین است
قوت روح بردارند چاشنی شهد گاه مرا بکام جان رسانند و تلخی سخنان حق را
بمذاق نفس اماره پیچانند و در نقوش نگارخانه بدایع اشکال بنظر خریداری نگرند
و از گلشت چمن بهار خوانند نگاره و اسن دل بیاغبان نرند جادهٔ طبیعت را از اوساخ
صفات ذمیمه بصابون نضایح بشست و شو دهند و ساحت باطن را از خس و خاشاک
خیالات فاسدهٔ بکار و اب مواعظ رفت و رو ب کنند خار ستان خواطر را حرص را
بشعلهٔ کلمات جانسوز در هم سوزند و شمع نگاه عاقبت بینی در لگن دیدهای دور بین

جواهر الحکم

بنور اعتبار بر افروزند بر خوان آفتاب وجی را از روزن کوشش بطلعت سرای دل در آورند
و از چشمهٔ سار تاب تذکار بیاد آیات فرا نامرده دل باز گردند و از شنیدن جهد بدلالت
بفرزش دل غبار معاصی از خود افشانند و از استماع بشارت ببر و از مرغ روح خود را
باوج مقربان رسانند و از جویبار اخبار صاوفین آب اثر بر روی جان تشنه و بکیان
گیتی آثارشان جسم نا توان از جنازه کشی دلهای مرده بسیکبار گشند تجلا بدیدن
صبیح صادق و خبارهٔ آثار خود را کران چنبری سیدار و بجز دیدن نشانها جان هدایت د
وارشاد دل را از زیبا پرستی غفلت هشیار باید ساخت اگر چون واعظ تلخ
از ذات و صفات آلهی سر کند و بگفتگوی کبریا بعظمت جباری زفرنه در ارکان دلها
افکند زبان بر تسبیح و تهلیل بر گشاید و مضمون بسبحی تمک ما اعظم شانک را از ردای عجز
و انکسار را و انماید چون بگوهر نامهای حضرت سید النسبین یا یکی از ائمه طاهرین
جا نی کردن سخنی را آراید و رنگ برنجی بیان ان مشهد یاران کشور امکان سرنافرا
دنان را کشاید بصنوف صلوات و سلام و ضروب تحیت و اکرام از خلص اخلاص بکاهی
جان فدا کنند و پیروی و حجت ان پیش روان راه دین را کل سر سبد حسنات خود شمارند
و فقدا و آلا و آلهی کند و بشرح الوان نعمتهای نا متناهی در بار گاه خواطر با تذکر
کسترد و جوازم شکر گذاری قیام نمایند و به بحمد حمد و سپاس ابواب نعمت فرد یا قبای
بر روی خود کشایند و چون گفتگوی مرگ زهر الم در کام جان نا پرهیز و هر حرز کاجل
عنبر و حشت بر تارک دلها پرند و بصورت ان عقبهٔ مشکل و مرحلهٔ جان گسل را از خدا بیخبر
مسلمت نمایند و چون سخن از احوال قیامت کند زبان دادا حوال ان عرصه هیجگر شیر زنان
از هم درد زبان عجز و ضعیف نا توان بالسنهٔ شکایت بند و از گیرودار ترنوز بدرگاه الهی
استغاثه نمایند و چون صوف دار السلام بهشت و وصف حور و قصور مذکور شود موجه
امیدواری از دریای سیگران آمرزگاری شاف تا قاف دلها را فرو گیرد و طمع

باد راک اندر جات برافرازند و بسیل نا طقه را در شاخسار زبان بنوایی
عزم سازند و بخنین در وقت امر بخیرات و بشرات و شرح ثواب طاعات
طلب توفیق ادراک ان کنند و در نهی از منکرات و منهایی و بیان عذاب معاصی
و بلایی بجناب الهی استعاذه نمایند اگر وعظ را در گفتگو با خطابهٔ افتند
و در سوک طریق سخنوری بلغزشی واقع شود قلم بران نکشند و ان خطا را بآب روی سخنان
او بخشند و صفحهٔ عیب پنهانی را بهنر خود نشمارند و خود را بر انسان زیرکی و استقامت
طبع خود نپندارند چو آدمیزاد از سهو و نسیان گریزی و گریزی در سرشت او
معنی چارهٔ و تدبیری بفت حضرت صانع شخصی که دست اجتماع و ازدحام خواطر
خواطرش را مضطرب نگذاشته باشد و از رعایت شیوهٔ مسلسل کوتاهی بلطافت بیان
فرصت نا ملی نداشته باشد و اگر احدی را از این سخن خار شبهه در دل خلد و در این طرف
نیز انگشت عیب پنهی نهد خود را بجای ان واعظ انگاشته اجتماع و توجه الخلق را حضور
و حضور خود را بگران رغیب جویانه که در کمین خطا نشسته اند با خود اندیشه نماید و تسویش
خواطری که از هر گذر احتمال خطا و مؤاخذه رود فراخور لازم احوال و اعطان میان تفصیل
فرماید تا دلش بر صدق این مقال گواهی دهد و خواطرش بر طوق اذعان این سخن گردن نهند
و اگر در اثنای موعظه گفتگوی بمیان نیفتد از هم آغاز تا بانجام نشسته سخنوار انقطع
نسازد و حضور کلام خدا و رسول را رعایت نموده زبان هرزه گرد را در کام نکشد و از نشستن
بر خوانچهٔ نهوده دامن بر چراغ حضور دلها نزند و قبل همزهٔ سخن را از تنگ نیفتد از
دیارهای خشک گرمی هنگامه و عظ را فسرده نسازد و بتغیر خواب دلهای بیدار را از
جا بجا نکند و بحرکات نفور از سخن را از خواطر نخشند یا حیاء و شوخی آب روی از چهرهٔ
صحبت وعظ نبرند و بیاره قهقهه و خنده تکل بر مهند آنهای که جها را از بیا و زنده و اگر
فرصتی گوش هوش سوی نجه موعظه هم داشته باشد لحظه بر خود را متوجه وانمایند و تواضع

فی فضیلة الوعظ

نکنند که واعظ کوش کران و متوجه نبودن ایشان را دریابد و در سخن گفتن پا شوق دل سرد
کرده از کران آنها اشکالی روی دهد و سئوال مشکل مفرور افتد صبر کنند تا واعظ از شغل وعظ بپرداز
و عقده آن مشکلها از روی اطمینان خواطر منحل سازد اگر اطلاع بر احوال و اعظ هم
رسانیده از صحت مذهب و اعتقادش خواطر جمع کنند و در نقل اخبار و احادیث امانت و
دیانتش را معلوم نمایند تا در تعلیم احکام شرعیه بیان مسایل اصلیه و فروعیه اعتماد بر قول او
توانند نمود و بمفتاح زبان بیانش ابواب خزاین معارف بر روی دلها توانند گشود
اگر احوال واعظ با بعضی از ذکر نیکو بدمطابق نباشد مثلا اگر حسن خلق را مدح کند و خود را
از ان بهره نداشته باشد باصفت تجرد اندمت نماید و دامن طیعتش بوث ان آلوده نباشد
چشم ازان پوشیده نظر بر حقیقت کلام برجی از وجوه معلوم کرده از درجهٔ اعتبار ساقط ننماید
بخصیصه مشکلم و اصل یا اتفاقا بران حقیقت نیفتاده و ان واعظ را بفرقه لوجی ما حیفه فرض کنند که
سخنان دل پذیر بران نوشته و خود سخن انداز پس در این وقت نیکی و بدی را بمیزان امتیاز
باید سنجید و از زشتی و زیبائی لوح نظر را التفات باید پوشید چه غرض از اعتقاد مجلس
وعظ استماع موعظه و انتفاع از سخنان حق است و از نیکی و بدی کسیرا سود و زیان
نیست کفتار را بکیرم کردار مواخذه نباید نمود سخن بچیب را بچیب سخن گوی ملامت
فرموده از زشتی مشاطه جمال عروس سخنتراچه زیان و از زیادتی صدف دُر
شاهوار را چه نقصان وچون

بعضی از اخبار و آثار و سخنان اکابر و حکمای دین دار در مذمت جب و نیاو
تحذیر و تنفیر از ان و بعضی تیز در مدح و ترغیب بطلب ان وارد و یافته است چه
در مذمت دنیا و پیرهائ ان غدارد و ارد گشته بر سبیل اطلاق و عمومیت و بعضی
بخصوص جب مال یا جب جاه یا اسمال ان چنانچه انشاء الله تعالی بتفصیل مذکور
خواهد شد بنابر این باب را مفصول بسه فصل گردانید

در تحقیق

معنی حب دنیا و بیان آنکه طلب دنیا یا که آیات و سنن در مذمت آن وارد و کدام یک

کدام است و جمع میان اخبار متعارضه در ذکر چوفان دنیای مکاره

و بیان ذمایم این شوم کرش خونخواره بطریق اطلاق و اجمال در ذکر

هریک از طرق و شعب حب دنیا و بیان اصول و فروع آن بر سبیل تفصیل

بر خیر خبر هوشمندان با فطانت و ذکا و متفطنان رجیح تحقیق این مرعای مخفی نماند

که عنای مطلق مخصوص ذات پاک پروردگار یست جل و شانه که دامن وجودش از لوث

امکان منزه و هموار و ساحت عزتش از خس و خاشاک افتقار بحتاج مقدس و مبرا است

و هر موجودی دیگر که از مرتبت فنیتی بگذار امهات اثاثه و هر دی چیزانی که از مطورزه

وجود پا نهاده بر نجیر احتیاج امیر دار تحصیل ضروریات ناچار و گریبانگیر است تعلیل

سلسلهٔ زمان و ساکنان مقر و امکان را بالجمله دست از دنیا کشیدن و دیدهٔ

خواهش را از مقتضای طبیعت بشری پوشیدن از حوصلهٔ طاقت مخلوقیت بیرون است

و ضایع چون بگم آبه گریمه چنده راهان

تکلیف نموده و بسبب خواهش ما یحتاج و طلب وجه معاش احدیرا ملامت نفرموده است

بلکه تحصیل ضروریات را بر ذمت همت بندگان واجب و لازم و می در طلب منافع بقدر

کفاف و دفع مضار برجع و ضبط و خود برد و امثال انها بر همگنان فرض مهم شمرده است

و بعد از حصول بقدر مذکور را از وجه معیشت احوال آدمی در طلب دنیا از قسم مرجان نیست

اگر بقدر توشهٔ معاش از وجه حلال و کسب دنیا خاطر نیاید و در بکسب عشرت آخرت

احوال خود و همی که شعار عبادت ایشان بر دوام است اهتمام او واجب است بالضرورة می

چسبیده بر دارید و این مرتبه برا از مراتب طلب دنیا از حسن و در شریعت غرا محمود و مستحسن است

بلکه ترک چنین نمودن سالک طریقه رهبانیت بودن مذموم است چنانکه از حضرت امام جعفر

صادق علیه السلام مرویست که یعنی از مبث

الکی؛

الکی که بکلیت اشتغال امور اخروی و دست از معاملات دنیا بردارد و دامن نیکی چشم

از آنحضرت پوشیده همت بر تحصیل دنیا گمارد و ظاهر است که مراد آنحضرت از ترک دنیا در

این مقام ترک قوت لایموت نیست چه آن از طرق بشر بیرون است و همانا نیز این مرتبه از

مراتب طلب محمود است حدیثی که هم از آنحضرت منقول است که

ملخص معنی آنکه خیر نیست در کسی که دوست

ندارد که مال از وجه حلال جمع نماید و عزت و اعتبار خود و یاران نگاه دارد

خود را از ذل طلب و در یکتن آبرو مستغنی گرداند و دین خود را بان ادا کند

و صلهٔ رحم را زان بجای آورد و حق مسلمانه و تعالی در سورهٔ مائده فرموده است

خلاصهٔ معنی آنکه ای مؤمنان

حرام بگردانید چیزهای نفیس لذیذه و انچه خدا تعالی برای شما حلال و از حدود

الهی و شریعت پا بیرون نگذارید که بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد تعدی

کنندگان یعنی از آئین دین در گذرندگان را گویند سبب نزول این آیه آن

بود که روزی حضرت مجتبی صادق پیشوا و نذیر کافه خلایق صلوات

بعضی از مجلس سایی او مشرف شده بودند و صف روز قیامت و ذکر شده را بد

ان میفرمود و بدیدن صوران اخبار زهره شکاف حشر و لهای مرده میخورد و خاطران

را از تاب آتش وعید سست و لها نرم و از التهاب شعلهٔ خوف شرر آسا

هنگامهٔ اشک ریزی گرم گردید بعد از زمان ده نفر از ایشان در خانهٔ عثمان بن

مظعون جمعیت کرده باهم اتفاق نمودند که همیشه صایم النهار و قایم اللیل

باشند و بر بستر نخوابند و گوشت و چربی نخورند بازنان صحبت نکنند و بوی خوش

بکار نبرند و از انواع لباس پوشیدن اکتفا نمایند و ترک دنیا کرده باشند و اجتناب

از شاغل و مهمات ان کرده سائحند و طریق سیاحت و جهان گردی مسلوک دارند و

چاس

علیه السلام باحضار عاصم فرمان داد و چون شرف حضور در یافت آنحضرت

روی مبارک در هم کشیده عتاب فرمود که از زاهی و عیال شرمنده نگشتی و بر

فرزندان خود رحم نکردی آیا ای پندار ای که خدای با اگر طیبات را حلال ساخته

است نکرده خواهد داشت اگر تو از انها فرار کنی تو بر خدا تعالی از زانی سهل تر

شمرده ای میفرماید و لیتفرا بید

تا قول خدا تعالی که

یعنی خدای تعالی در آیات مذکوره تعداد آلاء خود فرموده و اقسام نعمتهای خود را از میوه

و حبوب که خلایق از انها متلذذ میگردند و از لولو و مرجان که خود یاران می آرایند بر بندگان

شمرده است با وجود این میترسد که مبادا بندگان نعمتهای مذکوره مکروه و آفرده و در

آنحضرت این معنی نزاد افرموده که خدا تعالی فرموده است

یعنی نفرت بر روی کار خود راندگو بر سانند احدیا که در حق تو گرده است اظهار کن و اظهار

فعلی نعمتهای الهی چون خوردن و پوشیدن و سایر اقسام طیبات تزد خدای تعالی آنحضرت

محبوب تر است از اظهار فقر و بیا عاصم بن زیاد گفت با امیر المؤمنین سبب چیست که شما

در مطعم خود و بوشش خود لطیف و نفیس کامه درشت اکتفا فرموده اید آنحضرت فرمودند که

عاصم بن

انکه خدا تعالی عزوجل بر پیشوایان راه دین واجب ساخته است که در نفع خود را مانند

اوضاع ضعفا و در دیشان سازند و بحالی بسیار فقر و مسکنت بوده باشد تا فقرا و مساکین هم گروه

باشند تا فقر از فقر و فاقه خود دلتنگی و بیصبری ننمایند و از روی اوضاع امام زمان

که اشرف ناس است خاطر خود را تسلی و بندالقه عاصم از شنیدن مواعظ مذکوره محفوظ و از جوب

گران مادی محفوظ گردیده ترک سئوال پیش گرفت و روی عزلت از خلایق نهاد پیشوایت

رسیدن به رتبهٔ سر تسلیم بر بقوا طاعت شریف مقرر و آرزو و مجملا بکلیات و اخبار بدکوره

واظهار رهبان را شعار خود گردانند و آنرا رجوبت خود را قطع نمایند ابن خیر عرض

سید البشر صلی الله علیه و آله رسیده چون عثمان مذکور با یاران خود بخدمت آنحضرت

آمدند فرمود که چنین خبری از شما بمن رسیده است ایشان گفتند که از این نیتی که

با هم کرده ایم غرضی غیر از این خبر و خواهش آنحضرت فرمودند که مامور باین نشده ایم

بدرستیکه نفسهای شما را بر شما حقی است پس گاهی روزه بدارید و گاهی افطار کنید و گاهی

بعبادت برخیزید و گاهی بخوابید از جهت انکه من گاهی روزه میدارم و گاهی افطار میکنم

و گاه بعبادت برمیخیزم و گاه میخوابم و گوشت و چربی میخورم و با زنان نزدیکی میکنم پس

هر که از سنت من روگردان شود از من نیست بعد از ان مردم را جمع کرده خطبه فرمودند

و زبان وحی ترجمان بدای این مضمون برگشودند که چیست حال قومی که بر خود حرام گردانند

زنان را و بوی خوش و خواب شهوات و نیاز ابدرستی که من شما را امر نفرموده ام که چون بشوا

یان و قبا و قلنسوه ای باشید بدرستیکه دین و آئین شریعت من نیست ترک خود زدن

گوشت کردن و از صحبت زنان کناره نمودن و صومعه نشین بودن سیاحت امت

من روزه داشتن است و رهبانیت ایشان جهاد نمودن بندگان خدا را کنید خدا را

چیزی را شریک او سازید و حج و عمره بجای آرید نماز را برپای دارید و زکوة و صدقه

رمضان را روزه دارید و بشیوه استقامت و اعتدال رامرعی دارید بر خود

سخت بگیرید زیرا که هلاک شدند آنانکه پیش از شما بودند نه بدین سبب که بر خود سخت گرفتند

خدای تعالی بر ایشان سخت گرفت پس آیت مذکوره بتحریت لطام الجناب در رجع انجناب

را بنظر فاقه نامرتاب نازل گردیده و مشهور است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

عاصم بن زیاد ترک جاده نزم کرده پشمینه پوشیده اشعار خود ساخت بر اورش رجع جن

زیاد بحضرت شاه اولیا علیه از روی شکایت عرض نمود که عاصم لعین این امر یعنی ترک دنیا

و تلبس بلباس فقرو فنا اهل و اولاد خود را غمناک و آزرده خاطر ساخته است حضرت او را نزد خود

در روایات دیگر گذشته اخبار باعث طول کلام میگردد و طلب دنیا بقدر توسعه و معاش مجوز و مدح نیست بلکه اگر مقدر باقدر اشریفه مقدره بود بقدر تر فیه حال و عیال یعنی در ان نمایند فی الجمله دنیا گذرانی بود در ردیف اعمال بطاعات و عبادات محسوب و مجری خواهند بود پس آنچنان حال و منزله این مقال اگر شیخی گفت حضرت ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلام عرضه داشت که طلب دنیا میکنم و دوست میدارم که دنیا بمن رو آورده و مقبول بگیرند و حضرت تفتیش از نمودند که میخواهی با ان چکار کنی گفت میخواهم بان خود را و عیال خود را تنعم فرمایم و صله رحم بجای آورم و تصدق کنم و حج و عمره گذارم حضرت فرمودند

یعنی این

طلب دنیا نیست طلب آخرت و همچنین میکند که از فجرهای مخالفین بوده گوید یعنی از روی مدینه بیرون رفته بودم در وقت حرارت هوا با امام محمد باقر علیه السلام اتفاق ملاقات افتاد و از حضرت بگفت تنومندی و گرانی جثه برد و لقد غلام سیاه با دو نفر از موالی گرفته بود بر خود و گفتم سبحان الله شیخی از اشیاخ قریش در چنین ساعت گرمی بطلب دنیا برآمده است او را نصیحتی کنم نزدیک وی رفتم و سلام کردم گفتم انعلک الله شیخی از اشیاخ قریش در این وقت باین حال در طلب دنیا ئی اگر در این وقت اجلت رسد چه خواهی کرد از حضرت فرمودند که اگر مرگ آید من بر این حالت باشم آمده خواهد بود در حالتی که من بطاعتی از طاعات الهی مشغول باشم که باین طاعت خود و عیال خود را از تو و از مردم مستغنی می گردانم یعنی طلب دنیا کردن جهت پا بنیازی از مردمان و بسیکباری از بار منت این و آن از جمله طاعات و عبادات است و هم از حضرت ابا عبد الله علیه السلام مرویست که

حاصل یعنی انکه طلب

دنیا هر که کند منظورش در اطلب این باشد که محتاج مردم نشود و مشغل معاش اهل و عیال خود کرده و با همسایه خود و طبقه مهربانی مسلوک دارد و در ضرورتیات باخدا عزوجل علاقه بکند و روی او مانند شب چهارده باشد و از حضرت سید کائنات

صلی الله علیه و آله منقولست

که یعنی عبادت ده

هفتاد و جزء است و بهترین انها طلب کردن است و اخبار و آثار باین مقدار در کتب معتبره بسیار حضور سازد کافی لبیب آنرا دانست جهت رعایت ایجاز بهمین اکتفا نمود

انکه بقدر توسعه معاش خود اکتفا نموده از تعمیر علل بتحصیل مال بسیار و اسباب حشمت و جلال کوشد و در جمع کردن سیم و زر و اندوختن و ذره کوهر کاسههای زر جان گرانی تلخی روزگار نوشند و این قسم نیز از اقسام طلب دنیا اگرچه فی الجمله حلال و مباح است اما مرد بسی مفاسد عظیمه و مخاطر بسی خطرهای افوی در پیش گیرد و در جمع متوان زر چکرهای گوهر عزیز ناکه تعب بی برد و در پرکردن کیسه چه لقمه های فرصت که از کیسه بی رود و مجال شاید تا مرتبه ارش از حد قرب الهی دور می سازد و ترقی حصول مراتبش را ابواب در جات سعادت بحضیض درکات نقاوت می اندازد امواج افکار ش غیر دل را از سلامت روی بگرداند و تراکم بخار تخیلش در فانوس دماغ جواع عقل را فرو میخواند این سراقی کوشش افروزنده هوش و اذات و اطناب سراپرده غرورش سرشته آرزوهای دور و دراز بگوش حدیث بنوی

که آدمی

هیچ مزبله از مراتب دنیا خورسند نمیگردد و بلکه چندانکه در طلب دنیا و مناع بیشتری کوشد دامن نقد جنس زخارف این دار بیته سرا فزونتر و دهان بیشتری باندوزد و آتش تشنگی نایره هوس طمع شریر تیزه خواهد افزاخارخار اندیشه اش بیشتری گردد و لهذا ارباب زهد و اصحاب دون لقمه را بآب قناعت سرشته و بنان خشکه ترقی کرده اند که هر که چیز بیشتر میخواهد تشنه تری گردد و بنا بر این عفته هوشه قطع و کاهش ضمیر از مرور ثروت بیکرد و تعال تقوی و ورع دم بدم ضعیف تر آیا نه می پذیرد تا رشته علاقه با تکاب محرمات و انکار مشتهیات او را می بازد و از انجا بهلکه محرمات دنیا میرود می اندازد و در جمع احوال طلب دنیا مراقب خود بود و دین و قرین نفس محاسبه را بعنان داری عقل کامل از فروتن شهوات منع نمودن غایت منویست حق تعالی در پرده

علق نمی فرماید که

حاصل یعنی انکه بدست بیکانه آدمی چون خود را

مستغنی و بنیاز دید بر آینه اطمینان میروید و نافرمانی کردن کشتی بجناب اقدس الهی میکند و در بعضی از زاویه میزوایه تیز فکر است که

حاصل مضمون بر سبیل احتمال انکه بار خدایا پناه میگیرم بر تو از دریوزه و تنگدستی که مرا از یاد برد و از تو فراگیری و شرد یا که مرا طاغی سازد و در جهانگاه عصیان و نافرمانی تو اندازد و اندوار باب شعور خلق و مال این دار غرور را بآب باران تمثیل کرده اند که بقدر حاجت و ضرورت بیارد و از حد اعتدال در نیگذرد و باعث آبادی عالم و سبب رفاهیت بنی آدم است چون از ان مرتبه تجاوز نمود موجب خرابی جهان و علت تنگی عالمیان میگردد و مال دنیا نیز تا بقدر اعتدال بدست می آید کثرتی دین و دنیا آباد و باعث انتظام امر معاش و معاد است و چون رو بزیادتی نهاد و کار بر بر کردن کیسه و صندوق افتاد و صد گونه فساد و بلا و سیلاب خانه دین میکرده و در کفایتی از حضرت ابا عبد الله جعفر صادق علیه السلام منقولست که

حاصل یعنی

انکه میباید در جست و جوی معاش میانه رو باشد و بعین تو در اینباب پیش از کسبی باشد که در معیشت بیباکی و تقصیر میکند و کمتر از حریصی که از عقبی بدنیای خود را فکنده و دل بران می نهند و از قناعتی که لقمان پسرش را کرده این است که

یعنی خود را چنان مشغول دنیا مساز که آخرت باز ماند

و لقمان ترک الکل که سبب احتیاج بار مردم گردی و از حضرت سید الصادقین منقولست که

مأثور است

حاصل مضمون انکه

کسیکه طلب دنیا کند از وجه حلال جهت بسیاری مال کند با خدا بتعالی علاقات تمام و در حالتیکه براو غضبناک باشد و در زمره این قسم از اقسام ثلثه طلب دنیا همین بس است که آدمی بیشوی اشتغال و جمع مال از ذکر حضرت ذو الجلال

بازی ماند و مضمون کریمه را

در حق خود بکرسی می نشاند

و این است که دیده ورع از مراعات حلال و حرام در عاینه نیاید حق بالکلیه پوشیده همت بر جمع کردن ملک و مال مقصور و دوازده سلسله توالی ایام و لیالی را سبحه شمار در هم و دینار دانسته روز شمار را سبح شمار و بسوای او در هم سودا فیفته گشته دین را بدنیا فروشند و بیزاد دو دینار بشبه آلوده خیره گشته چشم از نار و نعیم ابدی پوشند بنیتس جاهای حریره و طلا مایل بوده خود را از حلل تقوی عاریا ساخته بتلون خلق در رو دگر چشم سیاه نمود و بصفت الله دین بپرداز ند خون دلهای زار را خای پوست اقتدار دانند و از خشکی آتش خشم لا تکلمونه چهره رعونت دل تنگی پاس شریعت را بدست شرب نام شمند و به آوازه یا تکلفنی در تکالیف آلهی و صلای یا دنیی در دنیه و طالب دنیای چنین خلیع رقبه بنده گی حق نموده حلقه عبودیت دنیا در گوش و قانیه فرمان برداری نفس و هوا بر دوش میکشند و در این وقت آیه

در حق او

صادق و

و با حوال او مطابق خواهد بود و سایر وعیدات بگذارد و تشدیدات بهوش پرداز که

زر آیات و اخبار در حق طالبان دنیای بی اعتبار و آزار گذشته انشاء الله تعالی بحضرت مذکور خواهد شد تا در حق این جماعت است و از این تقریر معلوم شد که اهل دنیا نا که آیات و اخبار در مذمت ایشان وارد و یافته نمی کنیا نند که مال بسیار دارند بلکه جمعی اند که در تحصیل آن دست از آخرت و دین و ایمان بر میدارند پس می تواند بود که کسی که مالک گنجها و خزینها باشد و بحقوق آداء حقوق شرعیه و اتمام در امور دینیه از اهل دنیا نباشد چنانکه احوال حضرت داود و سلیمان و ذوالقرنین و امثال ایشان بر این معنی اوضح شهادت مینمایند و همچنین میتوان گفت بر دو گونه از مال و دنیا صاحب و بازی نباشد

ولیکن از اهل دنیا باشد چون دزدان در راه زنان و امثال ایشان که دین را بدنیا میفروشند
و بجهة تحصیل مال از غضب و سخط حضرت ذوالجلال باک نمیدارند و از این بقسم اجر جمیع
میان اخبار و احادیثی که بعد از اینها در مدح دنیا و ترغیب و تطیب مال و بعضی در مذمت
و تحذیر بدان وارد و یافته بر وضع رسید و از علم صحیح صادق بتحقیق این مقام سپاه طبیعت
شب تاریک تو را ظاهر و منهزم گردید

برآینهٔ ضمیر هر هشمندان صاحب دل و بشر بدیده کان پرتجربه علانیک گسل که بتیغ
شعر رگهای تجربه از خوارستان دار غور چیده و بسر انگشت نگاه اعتبار دیده بصیر ترا
از خواب گران غفلت بالیده اند ظاهر و روشن است که سرمنزل دنیای ناپایدار جایی
همت کیشتی و کدام اشتیق است و سرچشمهٔ خواهش این خاکدان پر اضطرار کجا و
دانباشتی است و رشتهٔ سست منهاد امتداد دش دل نیستی است و ساغر سرور لبالب
غرورش ز سختی و شکستی زبان و لبریزش خوار ستانیست بر سینهٔ ساده دلان راست کشته
و نگاه التفاتش بزرگداد زیست بر سپر نزهد گرشته گران گذشته و بستی ماکش نهالیست کچ تر
و شمنی ثمری ندارد و طول املش بک ابریست کجز باران فتنه نی بارد و نیل مقصودش چهره بیاری
نیل است و وصل کدامش دیده بصیر تر امل اندیشه و هشش در دل بحر آمیت موج جز غرقه جوابی
غرورش در سر بادیست خطا رفته انگیز مکار ره جاده گریست که بهر دم فنون ساز خوش عیش
هزار عابده پرسیمایش را بباد فنا داده و غدار زاهد فریبی که بهر جلوه نازرصد کرشمه
نوین را تیغ صنعان صفت ز رشته طول امل زنار مسلمانی بر گردن نهاده از نماز شام
کرس شاهنشه چین خرقه باده جا نگیزد و از قسم علم چه نگویم خرسیاه رویند کوچین نیرزد و تیغ اقبالش
اقبالش خواب زر دیده فتنه میرباید از زهد خوب خورشید دولتش هرشفق رنگ خجلت جایی
ماند حرف هوسناکیش ز نخجیر اندیشه و ضایع روزگار چوانیست بصورت نرشتش ز آرایشه احوال نیکنامان
پیدا و شهنشاه بر سریر دولت فنا بدیدت اجل کجاک نمیکشد و کدام قصر ثروت را سیر

استخوان رفعت سود که سیلاب حادثه بورانیش گسسته نفرسوده ایم بزرده کاه انتباه
روزگار و رق جباشه احباب و آزرده هم نگشته باشد و زیر روشن رایهٔ نشان ندارد اندکی بوست
فتنه آینهٔ عفت بر تخته تابوتش نیخته اند صاحب کجی ندیدم که تاج نهش چون شمع شیوهٔ گرکشان
بکار نه قدم نزد و کلید پرداز ایشان نشنیدم که پرده دل نشاطش پرده نه شمال فتح بزرجیع کجای ازاق اقبال
سرفرزد که شام زوال تیره ساختش چشم سیاه نمایید و آفتاب دولتی با سر فلک نوت نگذارد
که جا بساط غروب فنا قصور برانش و هن کشاید کمال حیایا از جیب بیمار هستی سر کشد که کرد بار
کردش دو ران از پخش نکند و سینهٔ وجودی را با قدرم خنجر شکر آبله در میان ننهاید که
موجه فنا ناخن بر هم نزند یا قوت ورا آب گور تنگ حرخشنودی نه بخشاید که غرطه در
نوشش نداده و تاج خواطیرا قرن مهر خود نمرده که مهر دانی بران ننهاده عجبه نمرده دین چین نمرده
که از خورده اش عقده ها بر دل نبست و شکوفه در این بوستان لب خنده و شقایق نمرد و کیا بای
بر خوانش نرفت و ایی بر دیای که بر شمه آمال و آمانیش از جاروده خاک بسر عیقا که بقعون گرکس
قریب لذات فانیش فریفته کرد و حیف صد حیف از نخلهٔ عمری که در بازار بخشش نصف سازد
و ریخ از قوت جوانیا که در کشید ن بار منتش و سازند سازه دل کسیکه دل و دینار اسعابیهٔ دانه چاهل
اگه در زیر دل کچکم فتنش افشانده آواره سایکی راه جلبش بقدم سعی پوید و بچاره در زمینهای کدار
از شر حتمانه دامش دوای درد و جدید چهره و مثال این پرده زنال را خاصه و عمی الهی در سر زده صفحه
چند جا کشوده صورت احوال این بیستی سریع الزوال در آئینهٔ بیان کل شیئی بنیکرنه نموده است

جاهل بمعرفت این آیه سزاوار بدانکه بدانیه بالطبع

دلشیفتکان دنیا که زنده کانیا و دنیا نیست جز بازیچه طفلانه و شغلهای بی حاصله و اراییش بی بقای
خوب و منازل مرغوب و بغران و سعا خربا و در میان شما یعنی بکیب و نسب و مال و مباهات

به بادبری اموال و اولاد و این جمله در معرض فنا و زوال اند مانند کیاهی که بآب
باران نمو کند و از نطراوت و شادابی زراعان را بشگفت آورد و بعد از ان خشک و زرد
شود پس زان در هم شکند و نابود کردد همچنین کشت زار دنیای بی وفا و کلشن حیات
مستعار این عبرت سرا کر دو روزی آب و رنکی دارد اما عاقبت با فت حوادث دو ران
و تندباد اجل پا ایان طراوتش بنهایت رسد و خرمیش بشکسته رنکی مبتدل کردد

بکدم صفای عالم غدار پیش نیست آینه آب سبزی زنکار پیش نیست در عالمی کدیده
دلرا کشوده اند بکشم خواب دولت بیدار پیش نیست دو روز شاد زی تو در این نام
میرساند یکهفته شادمانی کلزار پیش نیست در سورهٔ مذکور شده میفرماید

و در سورهٔ مومن میفرماید

و در سورهٔ توبه میفرماید

و در سورهٔ رعد میفرماید

مجملا حضرت یکانه با مثل و مانند در آیات مذکوره که
هریک از انها کم کشکنجاز اه شاه راه منزل نجات و دلهای مرده را جدول حیات
تحصیر حیات دنیا فرموده و بیان با شبا با این سرا و هوسا با این کجزه جو دار فرموده است
تا بندکان کرشوه لذات فانیش دل از دوست و بر نری اقبال دو روزه بادام فریبش نبندند
کران خوابا و غفلت پیشکی چشم از سعادت ابدی نپوشند و از حف ولا بدیدهم عده و ده کجزه زهرهٔ
عیش دشاد کامی نفروشند بلکه در عطایام امرش بدیده نعور از دنیای حقارت نیندازند و
از حقایق علایقه اش بدست فکرت جز کل عبرت نچینند سید کونین و رسول ثقلین بر سر ایای کوشه
مرده کنبد بده دیده میبود

یعنی قسم با نکه جانمن در قبضه قدرت اوست که هر آینه دنیا نزد
خدا بیقدار تر و بیمقدار تر است از این جیفه کنبده تر و اهلش و اکر دنیا

نزد خدایی تعالا اعتبار بال پشه بود هر آینه هیچ کافری شربت آبی از ان نمیدا یعنی
چون کفار از نظر مرحمت الهی ساقط و از مرتبه قابلیت بالبطه اند اکر مطلع عزد در دنیا
و مال و سعوت این علامته سراسخ الجمله قسمی بودی بایشان نرو اندا شتی و هر اندکان در
کاه خود کذاشتی و نزاز ان سرور نمه که در مزبله ایستاده و فرمود که اکلوا و اشربوا و دنیا یعنی دنیا
را مشاهده کنید در کوزهٔ چند کهنه شده که دران مزبله افتاده بود و استخوانیا نیز پوسیده بود
برکرفت و فرمود که نه الله نیا ظاهر یعنی اکر این اسبابهای دنیا و زینتهای دنیا آخر چنین کهنه
میشود و بدنهای خلایق چنین پوسیده میشود و از شاه کشور بخیر رضا حضرت علی مرتضی
مرویست یعنی این دنیای شما در نظر من
خوار تر است از استخوان چکوشتی که در دست صاحب جزامی باشد و نیز از حضرت موسی
منقولست یعنی بدرستیکه دنیای شما در نزد من خوار تر است و ارزیر کی که در دهن کلبی باشد که او را
خانه علی زینت خانه و لذات نیز خانه چکار از اینجهت در توقیع حقارت دنیا و شرف
متعلقات این دو روزه این عبرت سرا کار پا سر رانی طبب ساخته این مضمون او امر فرموده
که ای عمار بر دنیای خود غجز زکه جمله لذات و نیاشش است مطعوم و شروب و ملبوس و منکوحها
و مرکوب و مشموم و شر تقرین مطعومات عسل ست و ان لعاب مکس ست و بهترین مشروبات آب
است و جمله جمع امات و ران یکساعت زینکونین مشمومات منکس است و ان خون آهوبچه
و اشرف مرکبات شتر مرکبات اب ست و اراکب آن در معرض تلف است و نفیس ترین
ملبوسات و نیاشان کرم ابریشم فرید منکوحات جماع است و ان داخل کردن زالزالک
کاهست یعنی چون معظم لذات دنیا بمعنی بر این امور دنیه و حیثیه است پیدا است که قدر و
قیمت چو خواهد بود و از حصول امانا و امالش را آدمی چو کمال و منزله خواهد فرود پس
هر هشمند صاحب همت جبابد بدین آرزوهای سهل که مطمع نظر ارباب جهل است سر فرا

نیا ورد و بعد بغیم سر مدیی نماید و از مرز بوم و نیای میشوم گذر بر هر کس نرخنش را و بطلبی
در خاکست رسیده پر و بال همت جز در فضای عالم باقی نگشاید در گلستانی گذر بدید دار
چو بلبل نر خاک بر که بر شاخ بلندی آشیان بندد کسی سخن یکی از اکابر است

یعنی دنیا را دایه خود گیرید و آخر ترا مادر بی مهنی که چو مگوک پسین شود رسید دایه
را ترک میکند و خود را در آغوش مادر بی افکند ابدال کو دک خصالی و ایل پرده پیشرفت این پرده
زوال تا چند دست بجهت بر دامن الفت این دایه نزد و کس تا چند است خواهش بر گردن مجبوره
بگشش جمال کرده دست رد بر سینه مادر عقبی خرابی که ذات فزد است که بطلبانگه حادثه از پیش
رانده و دامن دا ملفت از گرد وجود برافشانده است پس او لا آنست که پیش از انکه از تنگ
گریبان ترکش کرد یا دانکه او از تو دوری جوید تو از دی دوری جوئی و بگفتی تا نا کام جهت دنیا و آخرت
در یکدل بسر نبرند دین در اندیشه از گریبان نگاه سر بر نی آورد و آشتیانه این چو فانبند را
از خانه بیگانه بی سازد و از دستی طول امل بیشه عقبی را از حاصل و لهایی اندازد
این دو همگانه از هم نمی آمیزند و این دو فقه مخالف از تاریک خیال به نخیزند دیگ سر کش
دو سر و او یک ما مراین دو هوا خیانا شنند از نور دیده عالم افروز بی آدم صد مرد بست که
حاصل بعنی انکه دنیا و آخرت تنبند
دو نزنند که در جمله یک شو هر باشد و رعایت و جانب هر یک باعث رنجش
و آزردگی دیگری نمیشود فایده کاروان اهل یقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده
که
یعنی دنیا و آخرت بسان مشرق و مغرب از
دو دنده این هر دو چندانکه بیکی نزدیک می شود از دیگری دور میگردد از حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام ما ثر است
یعنی دوستی دنیا و آخرت در دل نمونش راست نمی آیند چون آب و آتش که در یک ظرف

گرایت بعض پرستاری که درچگ نهادی دنیای دیگیش را محواب بجود خویش ساخته اند درحق
پرستان کردن دعوی میتوانند افراخت دسیاه میتوانند که درجاده زنده گانی عنان اختیار
بدست قاید امال دادا مانی داده اند جزدر مقرقرنا راخامت نخواهند انداخت منقولست که در
روز قیامت دنیا بصورت دوعرط جشیم کبود دندانهای ازدهن بیرون آمده وروی زشت
بعرصه محشر درآورند دبرخلایق عرض نمایند دگویند این زنا می پرستند اهل محشر ازمشاهده
استعاذه جویند دازمنظر شرطرین بستکاری بینند گویند این نمایانی است که بر سرآن یکدیگر اقبل
میرسانیدند بسبب آن پرستش قرابت دخویشی را میرمیدند دبرای دیگر عداوت یکدیگر می
بینند بعدازان ان زشت رودآن مکاره کینه جورا دانداز نند دازپیش گویند یارب
دسر برخط فرمان نهاده گان من کجا بند ازحضرت عزت ندا رسد که قفا بان دپیروان
اورا بآتش برید دازگنجینه اسرا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله ماموریست که دررد
عرض اکبر جمعی مدیران محشر حاضر گردند که اعمال جمله گرشان ازغایت کثرت دکرانه مانند
گوههای طهار باشد دمع هذا فرمان آهی نفاذ بایشان صادر گردد جمعی ازحضار پرسند فردا
که یارسول الله این جماعت نامزگذار باشند انحضرت جاعل المخلصون را دادا فرمود بدی روزه
گرفته باشند دنماز پرداگذارده باشند دوریاره ازمعاصی توای نبند گه آمرزیده شوند بگرچون
امری ازامور دنیوی پیش میآید دملک دمالی روی میدهد دطلب آن خودداری نمی نمودند
دبیشتر بدآغوش اشتیاق نمیکشود اند مخلص فتح الحکمه دانستی دنیای پیر فرار امروی عجوزه را زچه جهت
فرد بیرزد دعقیال عروس صدچشم خاک بطلان برنادرک جمیع می مدد پیرزد دورگانه از حضرت امام
ناطق حضرت ابی عبدالله جعفرصادق علیه السلام منقولست حدیثی که درحضور آن جنت که حضرت
عیسی ابن مریم پیغمبر دعلیه السلام را گذر بروهای افتاد که تیشه مرگ تاج دیرگ همی تاراج
برخاک افگنده دسیلاب فنا جنیان نداکی طیرد دلیش را از زمین دجود کنده بود حضرت عیسی فرمود
که

یعنی خوارترین خلق کسیست که بیش طلب

الی آخره

الهی درگشت حیات انجماعت افتاده دهرسر قهر حیاتی خویش رندگی این قوم را سیاه نیستی
درراه است واگر متفرق یعنی بهرت متعارف جدا گانه میرند بایستی که یکی دیگر را دفن کرده
باشند جبهی ازخواص حضرت عیسی مه که ایشانرا حواریون گویند استدعا نمودند که یارسول الله
ازحضرت ایشانرا درخواهد که ایشانرا جنده تازنده گرداند که ازاحوال خود ما را اخبار نمایند تا ازان
اجتناب نمیم پس حضرت عیسی علیه السلام دعا فرمود دامرل حوارین ازتیغه جاجات مشیت
فرمود تا زیند که ایشان مردگان ازآن حضرت روح الله شب بر بلندی ایستاده گفت یا اهل القبور
یکی گفت لبیک یارسول الله دگفت فرمود بگو تا چه بود گفت عبادت طاغوت میکردیم دنیا
را بتر دوست میداشتیم دازغفلت لهو دلعب میگذرانیدیم حضرت عیسی مه فرمود که دهستی شما باد نیا چگونه بود
گفت چون دوستی کودک با مادر که گاهی که دردیا می آورد دخشنک دشاد می شدیم حضرت عیسی
فرمود که عبادت مه طاغوت چگونه می کردید گفت اطاعت اهل معاصی میفرمودیم دسر برخط فرمان
سرکشان دگماه آهی نهاده دویم فرمود عاقبت کار شما چون گذشت گفت شبی بعاقبت نمیرسیدگاه
در پاره بود دگاه در پهلو دگاه بر پشت دگاه بچپ دگاه براست فرمود دسیعین چیست گفت ازآتش که مارا در
قیامت برافروخته می شود حضرت عیسی مه فرمود شما چه گفتید دشما چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را
بدنیا بازگردان تا درآن زهد ورزیم دنفی دست ازخواهش دنیا گشیده باشیم دواهن دیبا نرا
باین مردار پا اهنباز نخاهیم جواب آمد که دروغ میگوئید یعنی اگر بدنیا معاودت کنید ترک جب
دنیا نخواهید نمود چنانکه پرندی هوا دنفس خواهید نمود حضرت روح الله فرمود که دیگر
چونست که ازمیان این قوم بخواز نبا مین خلق نشد گفت یارسول الله بلا همای آتشین بردامن
اجتماعت زده اند دسر انها بدست فاگه علاقه شداد است دمن درمیان ایشان بودم
دازجمله ایشان نبودم که چون عذاب نازل شد مرا نیز بالیشان فرو گرفت دمن درکنار جنبم
بمو ئی آویخته ام نمیدانم کجنبم خواسم انتاد یا نجات ازان خواهم یافت حضرت عیسی مه فرمود

حوار یوشده و فرمودند که یا اویسا آکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی
المزابل خیر کثیر مع عافیة الدنیا والآخرة ای دوستان خدای نان خشک خوردن
در خرابها و جای ریختن خاک رو جها خفتن لیل بار حال خوشیست هرگاه عافیت دنیا و
آخرت حاصل باشد ایدل غافل و ای از باده غفلت مست لایعقل معاینا این حدیث
بگوش هوش بگوان و نشنیدن این خبر را بترک جان مگمان و رخط اندیشه مال خود نما و روزگار
خود را بر عقل مشوریا فرماکه اگر فرضا پادشاه روی زمین کردی لباط ملک شهریار را نوالبسر تخته تیز در
نوردی سرکشان عالم چو سکان سر بر خط فرمانت نهند و گردون زیر رکاب رخنگ صفت بطوع و
بندگیت تن در دهند ایبده بخت پندارت هرگز روی ناخوشی نه چند و غبار طلایه اضطراب بر آینه
خاطرت ننشیند چهرهٔ اقبالت از نضایخ نوایب دهر مصون باشد و گونهٔ احوالت را ناخن مصائب
روزگار نخراشد بهمال و دولت در چو بهار زمان جوان و نوخیز ساغر دولت از باده عیش و
طرب سرشار و دیده همتور آخر الامر چون طبل رحیل کوبند و ساحت جهان را از خاشاک وجودت
روبند راست اقتدار تو ابر بین ضعف بندند و عقاب غرغرهٔ روح در کلوبت افکنند یا لوان
ناموت تحفه تبدت سازند یاران و دوستانت شیون آغاز نهٔ خواهی گوزاهی بر زندان گورت
در آورند و در آقلاص بر بوت برآورند اندازان زبان بندازبدت از هم جدا سازند و عقاب آتش
الهی عمر آخوان تو در هم گذارد و در اموقوف از فلک و مال چه فایده چو خواهد رسید و اخمیه حشمت و دولت
کجا دست خواهد کرد چون ناچار نصور نمایند از زندان گورت بدیوان یوم النشور احضار فرمایند
پادشاه پادشاهان عقاب خطاب خواهد فرمود چرا بدنیای دنیا مشغول گشته ترک نکنید کجا فوری
در بر انداده و کاه بی آغوش برغبت کشودی در جواب این سوال چه خواهی کرد و برای این فقیر چه
عذر خواهی آورد نفقت بنده که تعظیم و نیاکرده باشید یعنی قدر و شرف این لاشی بزرگ را نداشتم
شمرده باشند روز قیامت او را بار خواهند داشت و خواهند گفت بذالک احقرالله
نعالی یعنی این آن کسی است که خوار کرده خدا را تعظیم کرده است با شک این سه

رقم ۲۰ [illegible]

سه رزش چه خواهی کرد و از خجالت این زلت و رجف لشکر بگور نه سر خواهی برآورد منقولست
که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام بر مروی گذشت که بسکرات و چون مراجعت نمود همان گریه
می کرد و گفت فرمود که ای پرورد گار بنده نوازی خوفی گرید خطاب رسید که ما خلق
عران لو زاک دماغه مع دموع علیک و دفع بدموع حق اسقط الم القبور وهو اعلم

نفس یعنی اگر بیند ان بگرید که تو برش با اشک چشمان فرو ریزد و القدر روستها بد عابر
و آرد که ساقط شد نی آمرزم بهت انگه و نیا را و دست بر آرد و بس بد لالت اخبار
مذکوره نهال سعادت ایجها نا غرغشقاوت جاودانا ثمری نبیند هد و از آمرزش این عجزه
عقیمه فرزندی خوشحران اخروی متولد نگردد و بلکه طالبان مال و جاه و نیا و تشنگان این
سراب آب نمار ادرین بیابان آسایشی و راحتی و دریا نه خواب غفلت این سراهم ارام و
اسراحتی نباشد غرب لذا تش بر سبز طبیعی گوارا نبوده و مخ عیش و سرور شیرین این سرا حراجی ساز
کار فانی اقتدار بیچ و اسبی نیست که بزیش اندیشه نیاورده و رایانه که آماس بلا نا در او نبوده باشد
قشنگی شراب لذا تش چه زبانها که چون خنجر بسینها راست نکرده و کرسی هوای خواهشش چه تنها که چون
مار زیرت بر نیاورده شه سیمیت کو یکی نوای درویشی و بران ساخته کو خرکه کجست کو بیا بر جف نام بخت
برادران و پاه افتاده گاه بر تخت حصار خاطر و پادشاه بر اگراغم خاکبز کرده و کاه بر تخت و بار با
ز علمای شیخ رو سپاه و دو از نهاد و روز کاری برآورده و دو شب کنی سهر بر بستر استراحت نگذرده
و هزار خار اندیشه در دلش نخلد و صاحب سر یرا خاطر از معیشت خود جمع نیافته کو کبش بخت بیدار
شرارهٔ جمعیت خاطرش را از هم نگسلد کو بندگشی از ارباب جاه و دولت معذوری از صاحبان
مال رشروت که لوح ضمیرش از اندیشه مال ساده و اسباب عیش و نشاطش بر صاحب ارام مهنا
و آماده بود روزی با حراض خود مشغلت اینکه میگریند در دنیا سیچ دلی پاکی و سیچ حالی سلامت
نیابد بلکه هر غرغره بزهر حسرت آغشته است بر سر رقم هر طوری شرور نوری نوشته سخنی است
در آخری ربا اصل و اگر خواهید که کذب این را به شما ظاهر سازم پس فرمود تا چشمی در کلال

تکلف ساختند و اهل حضرت پنجه بسیار عیش و عشرت پرداختند غلامان خوش لقا بگردش
کرده حاجبها از طرفه ان بزم چون شانه صف بستند و کنیزان مغنیه مثل هزار بلبل آواز با هم
گاری دایره آن جمع برشکر و گلبرگ نشستند مطربان جواهر لعات بنشین به نثار آن
بزم در رقص آمدند و ارام شکران الهای بار فهنگان آن بساط بر رقص و نشاط بر انگیختند
نالهٔ دبهای مجلس بهر موزونی میدمید و قدحها پیاپی منظره آن هنگامه بر لحظه گردنی
میکشید چنگ بگوشه ابروی عربده ای مقامات را بگرش رک خواب مجاوی اشاره
می نمود و میان انغام شباب در شکفته ساختن دلهای گرفته را تعویض میکرد و آواز عود بلند
بود و در مجره آن هنگامه گرم پا کوبید و صدای دف از غایت شادی ضعیف در پرده گم میشد
و شهرزاد از تنگ ظرفی هر دم باقی است دگر بیان میگذشت مجملا همگنان چنین گرم فرموده و فرمود
و رخها نهاده بودند و هیچ آفریده را با هیچ خواص راه ندهند از امور ملک هر قسم کاری
که فهمند و هر گونه ساکر رود هر چند فرو رشد عرض نمایند که مبادا از خشمناکی گوهر
خاطرها غبار اندوهی گرد و بلندی تفرقه خوبی شیشه دلها شکستگی پذیرد و القصه چون
از جمیع جهات زمینهای تفرقا آلام را مسدود ساخت و بالجمله همت خاطر مهر تعب پرداخت
کنیزی از کنیزان خاص که پای لغزش نبندش بسته و دست خاطر از خدمتش عزیزه دلنوازش
خسته بود و جبل ناز کرده، و اگر چند حضرت شاه از کمند دولت اهل کوشش فتردده و اهتمامهای بار
در کمالش نیابد هر چند می کوشد فرو برد و بالا آورد تمکنت فی الفور شاه و جهان تسلیم کرد
امیر جابر صبر رسید چاک زد و خاک مذلت بسر کرد و وقوع آن قضیه از رشادی پرداخت
دلهای جمع گشتن براورد و بوری چنان بنوری چنین تبدل کرد و دولت شتاب بالا نشاط
اندوهگشت پیکان را در پهلو نور دید کنیز را بسکه روز دگر دون نمود گشتیم حضرت بر دوش
مبکرات و در بالین افروزه شمع صفت میسوخت تا دانست که این سراپرده خلافت گاهی عیش و
کامرانی است و عرصه تیغ بازی حوادث ایام نه جای لاف و در فخر خوابیده است

فی دفع پرنده

خرقی یا غمی نباشد درین وقت خواب خفته بیدل دارد از بیداد شب ریزان بکلاب با همگی
دنیا جای مخالفت نه سرای راحت و مقام خون گریستن نه منزل خوش زیستن و هر موجودی ازان شخصی در شتاب
و هر کجا یک آسایش لحظه ای بر سر میکنی یا رنجی خفته و در زیر هر طرفه دامی نهفته باشد و پیشهای شبروان
شب گیر بود رسد خفته های شبرو را غفلت زدگان گشت جای آسایش غنوده خواب کران نام شب پیکر
و نمدانم کدامین شهور و تیز مقدم عزیز متاع چنین ان جا بازان غریب نمایان جوانمرد و دلقه دالان
روزگار را رشهد بهزار کونه زهر جا غشته بنعم دنیوی چگونه لذت پذیرد شیخ صدوق محمد بن بابویه
فی رحمه الله در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه از معنی بگلی تشویش فرض کرده و مضمون آن این است
که حال آدمی غافل و کاهل مجوبان لذات مجالس که یاد مرگ را از خاطرش محو کرده، و روی همچنین
شبهوات نفس آورده اند شبیه است بحال شخصی که طناب بر کرسته در چاهی اویخته بند و در قعر چاه
اژدها یا دیوان قصد فرو بردن او دهان کشاده باشد و در کنار چاه موشی سیاه و دو موش یکی سفید
دیکی سیاه بپوسته بیرحمان آن طناب مشغول باشند و قدری باقی مانده از دو دار ان طناب و بگنجه و بگ دلی امیخته
باشد و زنبور سیاه بر آن هم خانه شده باشد و ان شخص چون بر بنگاه و کند اژدهای چنان هیبتکه
بیندازد از دهن کشوده و چون بیفتد او را طعمه خود سازد و چون حالا نظر کند آن دو موش را
بیند که قطعه از بیخ طناب بازی میبرند با وجود این همه خوابش نمیبرد ان محسن خاک الود کشته
بدفع آن زنبوران پردازد تا بکرکامی ازان شیرین سازد و چه عبارت از حیات و ان طناب
عمرست و اژدهای دهن کشوده مرگست و آن دو موش سیاه و سفید شب و روز که پیوسته در قطع
رشته عمرند و ان عسل خاک آلود عیاذ بالله لذات دنیویه که آدمی را فریفته و از طاعت خدا باز میدارد
و آن زنبوران نهایی نرسند که بر سر آن لذات او جام خوده و درهم میکوشند و زنبور آن
همیشه میرسند و میخورند و کمی ازان نمیکشی بر لب نمیرساند چون تمتع دنیا بر این منوال است
دلبر انگشت نمیش کرند یکی هزار کونه زهر الم بکام دلش میچشانند اسیال عمر در روای کودک شیرینی
این عالم پر شور و شر به دور روز از زمانه یکپاه فقط عمر در شور و بیسیان پرسیده عمر کاه، اهل زمانه

مردکه عقرب بایشان برده و ان اثر در ایی آدمی خوارت بدم در کشیده است چنانکه
درباره اهل حساب واجب بر دور پیشم خود بینی از دور و نزدیک بر لفظ او از زه مرگ فوری
بگوش خود بشنوی و اگر نه الحاصل مردن معلوم و مستقبل می بود در همین احتمال و قوع بیشتر
و بیستی که عاقل دل بدنیا نبندد و بخفته خواطرش جز بر عقل دل بستگان این سرا اخفته و چه جای
اینکه یقین داند که خواهد مرد و نقد جنس بعید خود ل اندوخته و بنا را بدیگران خواهد سپرد و گر
اجل خرمن عمش از هم پاشید و گرگ فنا نام رشته عمرش را از هم گسیخته خواهد نرا شید امید ای مرد
مرد را عصاره و نقش یاد بشش را چنان از خاطرها محو خواهد نمود خواجه پیچاره گریا هرگز نبود
یکی غافل نشود کی نفس از زیاد جهان عقرب است که گردوت فراموش ترا یکی از هکارند
گاهی دنیای خراب را بعالم خواب تشبیه کرده اند که آدمی در احتمال برهه از خوشی و ناخوشی
چند نمود و پا بود است و چون بیدار شد اصلا از انها اثری نیست و در دار دنیا نیز اگر صحیح
تحت تجربت و اگر بنیان عیشی محقق که بفنا ای چون بفضل اجل مقرون
فاید بنرخ عوق اگر چشم از خواب زندگانی نشده یا گشاده نه از این زیاده اثری خواهد ماند
اینقدر طول امل زه بیهوده ای در دل چرا منصف خود را باین خفته یکبار باطل چرا عیش بنیاد هستم
خواب غفلت پیش تست از خیالی اینقدر آوازه کی در دل چرا مشهور است کاشهر سر سرای
دشمنان سنبذ بغربی هم بر سه حصیری خفته پهلوی مبارکش نقش حصیر کرفته بود عمر لعین گفت
یا نبی الله چه شود که رفرشی از این نرم تر خواهیا نسود ر فرمودند
یعنی مرا با دنیا چکار است نیست مثل من مثل دنیا کرمانند سواری که در روز کرمی
برآورده و در سایه درختی تو قف کند و بعد از ان براه خود رود و ان درخت را واکذارد
واکذارد و حاصل انکه آدمی مسافر است که از دیار عدم می آید بشهرستان عالم بقا میرود و دنیا
بمنزله سایه درختیست بر سر راه واقع شده که دران اندک وقتی تو قف نموده و در روز سکرود و
چنانکه راه رود و سایه درختی که در و ساعتی چند پیش نخواهد ماند کهایش ندارد که تعلق اقامت

اندازد در بلخ خشن سرا و منزل و بر اقرا خشن طاق و رواق پرده ازرد و در دار فنای دنیا
بنزیر لفظ احتمال کوچ کردن و آرزو ایجاد بساط تعلق افکندن و اخته در خیمه آسایش زند
کانی جان کندن و از طریقه عقل و دانش پرداخت و بعضی اکابر و بنا را بایه و خشی مثل نمرود
اند و در واقع متحرک و در واقعت و در نظر ساکن مینماید احلام نوم او کفلل زایل
کشمایی لا یکنع و هم در دین معنی گفته اند یا اولی لذات الله بالبقا لها ان اعتبار نقل
زایل حق خوشا صاحب سعادتی که در اخبار و آثار مذکور که کوشوار کوش هوش نموده و چشم
حرصش از زنبال آمال و دنیا نه و دهانش نه شده از آب بیمار پرش از قدر احتیاج نمی نوشد و
زدوال و سال لذت دنیا بقدر ضرورت اکتفا نموده و از اندوخته خشن زیاد و تنها هر چند حلال شود
حمال زن و فرزند نشود و مروی است که مردی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استدعای
توصیف دنیا کرد و الحضرت فرمودند صباحا صفت لک من دار من صح فیها
و من سقم فیها ندم و من افتقر فیها حزن و من استغنی فیها فتن و فیها
حلال الحساب و فی حرامها العقاب حاصل مضمون انکه چگونه بیان از
در وصف سرا نا کسی در را و تندرستی یافت امن شده و از دغدغه مردن نه فرح
کردید کسی که در و بمار کردید و نه اساست کشید که چرا ایام صحت را غنیمت ندانستم و کیسه
در و ممتاج کردید غمناک و دلتنگ کردید و کسیکه دو مال دار کشت بفتنه و بلا افتاد و
در حلالش حساب است و در حرامش عذاب مخاطبه الحضرت باشاه و غریب و زن مشهور
و در بسیاری از کتب معتبره مذکور است که بزمان حکمت بیان فرمودند یا دنیا
الیک تعرضت ام الی شوقت لا حان حنبک هیهات غری غیری لا
حاجت لی فیک قد طلقتک ثلاثا لا رجعة فیها فعیشک
قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر الا رحم من قلیل الارحم و اول الکریم و الیه المصیر
از من و در شده آیا مشتاق من شده که مرا بفریبی یا مشتاق من کردیده که بدام خود شش

کنده پرلت ترشت کنده دان زنه نیرنگ لاف او کم رو سخن ان مرخوش مشو
سه طلاقش ده از دولت به اش ست زانکه این کنده پر شوی کش ست زانفکندت بگیر کردن
از شب و روز عمر بسر رستن در بعضی از کتب معتبره مذکور است روایتی که حاصل مضمون
و مجمل این است که وقتی حضرت داود و در اعلی بنیا و ملائکه زبر کوهی افتاد که ممکن حضرت
حزقیل بود و چون بالکلیه بگرداقات نمود حضرت داود در پرسید که هرگز بدنیا میل کرده و در ای
خواهش بحصول شهوات و لذات او آورده فرمود و آری کاه واقع شده داود علیه السلام
فرمود ه یعنی چون ترا میل دنیا بهم رسد و آتش خواهش ان از کان تو ان
طبیعت زبانه کشد خود را چکونه از او میرهانی و ان آتش حاقت سوز را چکونه با آب نه پیر
بی نشانا خود قبیل فرمود که بدین شعب بیرون و از اینکه در اینجا سابقت عبرت بکیرم داود علیه السلام
بان موضع آمد یکی تو بدا از آهن بنها ده کاسه سری و استخوان پرسیده چند بران افتاده داود
از آهن هشته و بعضی بران نوشته که من فلانم هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهرستان بنا نهادم
و هزار دختر از اشراف بملکارت فرمودم عاقبت خاک جایکاه من شد و کنک بالینم کردیده و باکران و
و ماران همسایه و قرین کشتم پس هر که را چند باید که دل بدنیا نبندد و با و در دام غرورش کرفتار
و در بین معنی چه خوش کفته شاعر این الملوک و ابناء الملوک و من قاد الجیوش الا باسها
عملوا بما جمع صانع من بعده و فهم بین لا سرة و الجمان و الطلل این الوجوه التی کانت
منضرة من دونها تضرب الاستار و الکلل فاطال ما اکلوا و هرا و ما شربوا فاجهجوا بعد نک
اذا کل قد اکلوا سالت علیهم سم فوق الفدو فعلوا راینهم ما هنالک البعیش بابیل ای
معمور و دو روزه زندکانی و ای آواره بیابان تعال و اما نی کاهی بر خاک عبرتان فرقه
و کذاری بر بی مزارشان کرده نکاه اعتبار بری کن که از صفحه هستی یا هرکله بوسیده و سر بر خشت
خود مطالعه غایا و از او راق الواح عبرتپیش آمدن احوال خود بنا کر کوش بصورت
شنو است بنزه برقرای این موعظه کویا است و اکر سواد بیوشت و سخن کشته این بیضه نامه

بر هنک مزاری بخرچی نوشته است از بر سه کاسه انکشت بر نشسته زاین نوایی تو زا باشنیده
و از نیک و در نیابی هر استخوان پوسیده کو بنکری احوال خود عاقبت بینی و اندیشه کان کور شان
زبان حال این مقال کشاده اند و خبر شان داده اند چن ترانه در و ناک او زار با و اورده
شاهان عرب و عجم را کز نخیل و چشمه کور چه برده اند و کلهه اران نخل و خیلیای را کز کوه با آب روان
جنات تجری تحتها الانهار بوده اند و کنه اورا بوح مزار شک بر سینه زنان خفته اند ما
دهان او زخلت تهی دستی خود را و نقاب کفن تنقیح کل زین نیست کز بر سه چنین و چنانش
و بیح سر رای نه کز سلیمان جاهی رو زنا ک تهی نماند و فاعتبروا یا اولی الابصار
دانکه م از خواب بیدار شو ز سر مستی کز بر موشیار شو عبرت انکز بن بوی رفتکان که فرا ترا
عبرت دیکران بز یا که بوی کور و ان مرش نکز بن خاک شد بکرش زا غوش مخوا بز
شوخ و شنک کلبه است کورش در آغوش نیک کز خم خمر از چو و جام او ز ان فرخ شد عاقبت
کام او کشد کز بعد سال عالم کرفت چسان بکرش تخم نیکدم کرفت کجا رفت پرویز زا ن
او کجا رفت ان جلیش پرین او چه شد شوکت و شان انو ا سیاب نشان نوند ارو جهان خراب چو
شد ز ان زران پل بیکر کز چه سا کرد ز ال سپهش اسیر تهتن کز کرد ی از او پشیر م چنک اجل
چون در دیش زنم کز آمد برون بژن از پا فکند و اجلیا نز در پاه کور شن فکنه زدور زمانه کز
اند کی کز نوایی تو هم بود ز ایشان یکی جمله بیح کیه از بنی فرع اشنا ز ایات مسلمی آورده اند
در دروازه شهرستان مغا ز بروی پیچ آزرده کشاده اند تا و تو در از ا ز انجمله شمار یم و بعبرت نظر تحصیل
شهوات نفس از کم البته نز نهاب در کهی نیز و کیا و ا نخواهند بر خشت و خاک خفتا ر تا ک بر شاه و کدا
خواهند خشت پس آخر چرا چه افتاده است که در کذکاه چنین اعتبار ها بی نمی فشارد و بکجت دو ز روز
حیات مستعار چنین کشت و اندوه بر دل کذارد و دنیا چه کری کند خوش بود ان ز بیهوده زود
عمر خوش بود ان با بیح چه نهیج و غرو شادی بیح خوش نیست بر ای بیح نا خوش بود ان
در ذکر بر یک از طرق و شعب حب دنیا و بیان اصول و فروع ان بر سبیل تفصیل و بیان انچه خوش

خود افکنی وقت تو تنزدیک نشده است که این کار یکی دو راست دیگر برا فریب دو
که مرا در تو جانبی نیست البته سه مرتبه طلاقت دادم که بکر مجال رجوع نباشد زیرا
که مدت عیش تو کوتاه است و قدر و بهجت تو اندک است و آرزوی تو حقیر است
آه از تنگی توشه و دوری راه و دوری سفر ابدال سرهوا و ای مهره بازیچه دنیا پرده
غفلت بر افکن و از چشم این کلمات آیا بر چهره زن و در بسیار این معانی غوری نما
و در اشارات این عبارات تأملی فرما که اگر شاهد دنیا را قبر یا بودی سر در مردان تو
نفرمودی و اگر از کلمین سرخ و زرد این نارعنا بودی و فا آمدی مشرو انقیاد این فرقت
ازان بر نچیدی میشنیدم که خواجه هوشمندی آگاهی با غلام خود جایی میرفت اتفاقا
همان رندی افتاده بود اول خواجه بر سران رسید خواست که بر در آید دیگر عقل لحظه توقف
نمود و در تصرف کردن ان با خود تأملی فرمود چون لقمه و جنس جهان را گذاشتنی و گذشتنی آن
لقمه را بحکم شریعت خرامالک نگشتنی یافت دست رغبتش پیش فریب ان مار خفته نگشود و
دریای همتش دینار و درهم انرا پا قدر تر از فلس ماهی شمرد القصه خواجه از سران در گذشت
و غلام از دنبال بر سر انبوسیده دست تصرف از آستین طمع در از کرده خواست که بر دارد
ناگاه عقل منغص غرو بگوش هوشش این سخن سرود که اگر در تصرف کردن این کمینه مضده
نبی بود خواجه بر میداشت این مبلغ خیلی خطیر اگر خطری نمیداشت بجا بگذاشت بجملا او نیز در دنیا
دران برود خت و طریق سپردی بسالکان ممالک جندگی آموخت و قوتی نقش از این شیوه
و از این کرده کرد و بر دارد و از نظر انداخته خواجه و معتمدای خود را چنان بکار و اگذارد تا
سمند لاف همتش در میدان صدق توانا تاخت بکردن دعوی آزادگی و صف غلامان
دیگر نگذاشت توانی افراخت مثل دنیا و اهل ان مثل ان زن زشت روایست که کابین نپذیرفت
در آمده بود بیشوایی دیوانه و نازهای معشوقانه اظهار حسن و جمال خود نمود و بازار خود
فروشی را از هر هم دیده روشن غلام دیده و پشیه خود را بجای گوهر خرمشان جلوه نمود

دفتر نگار را در خانه دریسته چشم خفته بافته چه فضیح کاذب هر دم زبان خود رستا یا بدعوی عالم
آرایا بریک دگوصه حیف که درست بنگاهت بدا من حسن جمالم نیفتو اندر سیده و هزار افسوس که سر
پنجه نظاره ات از کلین زخمار م گلهای تماشا نیفتو اند چیه اگر بکنظر کل عارضم میدیدی چه نکل
از رشا و بابا در پیراهن زندگانی نمیکمیدی و اگر آب و رنگ غنچه سراپام شاهد معنوی نمیخه صفت
گریبان جان بدست بیطاقتی میدیدی چشم سیاه مستم آوازه لیل را سر مه داده و زلف دراز
دستم نقش کسر بر اطاق نسیان نهاده القصه چون زن بازگلیم خویش کشیده و کفش این نر
خرفات از صدگذرانیده شوهرش گفت اگر تو در وصف خود مبکوشا راست می بودی آینه
چشمان دست خواهش از تو بر میداشتند و تو از ایشان عاجز نمیشدی و افی گذاشتند بر این
قیاس اگر شاهد دنیا را حسن و جمال بصیرت اهل بصیرت چشم از وی نمی پوشیدند و دامن خاطر
از خارستان تعلقاتش بر نمیچیدند و جمعی لوالهوس که در بستن دل از دست و آزاده و جوانمرد زیان
اقبالش روزه چشم دل سیاه کرده بدام او بارش افتاده و دیده و دلشان خار خار دنیا
کور کرده و چشم بصیرتشان از بکار خیالات فاسده آب سیاه غفلت بر آورده است اگر
نوشتابی آغراضی و ملاحظه عاقبت و خواهگی و دور بینی چاره کاری باطن کشنده و از کمی آخوان
پوسیده شادان و گرد گشان سرمه عبرت بدیده دل کشته عجوزه دنیا را از دور مطلقه خوانند
ساخت و آینه ضمیر را از غبار اندیشه این مکاره غدار خواهند پرداخت مردیست که خدمت
عیسی هم دنیا را بصورت عجوزه دیده و مذاهبهای ریخته و بهر گونه زشتی آراسته از وی نوال
فرمود که چند شوهر کرده و گفت بشمار در نیاید تو اگر دو فرمود هم شوهران تو مرد اند یا نه اطلاق
دارند گفت همه را کشتم حضرت عیسی فرمودند لا زواجک الباقی کیف لا یعتبرون
بازواجک الماضین کیف تالکهم واحدا واحدا ولا یکون ملک علی حکذا
یعنی بدا حال شوهران باقی تو که از شوهران گذشته عبرت نمیگیرند با انکه دیدند که بگرنه
ایشانرا بخاک سیاهی و از تو حذر نمی نمایند این جهان در حق جمله مردمان

نشین مغرور به این جهان پرشر و شور و خطاب الله و اما بالنعمة فحدث و آرا مغرور کرده است و دنیا مغتر نه
دوختنی است که بیا خیاط دسوسه شیطان در آب دهوای نفسانی آنهای زمان نشو و نما یافته و ریشه شهوات
در آن زمره و در زمین دل مکرم نموده از نصفات زمیمه شاخ در شاخ نابوده آست و این شجره ملعونه را اشکوفه تحیر
ارکتاب سماوی و شجره غیر نامیدی از رحمت الهی نیست و تا این درخت در زمین دل کنده نشود و بر اوج شدید
عرفان یزدانی نیاید و کلمهای حقایق ایقانیه نشو و نمایی یابد و موافق کند این شجر خسارت قرآنست که
نخست باتیشه مواعظ و نصایح بقطع ریشه آرزو ها و شهوات پرداز و ساحت دل را از عروق اوهام و اوهام
این سنبل سریع الزوال چنانکه باید پاک سازی تا بقوت ایمانیه و توفیق سبحانیه این درخت را از بنیاد
در آوری از جمله شهوات دآرزو دها یکی آنست که در تصفیه این خرشد هفت شهوت که در اکثر طبایع
جا کرفته و نهایت قوت پزیرفته است شهوت جاه و جلال شهوت ملک و مال
شهوت عمارات زرنگار رعایا نما شهوت مباشرت و معاشرت شاهدان
دامردان خورشید لقا شهوت اطعمه و اشربه خوشکوار شهوت لهو و اقسام ملهو
پرکار شهوت مجالست و مصاحبت خلق زنده و از دست ساقیه شوخ و شنگ باده کلرنگ
کشیدن و عمر کرامی را با رود و سرود و طرب و لعب کذرانیدن و از جمله صفات زشت و اوصاف ناهنجار
تر کمبر اثمار های این شجره ملعونه هفت صفت است که از شیشه های شهوات مذکوره کشیده و از کثرت
برگ و بار و فنایح و قبایح مانع تابش آفتاب عرفان بر بعض چمن دلهای ناخلفان کردید
صفت کبر صفت ریا و سمعت صفت حقد و حسد صفت حرص و طمع
صفت بخل صفت ظلم صفت خشم و غضب و قطع آن صفت شهوت محتاج آیات
کذار بحث هفت نوع سخن کرد که هر یک در بیان ریشه غیر از ریشه دیکر باشد و هر کدام بقطع آن زنده ی نزوع
حاصل آید پس آراسته و پیراسته کردن زمین دل از این صفت مذمومه و اخلاق ناهنجار است
از تخم این صفت کونه کلام نمایان بر این فصل پدید آید و چاره و علاج هر یک از انواع مذکوره پیدا شود
بتوفیق الله تعالی عبارت میسازد و در هر مجلسی شعبه خاصه از صفت پشیده شجره های خوانده حرت

از دلهای چون سنگ مستعان بر می کشاید در مذمت حب جاه و ریاست و شرح مفاسد
طلب حکومت و ریاست و انچه علایم ان بشمار رفت جوان جاطلب و دیوانه کان هوای مقام منصب
مشتاق شد بپایه بزرکی و مهتری و پله نامیان فائق شود حکومت و سروری که با بر دولت خدا داد و آزادی
و خود سری زده کرچنان خاطر بدیانت صدکه از غصه و ملال دوامی نیاورده که بچنک هزار در دو بال
داده و از منصب بی غول فضیلت و دور بینی خود را مسؤول ساخته بدنبال تحصیل مناصب نامناسب
و جاه افتاده و اندکی نظر پیش نبی بر عواقب امور کرده نشد و او را توفیق تعقب اوضاع روزکار و عبرت
نامه احوال شاهان و سروران مدار را مطالعه فرمایند خواهند دانست که دولت بازیچه و کوهر خرد
دنیای دون ارزنده این کسیچی سراپا بطال نیست که در تحصیلش قطع نظر از مایه زندکانی و دهات
انجامد کشنده و برای کرفتن مهم و منصبی که در چشم همکاران خوار و خیالش پیش نیست تقدیس را
برشوه و هندیشه حیثی که پادوتان ان را دولتمام کرده اند آخرت خود را شوان فروخت از
برای آوازه بزرکی در کرکش ارباب هوش خواب غفلتی است دین را بدنیا شوان فروخت کرد
و از حکومت با ستکاری قناعت عجب که جمع کرد و دور باش حاجب و چوب دار با نردبانی
در کاه پرورد کار مشکل که صورت بندد از کرشمع کاوزری ولکن زرین چرخ ریکی خانه زوال نیابد
و از دود مشعل شهریاری غیر دود و سودای جهانکیری در کفی مانع نوله تیره از سایه چتر شاهی خود
دوری از آفتاب رحمت الهی چه برتوان خورد و از دامن سراپای جهانیان چه غبار اندوه و ملال آرش
غضب رسانید چه فایده توان برد از خانه زینت دنیا غیر پشیمانی چه کل توان چید و از کنش
بلندی اقبال چراغ امید و خشن و زرد و مال چه ثمر توان دید از دولت سرمه اقتدار خوشخ راحتهای
زار چه کار آید و از رخش تند سیر ملک داری غیر شرمساری چه کرد و کشاید با آب اجل
فرمان خواهم نا فرمانی در زمین زنده کانی نتوان کشت و چشم روزکار غیر رقم حسارت
بر دفتر اعمال نتوان نوشت چنانکه از آفتاب ملک سروری دو آتی دولت چه آنکه در
مشغولست که ملاذ لبیان ضاربان اوسلاه فی زریته غنم باکرتها فیها من تحت الله

والجاه في دين الرجل المسلم حاصل معنى آنكه دو گرگ شرگير در رمدان گوسفندان كه ايشان را درمكان گوسفند سزاوارتر شبانند پيش ازان فساد كنند كه دو تمنّاى رياست و جاه در دين مرد مسلمان بيكنند و هم ازان سرد رصحتى افتد كه آخر مريت حديثى كه مخاصه مصرّحش هست كه اوّل چيزى كه عصيان خداى تعالى بآن شد نه خشم خضب است دوستى دنيا و دوستى رياست و دوستى مال و دوستى جاه و دوستى ثناى مردمان و ازسالار كه روان آنهمه حضرت على مرتضى عليه الصلوة والسلام بريست كه ما ذئبان جائعان ارسلا فى غنم بأفسد لها من حبّ المرء المال والشرف لدينه يعنى دو گرگ گرسنه كه در گوسفندان افتند تباهى كار ايشان نرسد بدان كه حبّ مال و جاه در دين مرد مسلمان كند و اين سخن پيغمبر بدان ماند كه گويند آن گرگ كه در گوسفندان افتد تباهى كار ايشان نرسد بدان كه مرد مسلمان را حبّ مال و جاه در دين

ترک و فنا را

ان مجلس باهم گفتند که این پسر بسبب این وضع نامناسب سر امیر را نزد پادشاهان تیک
قرار برده بسیار امیر در این باب بالا و عتاب نموده و از این وضع ناپسند بزیر پادشاه آزاده
کان از جنبش رجوع فرمایند این گفت و شنید بگوش هوشش در رون اور اطلب فرود آمد
روی مهربانی در انجناب سخنان دلفریب گوش هوش کشید ان نوجوان عقل کهن و ان
خورد و سال بزرگ سخن او جواب گفت ای پدر غرت و خیار اویدم و ثمر نخل دولت بسیار چیدم اکنون
مرا گذار که یکچند روز تمر غرت عقبی جویم و راه تحصیل سعادت اخبار پویم که غرت دنیای
فانی و فنا پایدار است و غرت عقبی برقرار برون جهول نگرد و اشاره او پیر خود کرد که ای پدر
بنام ابوبکر که از ابوای معوض داشتم پسر گفت اگر از من دست نداری دین عزیز مصر را بطلب
خود نگذاری از تو خواهم گریخت پدر گفت اینقدر اگر چنین کنی من در فراقت چون خواهم گشت و نیز گفتم
پاقوله مزخرفه گفت ای پدر چون تو از من جدا شوی فرزندان دیگر داری که خود را بایشان تسلی دهی
تو را فادا کردن از خاطر خود جدا نخواهم ساخت که اورا بدنیا نیست و مرا کسی جای او نتواند بود گفتند
آخر الامر مرد پدر جدا شد و چهره رفت و زمان دنیا جز صحیفی باخود نبرد و در بعره و زوری کردی و
ازایام هفته جز روز شنبه کار نکردی و وجوب کدرم و دانگی از نقدی باقی ایام هفته جهان معاش خود بی
بصری گزیده و او از من افتاده و او بطلب مزدوری که کار کند از خانه برآمدم جوانانه در کمال خویش رو نهاده دیدم
زنبیل بر دوش نهاده تلاوت قرآن مجید میکرد گفتم ای پیر کار بسیاری گفت چرا کار نکنم که از دریای کار کردن آبرو
شسته ام و بلکن بگو مرا چه کار خواهی فرمود گفتم کار کل گفت باین فرزند که بدر هم و دانگی اجوت دهی و قت نماز
رخصت نماز قبول کردم و دو رکعت نماز آوردم چون بسر کار آمدم دیدم که کار رده تر و زور کرده دو درهم
بیلا کردم که بوی دهم قبول نکرد و بهانه ک درهم و دانگ را گرفته رفت روز دیگر بطلب وی بازار بازار
رفتم او را نیافتم از حال پرسیدم گفتند از هفته کار نکند و در شنبه کار کند و دیرا اجوت بایست کار خود را
تعویق کردم چون روز شنبه شد بیازار آمدم و دیرا بجان خود مشغول قناعت دیدم سلام کردم و کار را بدو
داد عوض نموده و بهمان شروط بکار آمد او را بکار داشته خود از دور مراقبت و ملاحظه میکردم که بازار خوب او را مدد میکنند

چون شب شد خواستم دیرا سه درهم دهم را نمی شنید و همان اجوت معین را گرفته رفت شنبه
سیم بازطلب او بیازار رفتم او را نیافتم از احوالش تفتیش کردم گفتند سه روز است در خرابه خفته و
شخصی را اجوتا داده که مرا نزد او برد چون رفتم دیرا دیدم در خرابه چندری بسر خویش افتاده و ضعیف
خستی نزدیک سر شرابکنار گرفتم و سرا از ان منع دین ابیات خواند

بر کفت و هست

من بنده این ات که چون بیمرم روی فرا بخاک گذاری و بگوئی اللهم هذا عبدك و ضیفك
مر الذی بنا الیك لتقبله فا قبله و عف عنه و عن تقصیره یفضلك
یعنی خداوندا این بنده تست و از دنیا بجاه مال انگریخته و بر در بدرگاه تو آورده است که
که او را قبول نمائی پس بفضل و رحمت خود او را قبول کن و از تقصیرات او در گذر و چون او را
دفن کنی میزر و قندیل بر گنبد او بگذار و دیا این صحف و از گشته مرا گرفته نزد هروس آر شید بزیر و
گویا با من و دیعتی است از جوان نوسی و این پیغام بوی گذاری که لا تموتن علی غفلتك
یعنی بیدار باش غفلتی که در آن بسری این گفت و بجاور ایمان آنوس سپرد جهانی بر آورد
نماند بس دل اندر جهان آفرین بنده و بس حوا آنک رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن
چه بر بوریا خاک و از بهر چه ترک ناکی از ملکتای تعلقات دنیای بیوفا خیمه دل بصحرای وسیع آخرت
ترک و فنا نزدیک و از تاج برگشت و ملک فانا سر همت و زبده طالب دولت باقی و سعادت
جاودانی شد معوذ به من یزید بود که گفته بود بارگشت بکی مطلب بالتراجع الی الله گویند آورده اند
که سه ماه و بقولی چهل روز خلافت کرد و چون بتوفیق رباني و الهام سبحاني دانست که خلافت حق
اهل بیت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و خلافت بنی امیه غصب است روز جمعه بمنبر
در آمد و بعد از گذارش حمد الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی این سخنان را گفت که ای قوم

بدانید که امر خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کسی قرار نگرفت که وارث پیغمبر باشد و خلافت او را بحق بدست آورد مگر علی بن ابیطالب علیه السلام که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلافت بحق او بود و او وارث پیغمبر بود و بعد از او حسن و حسین علیهما السلام بودند که خلافت بحق بدست آوردند و بعد از آنها علی بن الحسین علیه السلام بود و بعد از او محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام بود و بعد از او جعفر بن محمد علیهم السلام بود و بعد از او موسی بن جعفر علیهما السلام بود و بعد از او علی بن موسی علیهما السلام بود و بعد از او محمد بن علی علیهما السلام بود و بعد از او علی بن محمد علیهما السلام بود و بعد از او حسن بن علی علیهما السلام بود و بعد از او حجة بن الحسن صلوات الله علیه بود که خلافت بحق بدست آورد و بعد از او خلافت بحق بدست آورد و بعد از او خلافت بحق بدست آورد و بعد از او

بدستیاری عقل زبون و بامدادی قوت دین این چنین از پای درآورده اند و بر ظاهر است که اگر با
غوای نفس امارهٔ حق را بباطل و سعادت آجل باجل نفروختندی و تمنای حسن عاقبت ظا
هری دنیا مشغول نگشته در قطع وادی ضلالت تا لایق رحمتی پای همت سست می نمودند هم
در اندک وقتی روزگارشان بنهایت رسیده بود و منظالم حکومت و ریاست برگردن و دشمنان فرصت
لعنت گردیده تقاضای بندار و ضیاع روزگار بر باد نکند در راحت و عزت زمانه غدار در اندک وقتی چنان
هر آفتاب دولتی عنقریب سر بگریبان فنا خواهد کشید و هر شام تره روزی در اندک زمانی بصبح فیروزی بدل
خواهد گردید نه ازان غرهم باید نه ازین درهم نه از نشئه باید شد و نه از این آشفته فرد است که نه نیم
اهل ناکهان خط بطلان بر نقش هستی این و آن کشیده و بندی پرستی شاه و گدا از بندی سیمای
فنا هموار و یکسان گردیده است زحارثات جهانم همین پسند آمد که خوب نرشت و بد و
نیک در گذر دیدم گر بندی از ارباب بینش اور گور سنایی دیده مند که اسخوانهای پوسیده
مرد گانرا که بمرور ایام از قعر هیون افتاده بر هم میزد و بنظر تفتیش لحظ در انهای پر حکمت
سبب انرا از وی سئوال کردم گفت بخواهم استخوان پارشاهان و بنیارا از استخوان گدایان
هیچگونه امتیازی نیست بزرگان و سرداران روزگار را از اعضای فقرا و درویشان باعتبار امتیاز
دهم هر چند سعی میکنم و بنظر دقت و تامل در انها مینگرم فرق در میان این دو فرقه نمی بینم
این خود هنری است که بنام انسانند و در دست زمانه بچه انگشتانند امروز اگر بندهٔ پستی دارند
فردا به گرانبندهٔ همه یکسانند امروز بر دیش پادشاه ایام فردا خاکسار پای خود بینی
و شهد لذت آسایش و راحتی را با سم اکنت تامل بذائق جان بچشان در تامل کار سر و سران
روزگار اندیشه نما و بشکر گذاری نعمت عظمای مفارقت و سکنت بخر چشت و بیابکام دل بخند
خود از زوال رجحان فردا ز فرصت خندهٔ دور روزه لب خواهش به بند و بر بساط سیمای کریم تفضل
مزاجان شیر عجب دنیا بگام دل بخند از احتمال اجوال خود دلتنگ مباش و گونه نظر بنقش عبرت
گمراش که فرداست که آیام بریخ و محنت منهایت رسیده است و بیع دولت و اقبال از افق

احوال

احوال طالع گردیده عنقریب پستیها بسر بندی و خواریها بارجمندی مبدل خواهد گشت
چونکه گفتار کرده از دروغ پس فندان نزکه پیش آهنگ بود پس بخوشی در انچی لنگ
باش وقت برگشتن توپش آهنگ باش پنجروزه زندگارا بهر طرق که از پیش رود بگذران و نا
هموار یی زمانه غدار را بهر نحو که باشد بر خود هموار کردان برای اینکی گوید طعام بر آورد باشد
چه لازم است که خود را موصوف دانه کش مردم سازی و از جهه بدنا پیچ کز کپاس پشمه
توزند شده افتاده است که خود را رشته دار پیچ تاب هزار گونه اضطراب اندازی گریبان
جامه اطلس ترا کهنه دقی سازند بس ترا ور مغز خوردت باقند و نمک نوش پرورد و پیاز
دنان خشک گرنباشد مشربه از زر ناب باکف خود میخوانیا خود آب ور نباشد نرش ابریشم طراز
باحصر گفته بس بسیار گرنباشد مرکب زرین لگام میتوان هم زدیبای نوش کام گرنباشد دور بش
از پس پس دور باش خرقت غنی از نو بس گرنبند ابرا بسم او هم کو از انجای کوک خراسان بود
دهر بدایت حال در سلک سلاطین روزگار انتظام داشت روزی از روزها کچه فوج فوج سپاه از رده
سر بر آورد و مرد را دیده در سایه قصر نزآورده شاهان فرود آیا بر بالای ان آشیانه دود و در همانجا خانه کرده
با خود گفت ای نفس هرگاه با بیقدر که مشاهده شد قناعت نوانگر چرا چندین در بند این و آنم و دا
حرص بهر آمال و امانی دنیای فانی ذلیل نام انگاه از قصر دولت خود فرود آمده با بر اولاغ دنیا
در پیش نهاده بوضع پرخاش بهوای اوج تجرد پر و بال گشوده خود را از دام گاه علایق دنیوی نجات
داده حضرت کریم متعال و قادر لایزال و لامزال را در ارکان بیابان هوا و سرگشتگان تیه محبت
زنها را تیز پا تا بمقامات خود برسانند و شواری عقبات مرد آز مای ترک تعلقات تر
بر جماعه سالکان طریق تبدی آسان گرداند بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

در سنهٔ شهرت اندوختن ملک و مال و افروختن آتش ایمان سنه ۹۰۰ نهصد بود
ثروت دنیا را قبضهٔ همت ساختن و در تحصیل سیم و زر چه حاصل را به دین و دول را در
باختن الحق حرص ملک دل دنیا دلی آه سینه این صنع بحر فنا اسیا هل نا هر شنده دانی چال

زن فرزند وای حیی دست سرمایه حسن عمل وای بارکش غول بیابان طول امل که در جمع نمودن
مال هرسته احوالت مشوش است و در بوته پاینده مانند زر نقل در آتش ناخن و زرم و دینار
کرده خاطرخسته رئیست سیم و زر چون سنگ در ولایت نشسته زر جستجوی سیم تن ناتوانت سیاه
گردیده و در کرمین زر مانند کافر هردم با تش قهر دوزیده و صحرای فرصتی که چنانه کشت کار
اعمال صالحه بتصرف داده اند با یه انداخته و چو جا رزندیا را که وقف مزرعه بندیگ
نموده اند در شورزار فکر آب و زمین اصنایع ساخته صفحه ضمیر را که چهره گلزار مراقبه
سوخت آثار قابلیت داده اند کاغذ هوای شریرمن کاری دنیا کرده و دانه سخن را
که برای ذکر الهی تسبیح و آرد بتار نفس کشیده اند سرر شته حساب در هم و دینار نموده آر
زوی دور در آرزت چون مار یکه در گوشه بر سر اندیشه سیم و زر خفته و دل پر هوس و زرت
از غفله ملک و مال قارون صفت بخاک گور رت فرو رفته گاهی جهته اندوختن مال تا مند
مال بر دلها سیدیوی و گاهی در تحصیل زر و گوهر کراب وار بدریای تفکر فرو رفته گاهی جرا
فکار و همار شتر هر صرا در وادی محبت کسته مهار پسازی و زمانا جهته اسب و اشتر و سن
نفس اماره گرده و گرد مهالک پا با کانه پی تازی گاهی بهوس کله و ریمه گرک طمع را در رمه بیچار
گان بی الکلی و گاهی باغ و بوستان غول امالش پی بر کان رابه تیشه تلاش از ریشه میکنی از خشت
ملک و آسیا چون آسیا دست تاسف بر هم میا نا و در لحد تو خشم تو هم صحبت خاک هزار گونه تلف
بر فرق دل بی افسانه نهاده از آیات قرآنی و شبیهات آسمانی که در حق دنیا پرستان و رود یافته
هرگز بگوش هوشت نرسیده و بسر چشمه سمعا نا خبار و آثار صادقین که جهته تادیب کرد کان بیمانا
و لیکن تکلیف از آستین عبارات برآمده چلپاچه ای بر بنا گوش خاطرت نکشیده و حضرت کلام
چون حیث عفته در سور ه منافقون فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم
ولا اولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذالک فاولئک هم الخاسرون
حاصل مضمون کلام معجز نظام این است که ای کسانی که ایمان آورده اید باید که شئون مال و فرزندان شما را

الهای شما و فرزندان شما از یاد خدا غافل نسبب اشتغال مال و فرزند و جمع آوران و از کثرت تعلق
باولاد و فرط فکر در امور ایشان خود را از یاد واقعی غافل سازید و برای این مواعید عشار
خود را در ورطه تلف و نا فرمانی حضرت آفریدگار نیندازید و هرکه این کار کند یعنی مال
و اولاد اشغول گشته از ذکر یاد نماند پس ای فرزندان کاران که عظیم یا به را بگجوزه فروخته
سعادته جاوداني را بلهش شهوات نفسانی بر شمرده اند و نیز در سوره تغابن فرموده که انما اموالکم
واولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم یعنی مجمع آیت و آخر هاآنه نیز قول بعضی
از مفسران است که خزان غیب که مالهای شما و فرزندان شما از نعمتهای است که ظاهر کرده و کلام
از شما محبت و اطاعت آنهی را برا نها خواستار میکنید و کدام دل بال و فرزند بسته از بندگی و فرمان
حق سر پیچیده و تردخدای خود جل آمده و هیبت او عظیم از برای مال یک یه کدار زدام لایق
مال و فرزند بدر آورده حبسه دل بر محبت خالق بگانه نبسته اند نیز در سوره اقرا فرموده است غیر
حق تعالی که ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ظاهر معنی برقول اکثر مفسرین
این است که هرگاه که آدمی بر آینه از حقه خود نیندازد میکند و از فرمان آنهی گردن کشی مینماید
بسبب انکه خود را مستغنی و بی نیاز دیده حاصل انکه او مبرا چون ملک دل پسند رشد و اجتناب
خشت و خزت محجاب کرده و سن بعضی از مفسران عقل مجتمع بنده و از خواطر مستقیم بنده که پرده فتنه
صاحب خود را سامان مرگ بود و ای عصیان گرداند و از جناب مستطاب نبوی صحت الدنیا سبعة آدمی
مرد است که حب المال و الشرف یعنی الشفق فی القبر کما یعنی الشاب الفتی یعنی دوستی مال و بزرگ
میرود بندگان را در دل همچنین که میرود آب سبزه را بیرون آوردن گیاها مراد از این است که کراهت
خواهش مال نشود که قوتی از دل برطرف می نماید و از آرزش محبت این دو عامل آب در کمک
اگر هوای را بی میکرد و در وقت از نسان نمی آورده اند نفاق این همین نیز بن طبیعتش بی بهره از نسخ
ایمان خواهد بود و مجملا چنانکه سبق ذکر یافت محبت مالها و عقبی چون آب و آتش هم ممکن دانند
و طلب جاه و مال با تندخو و زبر باهم راست نمی آیند زیرا که دل که کرخانه نقوش طلوع خلق گردیده

در هوای نفس کی حق طمران شوانند عزوف خاطری که از بغته خارخار رجوع نمی صفت بنگاه دانش
از زیارت کرد انبغاره گوشن عجوبت دیده اشکیفی نتوانند کشود از عراقت بخت دیده اشیا
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله منقولست که ان الدینار والدرهم اهلکا
من کان قبلکم وهما مهلکاکم خلاصه معنی انکه دینار و درهم هلاک شده پیشینیان را
و همین ایمان ایشان را نیز نابود نموده اند و شمارا نیز هلاک میسازند که بیند روز آنان که در هم و دینار را بر سینه
یا نبرف طرق و بن همین بر گرفته بر سینه و بر چشم مالیده گفت بسی مردم فریفته این شده بلغزا فتاده
در آینده و بلاک کان و بین مشغول گشته از بندگی حق باز مانند بسبب این قهرمانی گرفتار و در میان خاک
بالیع شود و از حضران بخشن خود نمای حق در عالم اشتر یا بند و از غم خوار ات در سیاه
حضرت رساله پناه صلی الله علیه وآله که ما ثر رست که اخوف ما اخاف علیکم امتی
ان یکثر لهم المال فیتحاسدون ویقتلون حاصل معنی انکه امر که اخوف دارم
بر امته خود بیش از همه چیز بر سم است که مال ایشان بسیار شود بسبب آن بر هم حرص برند و تشنه عداوت
تحمل جنایات بکدیگر را از پای در آورند و فتنه گری ملک مال و نمای دون در هم اندازی گردند
و فرود آن بلیه سرا از آن ظاهر است که محتاج شرع جهان و نیاز مند آفات شبه و گمان
بلکه که ام زرست که میان دو کس بر سر لانش خدا بشنوند و کدام غارت که میان
دو فرقه از نوعی متاعی غبار رهشته و نزاعی نبوده کرد و پرسنبهای صاف یاران و بر نبه کرد چون
حسد و کینه خسته و چه آهنه مال از هم فاضل و رزمگ کدورت نشسته گاهی بر سر کرد و چنین
و دیا رجاه از بخون سلم نشسته رشته والفدا ار باب میراث دو سرا در صبی را بهم
دگاهی بر سر دو تیر ملک مال و نمای رشت بسر زند و بر پا بستان از هم گریزان چه شبه
گرده زند و طاق بلیش که لبکان که بر سران سلم را سید زند و از فرط محبتش گر عداوت بخون
گیه گری نهاده و بعضی تر و ثروت و جاهی این رشت خوار آرا بمثابه نبش فرو انده و شقاوتش را
بغیظ زیان که در محبتش مال از دست داده و نیاوک الدوز گر شمران نیا بی در آفاق و انده پس

این قوم در زمان کوته نظر همچنی اغیار هم و رقیبان یکدگر زند الفت اغیار با هم محض
خیانت و دوستی و رقیب با یکدگر فرض می داند و در مجموعه و رام رواجی نمود آنرا
که حاصل ان این است که شخصی با حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام هم سفر شد و در طریق
مفارقت حضرت قصد مشرق می نمود تا یکدیگر را دیدار رسیدند و چند جا بیت خورد ان نیا
در اثنای حضرت عیسی از جنس نا مکولات سه گرده نان با خود برداشتند از آنجا دو گرده را
تناول نموده یکی را گذاشتند حضرت عیسی علیه السلام چند آشامیدن آب بر سر آن نشار
رفته چون باز گردیدند آن گرده را از جا ندیدار انشخص سئوال فرمود که این گرده را که بر
داشت گفت خبر ندارم پس بر دو از نجا روان شدند اتفاقا آهو بره با دو بره آهو بنظر حضرت
عیسی علیه السلام در آمدند که حضرت یکی از دو آهو بره را طلبید بفرمان خدا بیدنگ آهو بره
اجابت نموده بگذشت حضرت روح الله آمد که حضرت او را بچ گرده قطعه از گوشت
ان بریان نمود با رفیق شاول فرمود و بعد از ان خطاب بان آهو بره کشته گرده و
فرمود قم باذن الله آهو بره زنده گشته براه خود رفت بعد از وقوع آنهی چنین حضرت عیسی
برفیق خود گفت که از تو سئوال میکنم بحق الخداوند که این آیت جزء نموده که ان گرده را که
برداشت باز نشخص انکار کرده گفت نبید انم چون از انتقام و رگذشت بر دو
آبی رسیدند حضرت روح الله دست انشخص را گرفته بر دی ان آب روان گرد چنین
گذشتند انحضرت فرمود از تو سئوال میکنم بحق الخداوند باگله این بچزء نموده که ان گرده را
که برداشت باز نشخص گفت خبر ندارم از انجا خبر گیا و زر نموده و در بیابان گذشته جهت
عیسی علیه السلام خاک در هم فراهم آورده فرمود کن ذهبا باذن الله تعالی
انخاک و ریگ بفرمان آنهی طلا گردید انطلا را سه حصه کرد و فرمود حصه از انجمله از آن
و یکحصه از تو و حصه دیگر از آن تست که ان گرده را برداشته است ان ابتر سیاه دل و ان
تیره بخت بی حاصل دیده عوض و طمع بران حصه گرسیاه نموده گفت ان گرده را من

برداشته بردم حضرت روح الله چون نقد کرم ابراق قلب روسیاه بر محک انطلی زده بر یاوه آهن صحبت
دنیا منتقش دیده تمام ان طلما را ماوه واکذاشت و ان الفت از لرش نرفاقت او رسیده افوده ان
مال فاطر در بیابان فنها مانده بود که دزدی با و در رسیدند و بطمع ان قال عارم کتن او کردیدند با جار زبان
طاوت کشوده کفت این مال را سه حصه میکنم و بر یک حصه ازان بر میکریم چون واو ذیکی نرفتار
بوزیه که دران حوالی بود و در فسانه اند که چهار ایشان کفیل طعامی کهنه بر رفیقی که از برای طعام رفته بود بخود
اندیشه نمود که این طعام را بزهری بیامیزد آنرا و بچزد رفیقان واده تمام ان مال را تصرف خواهند نمود
الفقه انطعام را بزهر آغشته رد نزد کریده از قضا ان دو رفیق دیکر هم یکدیکر چنین قرار داده
بودند که چون آن رفیق باز اید بالفاق هم را در القتل رسانیده حصه او را بتصرف خود در اورند چون
ان رفیق رسید تفاق رسانیدند و از ان طعام مسموم خورده خود نیز هلاک کردیدند ان مال را تصرف خواهند شد
سه مرد در ان بیابان افتاده بودند که بار دیکر حضرت عیسی را کذر بر ایشان افتاد و ان
حکایت را بصحاب خود نقل کرده فرمودند هذه بالدنیا فاحذروها خطر
آکه عاقبت کار دنیا و معاملات این ضداعه سیمرغ را حافظ نمایند و از آمیزش این زشت خوکان بپرهیزند
اجتناب فرمایند و حکایت مذکور را در بعضی از کتب بر وجهی دیکر مسطور است که حاصل و مجمل آن اینست که
حضرت روح الله مادر خفری سه قرص نان برفیق خود پسر و دیکی از انها را خورده و در وقت باز
خواست کفت زیاده از دو قرص نبود حضرت عیسی دعا کرد بر اطهار کاذبه مرده را احیا نمود
فرمود مکی کفت ندانا که چنین کرد که راست بکوان کفت و کرچه شکفت خبر ندارم پس کفتند بر سیده
سه شست طعا ابکا مده مدت حضرت روح الله فرمود که از این سه شست یکی از من و دیکی از تو و شصت
از خود زنده انقرض است رفیق کفت من خورده ام بکذار چه حضرت روح الله ان سه شست طعا را بویان
کذاشته از او جدا شود از قضا چهار روزی بویان نرسید و بطمع ان شصتها ی طعا او را کشته
و دو شصت از ایشان زد رفیق دیکر مسموم ساخته چون ناکه کشته ان دو خود را برای
انکه ان شصتها ی طعا کفوص ایشان باشد بر خواسته ان رو کشته القتل رسانیدند و خود نیز

از انطعام زهر آلوده خوردند و رخت هستی بدار البوار کشیدند و یکبار حضرت روح الله
با نمام رسیدند از کشته شدن ان کمکسی متعجب کردید وحی آمد که در سر این خشتها هزار و یک مقصد
کس از این کشته شده است و این خشتها از این موضع بکذشته فاعتبروا یا اولی
الابصار مراد از کتب رایج سیر را مطالعه نمائید و بر اخبار و آثار هر روزکاری نظر اعتبار کمارند
خواهی دانست که مشعبد دنیا از این کونه نیرنک بسیی رآب زده و خیال بازمانه این دست
لعبت زبس پرده تزویر بیاویخته و بر آورده است و در هیچ منزل آب احوال هیچ دولتی که بر سر کوی
زری کرفحضرت هایله در نزاع آب و زمینی بر یک دیکر خونریزی کسترده پوسته در بین قوم نشسته اند و
عقریب شمشیر مرک بر دو را بر خاک هلاک خواهد نشاند و املاک و مال متنازع فیه بر سر کرهر دو خواهد
ماند و بهمین دستور زمان مال بر حاست این قصه و آکثوب بر پاست و السند اخوالان دست ترحمه و چند
پرده از نوع بکرید از خونهای شورش دنیا بریده از هم فتنه و آکثوب رزم کاه کیتی آشیان عزلت و انزوا در ان
تازش اقبی اهل دولتان آرایش و نه زحمت باد حسد حاسدان برا نیخته طراز شان عباری نافع از کزند
زمانه باقی بکانه و در رهکذر بی نیازی نمیرند و میکانه از انجایی زمان باد نابی آکاه و نهان آشنایی کلکون
که سکندر ذوالقرنین و فتی لعلها جامکی برافراخت و بسمند غزلت جهه تخت فالکه بر سر مفاخت خسروی رسید
که دست زد و نیا کشده و دامن از علایق چیده بود و در جلو رسوم و عادات ایشان این بود که فرجند
کشده بود و در سیع بسران قبا فرقه رفت و روب فیمودند و در همان موضع با ایشان قرار استقال
سپرده و در ساعت بکیا ه بچرمند و زبان فعاش میکردند و ذوالقرنین را سر با نیت پادشاه یافته
ز آخر و طلب فرو جواب کفت که مرا با سکندر رجوعی و احتیاجی نیست پس ان خبر با سکندر رسید خود در
اوقت بدیدار فاقات از او سئوال فرمود که سبب چیست که شما مال را بسیاه نمیدارید و مجمع تحصیل سیم از
نمی کمارید نا فرا دان روزکار شما بدر کردند فرسنکرد که این فرقه دنیا را کذوه میدانیم و فانه مال را
بقصد مخنی قلمکار یم و ادراک پاشی ذرائض نفس را مشاهده میکنند و سعان را نمی شمشیر
بطیب خود از دان کردن مجمع می افرازد اسکندر پرسید سبب چیست که فرجندکنده اید و هر بن بسر افتور

آمده بر فت و روب و ادای نماز مشغول کردیده فرمود و برای انکی دیکر فردا آرزوی دنیا را از دل با
برون بکنند و فردا انذیشه مردن کیاه هوا و هوس را از زمین نخاهد سکنده دیکر سئوال فرمود که چرا کوردان
کیاه ادانی شده اید و کاه و کهفند بهم فرسانیده تا از سرد کاه کشت و نداشتن خوراک فتح کرفته خود را از این فتنه رها نند
فرمودند که فردا هم شکمهای خود را قبور حیوانات کنیم و خود ان کیاه و الش چرعا او دیکی نماند و در اخر
و روز دیکر میرا ماند از طعامها هر چه از کرم و دوا ان کذشت و کرا حساس طعم ان نبود خوب و خوب بر میداشتند
تهه کیل نمانده بعد از ان دست و راز کرده کاسه سری افتاده بود بر دوشته خطاب بکنند فرمود که ای
ذوالقرنین میدانا کدام این کاسه سر کیست اسکندر پرسید که کیست کاسه سر هاو شاهیست که مدتها
اورسا اطنت بر این زمین داده فرمود و اورا پادشاهی خود ظلم و ستم بر خلایق مستولی و خدا تعالی او را بواسطه
کرد بست اجل از سریر عظمت زیر کشیده و اعمالش را بضبط نوشته و در روز حساب بکافات اعمال او را کذاشت فرماید
فعاد بعد از ان کاسه سر بر سیده دیکر داشت کفت با ذوالقرنین این پادشاهی کیست پرسیدند فرمود این نیز
با دشاهی بوده که بعد از ان پادشاه ظالم پرسر ملک نشسته و از ظلم و جور بر سوه عاقبت ان پادشاه سیاق عجز
کرفته بادیشت عدل و داد جای خود عاقبت کار او را و تمر با نیکی رسیده و اعمال او را خدا تعالی بضبط نوشته در
نهایت پادشاهی او را با خود در رسانیده بعد از ان اشاره بکاسه سر کرده فرمود این چنین خواهد بود
اسکندر فرمود تا اهی اصحاب من مشوی که مرا کهای بر ادر بشی و دیارت خود را تو موقوف دارم و دوال آمیا
کند تا بعد از من از زاد او اشته بر ترنک خود کرد و الم فرمود اجتماع من و تو در یکی منا سب نیست اسکندر فرمود چرا
کفت برای انکه همه مردان با تو دشمنند و با من دوست پرسید چون کفت بجهه ملک مالی که در ان دست
با تو در مقام عداوتند و چون ملک ان کرده ام با من بر سر مهری و صد فرسنکند بعنی مایه نزاع مردمان
داده و بشینی ابنای زمان را سبب و بیکانکی چون تو با ان آورده و من از ان اسوده ام بکل با تو کشته
خلاف شده و بکلی با من مایه صاف بجهت این مباینت کفت میان من و تو الفت ما با هم در نمیکیرد
و مصاحبت ما با یکدیکر صورت نمیپذیرد و القصه ابنجنی راضی بمصاحبت مزاجست اسکندر ترنک او را
و دوال فرموده از اقدام در کذشت

که دشمن چون جمع دوستان باشد نباید کشت و ترسید

نرین بروان بزک صاحبان مال و ثروت اوه و اغار بندکه شب و روز چشم انتظار در کاه اجل بر
داده اند و در ناخر حسول این مدعا و نداز مسبر کری بر کیرند فنا نمی کنند و هر چند در زندکی خواجه بزک
تصرفات در کسب و صدق او تقوی و در ازر و داد رفته و جنس بقدر احتیاج صرف توانند نمود و در جمع
امور و مهمات و شغل و صاحب اختیار بوده بهر وضعی که پسند طبعشان باشد توانند بدست همان
دامن خیر شان زخار معنی استقلال نا پاک و کریبان خاطرشان از حرص خراشکی چاک نکردد
روح و دلشان بهوای نفسانی خواجه پرست و طبیعت دونداشان طعمه آز زندی کامرانی روز
شب در راحت حرص کزیدن فخر دلشان جز حبس و اپسینی خواجه و الش و کشن خاطرشان جز
بشمه عوق مرک او تازه نکرده و بدیده و حوشان برای اصل خواجه جز فرع روشان در پرده
دلیش دلشان همه عمر بیهای او و در رشیدن مشهور است که زهری پرسیده ند که متوان ای
بدرت ببرد و ملک مالش جز منتقل کرد و کفت بی متوانم و لیکن باین طرق که تو در ایکشند تا
چکونه از او میراث ببریم جز بنهاد ترا بسبب ندرت او لاد و اغارب از مرک
کسی سر کوار و متمالم باشد و در صیت و نیکی بکوشد نظر بناش نا پاید حرانشه چون ملک
نظر نا پاید و در حقیقت ان آرزوی اندیشه غور فرماید معلوم میکرده که ان فرقه برای خود
بیه آرزند دان ملک خواهی نخواهی برای خود میسازند چنانکه مشهور است که شخصی کریه بر سر جنازه
روزکاری عمر بیایان رسیده و طومار حیات لفتن کم کل نفس ذائقة الموت در هم
نوردیده دست امید از زندکی کوتاه ساخته و ملک هستی از دست ان ورطه در یا خته فرزندان
و فرزندزن عوی کان مخبر کشته و در خونش همه مدتها خونش شوند کان روز را انجوز اشیدند ان
کوش بزنک کوس رحلت و ان سا فرو ما رحمت بوان ان فریاد رسیدن شنیدند و بر پا نه پایان
دل بر خشکان معلق کرده و بچشم کشاده و بنظر زندکان خود خطاب نموده که ای همه چنانیا برای
چه میکشید و فریاد و فغانها بر اجرای چه میکذارید کفتند چکونه خود را از کریه و نخمه بازداریم
که چون فرو بر مهربانا را ما مبرده و مثل تو محبوبی از ما فوت میکرده و ما ندایم

بعد از توقف اندکی ماکه خواهد کرد و سایه عطوفت بر سر ما که خواهد گسترد پس متوجه زن خود
گردیده پرسید که تو هم چند بن توشه و زادگی میسکنی گفت چون نگهم که از خدمت چون تو شخصی
دور و از صحبت چون تو قرین مونسی مهجور میسکردم ندانم که عاقبت کار من چون خواهد
گشت و روزگار زبون عاجزه چگونه خواهد گذرانید اکثر متوجه سایر اقارب
و عشیره گشته بدستور سیب اندوه و ملال هریک را پرسید و مضراب سؤال بتار اندیشه و خیال
یکان یکان رسانید ایشان نیز بهمین پرده نواختند و هریک از بیکسی و پریشان حالی خود
قصه یاد آمد افزود آنگاه گفت پس همی غم دارید از این لشکر فرمین جمله اموال خود
ازدوده بجا گذارید این توصه و تعام برای این بنوده ست و دول هیچ یک از شما بر من نمی خرشته
ای اگر برای من از اولاد و اقارب چشم ورع از ملاحظه عیال و لوازم عیالداری و در
جمله اسباب عیش و طرب این صدکونه وزر و وبال می اندوزی غرض خود و پسران گرامی خویش
ایشان حاصل کرده و آبروی خود میریزی تا آکای بدار ایشان کرده در بازار محبت ایشان
دین را بدنیا میفروشی و در پیمودن شربت توشگوار ایشان کامهای زهرخش روزگار
میچشی جامه خود را بدستهای صدیری تا جامه ایشان دوخته نوکار آفوت خود را خام
میگذاری تا نان ایشان پخته کرده دیده دل کباب و دری قیت کار خود نظری فرما که چون
صیاد اجل کمند غرغره روح در گلوگاه حیات افکنده بر شته زغات جان کندن تنگ برکش ایشان
از بیخ هستی برکند زن و فرزندت در کندم بدری خواندگسند و خویش و پیوندت
از ان ورطه تا بله توانند رهانید فلولا اذا بلغت الحلقوم وانتم حینئذ
تنظرون ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون فلولا ان کنتم
غیر مدینین ترجعونها ان کنتم صادقین از سر درد و زاری و فریاد و فغان
و از روی خضوع و زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام منقولست صدقی
که مضمون ان اینست که چون آدمیزاد واقعه مکروه بزرگ پیش آمد و زمین جمال بگیرد گرفته یا

بحزن وحشی غزالان زندگی آید آنرا اذا بلغت التراقی وقیل من راق وتیقن
احوال ملک مرگ رد و مضمون والتفت الساق بالساق پی در پی گرزاران نوبت وحشت
خبر بر پیکر عزرائیل توانی فرو بندد و طومار راس دست اجل دریده و رنگ ارغوانی بزعفران
درک برده کرده و مال و اولاد و حشمش از منظرش برآورند پس التفات بحال کرده گوید
والله انی کنت علیک لمن الشفیقا فاذا انت عندنا کمثل الذی قیل فیه
من برحم گردن تو عریض و در حرف کردن تو طویل اورده اکنون از تو بمن چه فایده بر سد چه
هرای در توقف خواهد ماند من کرده مال کرده خود را از من کی بر دارد یعنی چه بر دارد که در توقف از
از من توبه میرسد همین ست پس بدرکتاب اولاد و خود کرده گوید والله انی کنت لکم محبا
وانی کنت علیکم لما میا فاذا انت عندکم بمثل الذی قیل فیه سبحان الله چه قسم
بسیار رو دست بیدگ شتم و در سکاره و شداید حامی شما بودم اکنون چه بیوفایی بمن نموده همه
کروان شدن کوبیدن بری که با نوکنیزک است که نوزا بقعر سپار یم پس طلقت علی صلاح خود گشته
گوید والله انک کنت علی لمقتلی وانی کنت فیک لازهد فاذا انت
یعنی بخدا قسم که تو بر من کمان بودی و من در توبه رغبت بودم اکنون تو اعادی در حق
من شوی لذا گردی علی صلاح گوید من قرین و نوشت ام در قبر در رفیق بد عجب نوخواهم
و در روز حشر، چسیکه مرا و تو را پروردگار تو عرض فرماید چون درگذشتن کردن کردن
شان بستیزه جهت ازان فحل کند آن ناقه که رشته اصل را بگسند نه مال بجا و نه فرزند
بمن یکی از اکابر بر است که آدمی مال از برای تمکن جمع میکند که همه بدو بخشند تو مرزن خود
و زن پسر خود و شوهر دختر خود و مالی که هزار خون دل اندوخته و فوین عزا بر ایران نرخته
بعد از نصب این تمکن میزدین هرکه مجود بخشش تمکنت بین مرآن مال را در مصارف خیر خود
و خیره آفوت خوکند و دشمنان را در خوابان بر خود ترجیح نهند عزرائیل
در سیع بیرحمان که برای شوهر زن مال گذرانده آورده ما که ملک عجوزه بنا حضرت عزرائیل

حاصل معنی انکه ای متوطنان خاک و ای غریبان شهرستان این فنا که
نهای شما بیکباره که روندگان شما را بحیاله نگاه در آورده اند و مالهای شمارا قسمت کرده اند
خبری که پیش ماست اینست ایکاش سید الشهداء پیش شما چه خبراست بعد ازان متوجه جواب خود
شده فرمود که اگر مردگان در جواب گفتن ما دلیلی بر و ند را آیه میگفتند ان خیر الزاد
التقوی بحضور دیگر در روایت دیگر دین دیده است و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
بر مؤمن مخلوقات اهل گورستان کرده فرمود که السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
کاننده را دیدی که آوازی شنیدم که علیک السلام یا امیرالمؤمنین
الحقیرت فرمود شما را خبر میدهد یا ما شما را خبر میدهیم گفتند شما را خبر دهید یا امیرالمؤمنین پس
ایشان را جواب فرمود که اذن لا تلاجکم

حاصل معنی انکه زنان شما شوهر کرده اند و مالهای شما در ایشان شما قسمت نموده اند و فرزندان شما در میان
یتیمان مانده و مزارهای شما را که دیده بینا بدیدن آن روشن میشد و دلهای شما را که بیاد ایشان
شاد میشد و مزارهای خانه های شما را که براق قصیده بایها که رشید و وطواط بوصف ایشان
شده بدین بتر ای شما چیست جواب الحقیرت گفتند جواب داده اند که

یعنی بتر در پیش ما اینست که بر یکدیگر گفتها و پرده
شده مرا پراگنده کرده و پیوندهای بدن از هم جدا شده و سیاهیهای چشمها بر روی ما فرو ریخته
و از سوراخهای بینی و دهنها چرک و خون بیرون کرده و از پیش فرستاده بودیم یعنی از خزانه

و صدقات ازرا یافتیم و انچه نفقه کرده بودیم یعنی در مصارف خوب چون نفقه اهل محبان
و امثال انچیز کرده بودیم در ان سود کرده ایم و انچه و اگذاشتیم یعنی مالی که جمع نموده در
صدقه کردن و انفاق ان امساک ورزیدیم ان زیان کرده ایم و مادر گرداگال خود ایم آنچه
و آنرا که خداوند اکرم و امتنان خود ما را بسیار مرزوق ساخته بود زنی کرد آوری و ان را بدان طریق سالها
جان بکندند و درهم و دینار بی که حرص بر جمع نمودن نفقه خرج کردن ان را تعلق میکند بر کجا گذشته
زود کسل و بیفاده و نا تبلیغ بی که بخان اختیارش در دست عرض صفات کرده که از مال حرام اجتناب
نکرده و در پاسپانیش روز شب و بیده استراحت بر جمع نمودن ان مال کوشیده و باندازه که چه خواهی شد
و باید اندازا جل چه حیله خواهی ساخت از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله و سلم منقول است که

حاصل معنی انکه مردمان در روزار و نیا مهمانند و مال اسبابیکه در دست
تصرف ایشان است بر سبیل عاریتست و بدرستیکه مهمان خواهد رفت و انمال
عاریت بصاحبش باز خواهد گشت بر هر کس که فی الجمله بهره از شعور داشته باشد
ظاهر و روشنست که طالبان مال دنیا پیوسته در طلب تلف خود و در پیدا بن قرار گاه
گران جانه از جمع نمودن سیم و زر و اندوختن زر و گوهر هیچ فروگذار نمیکنند
و هرگز بخاطر نمیرسد که از ثمرات این تعب و زحمت چیزی بکار ایشان خواهد آمد
و نمیدانند که اگر در عمر خانه دنیا را مانند سرای جهان پایدار و برقرار میبودی هیچکس
بحضرت ایشان در روزی تنگدستی راه نیافتی و اهل دنیا را اصلا از ان نگذشتی نوبت
نیز اگه نا سپاب عیش و عشرت و لوازم تن آسانی و فراغتشان آماده و گشته است چه
بسا کسانیکه در تحصیل ان غیکخوار بند و چه رنجها که از طلبش بخود هموار کرده اند از پناه خود دریا
چنان ابروی صبح خجالتی بایدیده و گاه و بیچون گرده و گرداگرد ایش زرد و رایزن چنان پریشان گاه
از حد گذرانیده که شمع صفت متوان استخوان پیدا بدکه از خاک و گاه از شدت سرما و تندی باد

برای فرار میباید بجهت رفع هذا الحزن مرتبات بر وجهی که خاطرخواه باشد بگیرد را میسر نشده و
حرص بیچاره بهیچ برخیزد از مراتب و نیاخرسند نمیگردد و هیچ در هیچ رتبه چشم حسرت بر فوق آن نمیدوزد
و در تحصیل هر آلوده بجهت بر تحصیل مرادی دیگر میکارد و چنانچه از مقدمه ارباب علوم حضرت سید عالم
منقول است

حاصل معنی آنکه اگر فرزند آدم را دو وادی از طلا باشد هر آینه بران اکتفا
طلب وادی دیگر کند و دهان آدمی را چیزی غیر خاک پر نکند یا اندیشی دامن نیازش را از شبک
خاطر خواص غیر مرگ فرو نماند مشهور است که بازرگانی سرمایه غرور را در بیابان طمع گردون مال و منافست انا
پوسته در رنج و تعب باشد و برای رفع احوال فرزندان و زنان تهیه اسباب عیشت ایشان نماید یعنی
محنت و مشقت کشد و بپردن رود و جانهای ایشان و حال آنکه ایشان کار فرمان باشند یعنی
با کفو از زنها و فرزندش معلوم شد که صاحبان و طالبان مال و ثروت پیشتر کرمان کثرت اولاد و
و عشرت پوسته در آمد و جذاب الیهم و نیوی نزد کفار فرزند و بر طبق این معنی مروی است

معنی صاحب حرص

که دوست حرص و آزار و دامن خواهش کمالت کشیده و رنج و حرص جمال و دامن فیشا و آسایش
قفس حرص باز علو همت پرمده است از گرد فنی ال مطمئن و فارغ البال و از رنج گرد و پیوند
خشیل و برنا آسوده و در فرقه المالات و بر خلاف این لیص که چشم و خشش از پیوسته در رنج و بیداری
طبعش بهیچ پیشه و نیا پرمده است دلش از تشویش راحت آسوده فی نشیند خشش از حرکات
لغو و تردد است پیوسته و نیا بسته استراحت فی نیابد

کنج طالب زر دران زر دوی خرار هیشکم مادر بود پای و بر و دانه و بود سنان آن آشیم تفرقه ادم
مرسی کان علیه السلام فرمود است که چنانکه راحت حقیقی برنج و مشقت است و طلب دنیا زحمت خالص
باید رنج آن را برای خود اختیار کرد چون بهشت آید باید دانست که رنج و مشقت دنیا کشیدن نهایت آن
و چون وقت فتح شود و بیکبار گی از دو و مجلا و نیا بجهت طلب فتح آسان باشد و بقدر همت بهمه میسر میشود

پوسته چون برگ بید بر خود میاید لرزید نوا از نفخ بال پشت بر زور آسیب لشکی فرا نهند از او
و پهلو را ستراحت نرسیم و زر بطلبکار تر یعنی مانند بهمن رعشه کهر شستی و تاب برد
بهمن این مقال کلام حضرت ذوالجلالست و عترتن تحامل کرد و در سورهٔ تو بهمن فرماید

مضمون آنکه آذ کر اکبیر در خاطر خطاب باحضرت رسالت آب است صلوات الله علیه و آله
اما مرآه، تشدید یعنی که باید در رجب تبند از دو شمار اهالها و فرزندان او شمار فان اگر شت و خوب جگر
این نیست خدا تعالی آنکه عذاب کند ایشان را مادام که در دنیا کار جبب جمع کردن مال و محافظت آنان
پوسته در رنج و تعب باشند و برای رفع احوال فرزندان و زنان تهیه اسباب عیشت ایشان نماید یعنی
محنت و مشقت کشند و بپردن رود و جانهای ایشان و حال آنکه ایشان کار فرمان باشند یعنی
با کفو از زنها و فرزندش معلوم شد که صاحبان و طالبان مال و ثروت پیشتر کرمان کثرت اولاد و
و عشرت پوسته در آمد و جذاب الیهم و نیوی نزد کفار فرزند و بر طبق این معنی مروی است

معنی صاحب حرص

که دوست حرص و آزار و دامن خواهش کمالت کشیده و رنج و حرص جمال و دامن فیشا و آسایش
قفس حرص باز علو همت پرمده است از گرد فنی ال مطمئن و فارغ البال و از رنج گرد و پیوند
خشیل و برنا آسوده و در فرقه المالات و بر خلاف این لیص که چشم و خشش از پیوسته در رنج و بیداری
طبعش بهیچ پیشه و نیا پرمده است دلش از تشویش راحت آسوده فی نشیند خشش از حرکات
لغو و تردد است پیوسته و نیا بسته استراحت فی نیابد

کنج طالب زر دران زر دوی خرار هیشکم مادر بود پای و بر و دانه و بود سنان آن آشیم تفرقه ادم
مرسی کان علیه السلام فرمود است که چنانکه راحت حقیقی برنج و مشقت است و طلب دنیا زحمت خالص
باید رنج آن را برای خود اختیار کرد چون بهشت آید باید دانست که رنج و مشقت دنیا کشیدن نهایت آن
و چون وقت فتح شود و بیکبار گی از دو و مجلا و نیا بجهت طلب فتح آسان باشد و بقدر همت بهمه میسر میشود

روز طلب را بصد گونه شر و شور میکذراند و اگر عشر عشیر این جهاد در طلب عقبی کشیدی آسایش ابدی
یافتی علی ترجمه حرص رسیدی و بلکه رنج صد هزار رنج که آن خلصت دیده بصرت مال
روزگار را بچنان فروگذاشته که ملاحظه نیکنند خود تراشیم که در حرص ساخته چه زنده و نیا مانده نظر آن
انبیای زمان نه المقدر و الی خود ساخته که روی رغبت بشاد عقبی تراشیم آورد و از تمنای آن
و این یکباره دلی دین و ایم و در طلب ملک و مال کجا اندیشه مال فنا جهم از خاطر فرو گذارد
حضرت سید الابرار صلعم منقولست که

خلاصه مضمون صدق اثر آنکه خواهد آمد بر
مردمان روزگاریان که شکمهای خود را پر نمیتوانند کرد و زنان خود را قدرت نمیدهند
و زر پای خود را دین خود سازند و مال و اسباب خود را شرف خود دانند از ایمانی
غیر فانی و از قرآن خود رسمی باقی نمانده ای مال و ایمان خود ساخته و بجهت و دولت خود
را منحصر در جمعیت سیم و زر شناخته بر حظهای خود مطمع خواهی کرده و از ملامت این سیمهای
پاسمال پشت و دست بدندان حسرت خواهی گزید اما وقتی که کار از کار گذشته باشد پشیمانی
سودی ندا شته باشد و در ارشاد القلوب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم چنین
منقول است که حاصل مضمون این است که پیغامبر خدا فرمود که حضرت ملک الموت هر روز دو دفعه
بخانه بانی نمی آید و چون بدید که اجل کسی منقضی گردیده و روزی او بنهایت رسیده مرگ را برای او تعالی کند
پس گوید مرگ او را لازم گشته و شدید است حالت او برا خود گرد و بعضی از اهل خانه او نگریسته
در بروی خود ببندد و از زنده و حال گریند فریاد و داد بر آورند حضرت ملک الموت بدانان گوید
و بگوید از این جزع چه سود بنده شما برای چیست گمان نمیکنم که من از قبض ارواح شما فارغ گردم و از اهل او دیگری
ن خبر خود نیامده ام باید دم و فصل روح او دیگری دهم و دل شما عود خواهم کرد و باز عود خواهم کرد تا آنکه
بگلس گلوی او رسم حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که قضیه بگلس گویند که جانش در دست او است که اگر سخنان

تفاوت پرسنه در آستین شکی معاش شکسته دار و دیجی بیتی و پا برهنه را از خطه‌های آلهی و آسنه
گل رسیده آسوده گیا شمار پیچه ظاهر است کز چشمی و سروری با الم مواخذه و هم اشتر را بگشتی و برهم
لذا گاه و نیا و آزار آمد و تنش در هم و دینا را باید با نی فی از رو که کیفیت چه‌ایی مدتا طویل و
قیامت توقف نماید در ارشاد والقلوب از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله منقول است

یعنی تقرا پیش از اینکه از اینجا رحلت کنید

میتوانید چنین تصور کنید که این کتاب در نیمه‌ی قرن بیستم نوشته شده است. در آن زمان، بیشتر مردم ایران هنوز در خانه‌های گلی زندگی می‌کردند و بسیاری از آنها حتی برق هم نداشتند. اما نویسنده از همین حالا نگران است که مبادا مردم فراموش کنند که این خانه‌ها موقتی هستند و آخرت را فراموش کنند. او می‌خواهد به آنها یادآوری کند که زندگی واقعی بعد از مرگ شروع می‌شود.

عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام مروی است حدیثی که حاصل معنی آن این است که چون روز قیامت شود و بندگان را جمع کنند و از برای حساب خود بایستند، آن‌گاه فرشتگان بیایند و جمعی را به بهشت ببرند و جمعی را به دوزخ. آن‌گاه کسانی که به بهشت می‌روند بگویند که ما را به کجا می‌برید؟ ما که حساب نداده‌ایم. فرشتگان بگویند که شما را به بهشت می‌بریم زیرا که حساب شما را خدا کرده است. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام حساب به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به حساب آن بنده‌ای که در دنیا به او ظلم کردید و او صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام عمل به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به عمل آن بنده‌ای که در دنیا گرسنگی و تشنگی کشید و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام نعمت به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به نعمت آن بنده‌ای که در دنیا فقیر بود و شکر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام درجه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به درجه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بیمار بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام لباس به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به لباس آن بنده‌ای که در دنیا برهنه بود و شکر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام غذا به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به غذای آن بنده‌ای که در دنیا گرسنه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام شراب به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به شراب آن بنده‌ای که در دنیا تشنه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام مسکن به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به مسکن آن بنده‌ای که در دنیا بی‌خانمان بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام مرکب به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به مرکب آن بنده‌ای که در دنیا پیاده بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام تاج به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به تاج آن بنده‌ای که در دنیا فقیر بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام کفش به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به کفش آن بنده‌ای که در دنیا برهنه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام خانه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به خانه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌خانمان بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام تخت به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به تخت آن بنده‌ای که در دنیا بیمار بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام حور به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به حور آن بنده‌ای که در دنیا مجرد بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام قصر به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به قصر آن بنده‌ای که در دنیا بی‌قصر بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام باغ به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به باغ آن بنده‌ای که در دنیا بی‌باغ بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام نهر به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به نهر آن بنده‌ای که در دنیا بی‌نهر بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام میوه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به میوه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌میوه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام سایه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به سایه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌سایه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب آن بنده‌ای که در دنیا تشنه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام نور به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به نور آن بنده‌ای که در دنیا در تاریکی بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام فرش به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به فرش آن بنده‌ای که در دنیا بی‌فرش بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام بالش به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به بالش آن بنده‌ای که در دنیا بی‌بالش بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام چراغ به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به چراغ آن بنده‌ای که در دنیا بی‌چراغ بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آینه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آینه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آینه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام شانه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به شانه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌شانه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام عطر به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به عطر آن بنده‌ای که در دنیا بی‌عطر بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام سرمه به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به سرمه‌ی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌سرمه بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام مسواک به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به مسواک آن بنده‌ای که در دنیا بی‌مسواک بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌دهان به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌دهان آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌دهان بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌دست به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌دست آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌دست بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌روی به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌روی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌روی بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌چشم به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌چشم آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌چشم بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌دهان به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌دهان آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌دهان بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌دست به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌دست آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌دست بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌روی به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌روی آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌روی بود و صبر کرد. آن‌گاه بگویند که ما را به کدام آب‌چشم به بهشت می‌برید؟ فرشتگان بگویند که به آب‌چشم آن بنده‌ای که در دنیا بی‌آب‌چشم بود و صبر کرد.

شاه سالها از همه درویش خدا بهتر بود و اگر امروز در سرای عبرت در شمار رعیتان مال و ثروت
نیستند فردا در دار بقا مسرور فرستگاران خواهند گشت از بیچارگی بر گیاه پیمانه‌ای میرا و گوهر نیستند
چند و در صدف تنگی بی‌نیه کوهر بهای مخصوص و گوشه‌ی امید خواهند کشید از کرم سایه‌ی تنگی ایام چه
چشمه‌ایی قصد دارم که خواهد زد و از کوچه باغ تنگی احوال آنچه بهشت نهایی امانه و آمال کوثر ایشان
خواهد افتاد و در کافه از حضرت جهون ای حاوی نه منقولست روایتی که حاصل آن این است بدین مضمون
خدای جل و علا وحی فرستاد به حضرت موسی علیه السلام که ای موسی من خواهم که در دنیا محتاج بوده چنانکه باشد
در آن روز در عذاب خواهی کند پس گوید قسم بعزت و جلال خودم که تو را در دنیا برای آن فقیر نکردم
که تو را من خوار و بی‌قدر بودی این برده را بردار و نظر کن با بینی عوض در دنیا برای تو آماده کرده‌ام

پس آن بنده فقیر برداشته گوید حاصل آنکه زیاده بر این نیست

یا چیزی دنیا چنین عوضی و در عذاب الدائمی از حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله ماثور است

یعنی یعنی آنکه بیشتر اهل بهشت فقرا

و مساکینند و هیچ عالمه دران کمتر از اغنیا و زنانی نیستند و قطع نظر از اخبار فقر کرده و حافظه
او ضاع هر روزگار و تتبع احوال از بندگان و اعصار معلوم بهست که فقیر با نوا و طریق حق پرستی و از
اخشیه بیشتر است و اغنیا و شیوع و دین در میان زمره فقرا و مساکین بیشتر بوده در هر زمانی نظر به
داد و صیاد و معصیت این اعتقاد یک بحث سعادت قرین مشتر نموده اند و شیوع فقر و دین داریان و
و صراط المستقیم حق سپار یرا بقدر جد رسمی چابک تر چه دیده و چه می که علم نجات حق او را شته
و با غوای نفس مرجوا پارسا و استقامت پیروان کذا شته اند اکثر اغنیا و رعیتان مکنت و
ثروت بوده اند چنانکه بسیاری از آیات قرآنی و اخبار آسمانی بدین مدعا دلالت شاهد و نیز
در شورت عمارت عالیه علی کاره و آیینه رفیعه پر نقش و نگاره عمر عزیز را در فکر
سرا و منزل و باغ و خانه و دین سازیر و زیر کرده طاق و رواق برامیخ فرخت برافراخته

چون ما و توطن سرا و منزل بگذشته و آب زندگانی را و از کل کاری این خرابه فانی بازگشته
گردت آنچه اکنون از بنای نه بنا و بساط و نه بنا و نگار گرد است و نگار و ما

معماران قضا و قدر برای ما و تو همین زندگی را گشته اند و کارگنان این کارنه را بالاده
و چه مایه شاهی را که این بنای بی‌بها در آب کوشته اگر بگشتن تواریخ را نام فرخ بنایان و گذشته گان
بقدم یعنی هر شنیدی که در بنای و بر کهای بنیه ثبات و دقوات او ضاع و اطوار جهان بر قلون و دیده و
اعتبار بازگیری خیال از دنیال نبوده و دیده را بفنا و رسانا تعقل نازخواند و دل در قرار فرش ثبات نخوه تا
از شه اندیشه کتاب عبرت چهره افشا نا تر آینه خوای دانست که گذشته گان و روزگاریان چگونه
کاهنده و بر دنیای ما پاینده از نه کل بار کشوه لذت و زور کاه عبرت که پرستنه دران باغبان بوده شکسته
یقینست که بینی از آن گذرنا پذیر و جهان قرار است نه و ار قرار مقام بگستن است نخستان از آن
ن نه و نترنا که امروز در تصرف داری و فردا در اصابت و مالک با ما ستقلال ای بی پندار ی اندیشه
کن که پیش از تو بسیار آن چیزی بوده اند بهی کسان چون تو دران خیال مالکیته بی نمود چنانکه از آن خیال
بنوا نده است از تو نیز دکران خواهد ماند بنوی که رست اهل زوالی و رنت نشاند پسر خرابه کالی تو
خواهد نشاند شهر راست که ابرار هم دوم روزی بر و بار دولت خود نشسته و خیال و خدم و حشم از بر
طرف صف بسته در پیشی عافیت اندیشی آمده و صفوف خلایق را در هم شکافته و از دور بانش فرود
شکوه حشمت ابرار هم آینه گزده بجانب دولت و مقسرای وی بشتافته مهمانان و سرسپستگان پیش او
بنده و قصد و از ان چاره جها گشته اند و پیش گفت جوانمردان بدین گفتن نا توانند که گناه و زار
میکند گشته بدیه گناه و از این قطعیه است که سرزده و نمی نه سپاهیان سروری و گستاخانه قدم در حضرت
عظمت شهریاران می نهی و در پیش گفت من نماند و این منزل گاه روان سر و ثبت بگذارند. بگذرد و
آنیام و براه خود روم گشته اند این سخن بر زبان جوا و از فردی و بسیده گاه و اصاغر و اکابر برابکه و چه گاه و
سرا خواندی در پیش رسیده پیش و زمی و این منزل گاه روان سر و ثبت بگذارند. بگذرد و

گفتند پدر پدرش گفت پیشتر از ایشان کیان بودند گفتند آباء اجداد ایشان در ریش گفتن چنین
غلط گفته باشم و این موضع را بهتر کار روان سر آنچه باشم چه خانه که هر روزه در آن کسی نزول فاید و
چون او کی کند یکی کیانی او فرود آمده این آمد رفت در آن معمول و متعارف باشد کاروان سرا نه
پس خواجه بوده پس مردم خود مند اگذر کاهی چنین جگاه در آن نیشن فرزند بود در عمارت این سرا اشارتم کرد
دور نورد و گمان نبود که امیر اجو آنقدر باید فرزانه شریف چنین طاق و رواق عظمت علی قدر
علیه التوم ما ثر است که آثار تبارک و تعالی را فرشته است که هر روز و شب به تماشای فرزند مشغول
یعنی بزایند و زیرای مردان و مال
و اسباب جمع نایند از بنای خانه شدن و عمارت بنا کنند از برای خراب کشتن بگمان برآورده
شده از آسا از حضرت عدم جوشته و جود میگذارد و رفاقت خواهد مرد و کل چنین از دو هم ویران
خزان اهل خواهد شد و هر مالی که جمع نمایند و متاع میسازند و در فراهم آوردن نقد و جنس
آن نقد عمر عزیز را میسازند آخر الامر برحق تعالی در عوض چنین خواهد افتاد و همه مرد حوادث ایام
رنده زره اش را بیاد از شیشی خواهد داد و هر عمارتی که دلبسته مکان خواهد بنا نهاده و خانه
را یا خانه و بران گذاشته تنگه قصر و ایوانش بگیران میسازند و رفاقت خراب خواهد گشت و موجه
سیلاب تو برانا بر سر و دیوارش خواهد کند شت مشهور است که یکی از ملوک عجم در کمال خزانه و نیاز
قصری بنا نمود و در و دیوارش را چون خانه دل از رباب تکلف مرخرف و نقش و نگار فرمود
چون بانام رسید فرو شش مرگ نامه کشود و اسباب عیش و طرب اماده کرد از ارکان دولت و ارباب
حضرت را خواست و جشنی در غایت تکلف آراست چون اهل مجلس بجای خود قرار گرفتند و شرایط
تهنیت بجنقدیم رسانیدند پادشاه قصر سود که نوازنده زیر لب و زیر لفظی بگوشی دارد که چنین
و این عمارت پایدار خواهد ماند اظهار ان بشنایند هر چند انجماعت نظر بهر سو نا فتند چیزی
و ران عمارت نیافتند ناگاه در ریش آگاهی از زبر در آمده لفظ بدیع ان نقوش شنا
تکریت و بهوز و نا رای بگریست و گفت این عمارت دو عجب عظیم دارد این چنین را بنیاد نهاده

آدمی و سعت حضرت بیتر در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ما ثر است که
یعنی از جمله یکتب بنای آدمی در امر معاش شکایت حضرت
دهم در کافی مذکور است که مردی از انصار در حضرت سید ابرار شکایت کرد که خانه ای ندارد
در میان کرشه اند یعنی خانه من تنگست و اطراف ان خانهای مردمست و از جمله توسعه
ان میسر نیست انحضرت فرمودند که چند آنکه توانی اوازخو در ابلند کن و از خدا تبعالی خانه
تر ا توسیع کرد انه العلی بشد و قدر وسعت دنگو بر بکب عرف آن ادرت که از عمان سراسر ا
نا بسته باشد و نشستنا نشین و غیر نشین از حیوانات و متعلقات نظر موضع بر یک از موضع و بر طرف یک از قطعات
هر زمان القدر باشد که او و خیمه او از ار حضرت نگنجد و ایخدا از قدر دنگو زیاد باشد بهتر است
و بگاه و زاهد کفاف قناعت و اضیار و اما از دو عمارت ان میسار و گر و گو دیده است از بگذار ا رسید
و سر در و سه انحضرت خانه ا تمیسازم مرد بیت که در خطبه الوداع این مضمون را در ا فرمود
که هر گز بنیاد سعت خانه نکند مگر در قیامت انخانه را تا زیر ان هفتم دوال و طوق آتش بگردن
در گردنش بجهان بدوزخ در انداز ند پرسیدند که یا رسول الله چه باشد انحضرت فرمود که چون
از زمین که به کار آید تا بروی ان مباحات نیابد مردیست که انحضرت عمارت بلند بنیادی دیده از ان
سؤال فرمود و عرض رسانیدند که از رفاقتی انصار یست و قتی انصاری گذشت با بنا مشغول گشته
و آنرا آمد انحضرت روی مبارک از او گردانید انگاه با شی به ازان مشغول شکایت کرد انحضرت
فرمود یعنی انعمارت تو باشد آنرزه کی از نیش خار اشرف انحضرت کرده و مرد خارین ان
بنا را شکافته بازین حمود ار گردیدن این خبر با نسوز در رسید فرمودند

یعنی جا بنده آگاه باشید که هر بنایی و بال است بر صاحب خود مگر بنائی
که بضرورت و بجا نیز جنقدر ضرورت خدیثی که در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که بنا ناپس بکفاف فهو وبال علی صاحبه یوم القیمة یعنی عمارت
که زیاده از قدر کفاف باشد و بال و ثقل خراب بود و در روز قیامت صاحبش را بر گردنش

یه سر سانیده در و عیشه اعجب فرموده و از ان دو عجب سؤال فرموده و در ریش گفت که عجب گو
این عمارت عاقبت خراب خواهد شد و عجب دیگر انکه صاحبش خواهد مرد گفت پادشاه از زمین
حین مسافرت شده بلاد ارزنج و گفت نا بگشید و شهنشاه گشور ترک و بخجه گردید فرشته
با خبر این جهت بر در قصر بیا ز امد چون خبر خود گفت و بیشه ام بر در و خرشت قصر حیرت
و نگار قاعده عمر و با جه سر و گه مرکش جواب خواهد کرد از مقام منصوره بین حضرت سید آفرینش
صلعم منقولست که لا تبنوا لغیر الاقامة یعنی در کار نبندا بنا یا را و ق الفت نیا نید و با جهات
آنهی خود را مقرر فرمود طریق معامله نیا نید چون این سخن بر زبان ان حکمت بیان الفت جاری
شده بعضی از حضار در فی طعین زبان سؤال به تحقیق و تیقن گشودند و از ان خواجه قنبر شش
نمودند و این مضمون را از خود فرمودند که خانه دنیا که خدای تعالی خراب نا انرا معمور فرمود
شما در تعمیر ان سعی میکنید و سر مترنا که بنایی از ا بر برا فرا خانه شما و در آبا و اجداد شما ان خرشش
نمی با بید ما حصل انکه یک ریک روان دنیای نا پایدار عمارت بر نشید از و در چند در آنگاه م بیچ
قصر و ایوانش سعی نا نید بازروی بر برا ما میکند از و پس سر و شش چنین رسانید رای ازین
بنیاد بنای کار خود را بر اساس محکم نهاده و بجا ب آسا در بین جزء فنا بنای عمارت نگذارند و
لفظ جهت بر سوداد اعظم در ا لقرار عالم با فی داشته و در گوشه ربا ط جهان خانه دل انخلقت
نیفگند او خانه شر بفرا در نگذشت اهل اندیشه سرا در منزل فکر ساید و از شهرت و بنا ها
پس ا مثال و اقران چشم پوشیده از خانه و مسکن نقد را حتیاج انکشف فرماید که او
از اکتفا بقدر احتیاج دانی نیست که از غایت تکلف مکان او در حال او در تعب و آزار
گذاشته موجود را در نظر اهل روزگار ذلیل و خوار گرد و نفقه به در شریعت سهله سمی
شکایت نفقه باین واقع نشده بلکه از عبارت و ا خبار ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد و مکرر
که سعی در نفقه سزاوار عسر و تعسر نباشد چنانکه در کافی از حضرت ابا عبد الله جعفر
صادق علیه السلام منقولست که فرمودند صن

یعنی از محبوبات

یه بگذشت هر سپهر معاونت و آب و رنگ نگرش شما و خانه حضرت ابا عبد الله الصادق علیه السلام
و بخوش رسانیدند حاصل مضمون اینکه خانه
یه ساخته ام و دوست میدارم که قدوم مبارک در انخانه بر تو انداز د و ا ز ا ن جا بخیر برکت ا ی تو در
یه حق من دعا فرماید انحضرت سؤال او را بسندیدند و فرمودند بعد از ان و انخانه تشریف بردند بعد از ان و انخانه
یه فرمودند که
یه حاصل مضمون اینکه خانه خود را اگر خانه دین و آخرت بر ان سازی عمارت خانه اگر خانه تشریف
منتقل خواهد کرد و بدر و ضی اهل زمین در ساختن این خانه تر ا توفیق نخشند و اهل آسمان بسبب این تر
خشم گشته ظاهر مر ا و این است که بر تخریب و اخرابی مردمان چنین هم چشمی و اقتدای بادشاهان مقتدر
ضرورت اکتفا ل و عمر دین بنا کرده بسبب اسراف بگذار از حد کفاف ساکن ملاک
با خشم آورده و در تابع نگرده مذکور است که چون داودی ترک وفا بسهول عاقل و دانا
نا روزی نرود بیرون از شیشه بیدرفت بیرون در عمارتی که چیده ساخته بود نشسته بود
چون بسهولرا دید التماس کرد که چوبی بر دیوار عمارت بنویس بسهول پاره دنگشت بر گرفته بر ا ی
نوشت

یعنی اهل را برا فراشتی و بین را خبر نداشتی بگو ا ینده گردی و نفس را ا نه انتهی گرا ین عمارت
از مال حرام ساخته پس البته علم کرده و خدا تعالی طاعت را دوست نمیدارد و ا ی جاهل ستم
پیشه و ای بیباک بی اندیشه که از شک چشمی بر بست ساخت و منزل بنا زی بخرب عاقبت نا
طاق و رواق بر سپهر برین می افرازی گرا هل ا مان و بد اعمار نا گهان صد آز بنا نموده نا گهان با هم
رسید بدایع نقش و نگار از کلک ما نه چنان روزگار بر صفحه در و دیوار ا ن نگاشته و هیهات
بید و ا لوان فرش و زیر از کار گاه نقش بندان عدم ا لنظیر نرسی که باید بدست آید و سایر
لوازم بساط عیش گستری بر یا نه ا سباب و ا دوات نقش پرور ی بر وفق مدعا مهیا

چه قدر تجدید مطلوم میشود و از اینکه زنان را با قتل نبی و خراب کردن خانه کعبه قرین ساخته چه مقدار دیده مفهوم میکرده و نیز از آن سرور مظلومان بر چه میداز زنا که در آن مشق عفت است از انجمله در دنیا موت و در آخرت اما در دنیا بهاء و فر چهره را میبرد و مسرت فقر میکرد و عمر را کوتاه میکند و اما در آخرت باعث خشم الهی میشود و موجب دشواری و سوء حساب میگردد و در آتش مقدر میسازد و هم از آن جناب صلی الله علیه و آله و سلم ماثور است که هر که زنا کند یا زنی مسلمان یا یهودیه یا مجوسیه خواه آزاد باشد خواه بنده و از آن عمل توبه نکند و چنان بر آن مصر باشد تا بمیرد و خدا بتعالی او را بصد نقمت دنیوی گشاید که از آن در بلاء و فقر و هموم و اوزار و امراض جسمیه و آفات و نوائب دنیا بمیرد و آنچه بعد از مرگ در برزخ و قیامت در انتظار اوست بر چون از حد و حصر افزون است و بعضی از زبونی که وعده داده او را فرو گذارد چون اعانت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که خلاصه مضمونش این است که چون روز قیامت شود فرشتگان خدا با دیوانی خواهند رسید که اهل آن مجمع را بویی کند. آن منادی بواسطه بلند شود که خلایق متوجه نشوند که از موقف منادی ندا کند که میدانید این چه بوی است. اهل محشر گویند نمیدانیم پروردگارا از آن بوی متعفن به مشام ما رسیده است که بدین بوی فروج زنا کننده کاملست که با فرجه مورده اند پس ای موقف برشان لعنت کنید پس همگی از اهل محشر نا خدا و ملائکه گویند خدایا ما را بسبب وعده زنا کنندگان لعنت کن پروردگارا چه بگذرد که لعنت جماع که عبارت از رسیدن بر لقاحی بود بر لقاحیت خود را بعدد اینچنین گرفتار چوا سازد و برای راندن شهوت حرام که اختلام خواب غفلت پیش ثبت بلکه خود را در درجه عقوبتی چنین اندازد و تذکره سزاوار چنین الم باشد برا ارباب هوش چسان گوارا گردد دریغ کنی آب پشته را که در تخریب فیلبان ایمان ریا رسیل دعاست عاصی بجناب عفت چگونه ازرا عیش و عشرت نام نهند از حضرت امام مجتبی ناطق (امام جعفر صادق علیه السلام) مرویست حدیثی که مضمون آن بر سبیل اجمال اینست چون زنا بدیه تاثیر نماید و در فرج ایمان کار ایمان در آن

ایمانست از او بیرون میرود و اگر توبه کرد و از زبان عمل شنیع روی انابت بدرگاه الهی آورد و باز عود نمیکند و مقبول است که در عهد حضرت داود نبی علی نبینا و علیه السلام مردی بر سر زنا بکر آمد و بان ضیعه عاجز و بیکره اگراه زنوکی کردی و قتی آن زن با اهام الهی بان زن گفت هر وقت که پیش من می آمد مردی نزدیش عیال تو میرود چون این سخن شنید بنا خود آمد چنانکه از زن گفته بود سر در پیش افکنده و بگریه در آمد و بحضرت داود آمد و آنچه از او دیده بود و شنیده بود باز گفت حضرت داود بدانست که این مرد بدین امتحان مبتلا شده است و گفت بار خدایا این مرد را بر من مگیر و او را بمن بخش خطاب آمد که ای داود ما او را بتو بخشیدیم و او را بر تو مگیریم لیکن او را باید که بر در سرای تو بایستد و بر تو سلام کند و بگوید السلام علیک یا داود و تو جواب سلام او بگو و بگو علیک السلام یا اخی و او را بنزدیک خود بخوان و با او بمهربانی سخن بگو و او را بر تخت خود بنشان

یتق الله یجعل له مخرجاً ملاح قضا کشتی دیگر را کان ضعیفه دران بود و از می فقره جان نجات داد
بجزیره رسانید زکشتی رابسته بگزیره در آمد آب درختان میوه مشاهده نموده ماخوذ گشت ازین آیه شریفه
دانیان میوه مخزوم و در همین موضع بند که حق تعالی بکلم علام و فیق جلیل جلاله به پیغمبری از پیغمبران آنجا
اسم مسیح وحی کرد که نزد ان پادشاه رود و بیرا که او در جزیره از جزایر بحر مرا تحمل نیست باید که تو اهل مملکت
تو نزد وی رود در گمان خود اقرار نموده و از اطلب کشایش و غفران نماید پس اگر او شما را بخود قبول
نیز فرو کم القصه پادشاه با اهل مملکت خود بان جزیره آمده بخت پادشاه نزد از زبان اشراف گذرانده گفت
قاضی طوس نزد من آمده زن برادر خود را نزد من فرستاده گفت او را بخواه همسر ان شود قاضی
با رجم ان زن فرمان داد و هم چنین در ان باب فقهای دیگر حکم نمودند چون این خبر بگوش او رسید
گفت عظم الله قدرک بعد از ان شوهرش آمد و زن خود را بخانه برد گفت مرا از ماجرا خبر ده
او را گذاشته بخانه رفتم و او را بخانه بان بنود بعد از ان برادرم مرا خبر داد که او زن زنا کرده بود
و برا رجم کرده است و من میترسم در حق او تقصیری کرده چه من استغفار کن زن برای او تو طلب
مغفرت کرد گفت بخشیدن و بیرا و بخدا سوگند خوردن پس از ان قاضی آمد و گفت برادرم
زنا و اخت باعل ارکشته و بخبر کرد خواندم امتناع کرده نزد پادشاه و بخبر رسش متهم ختم و بحکم پادشاه
بحبس کردم برای من طلب آمرزش کن چنانچه او تو استغفار کرد و شرح خود را گفت بخشود گفت
برادرت میگوید بعد از و برا نا آمده و ماجرای خود و از زن را حکایت کرده و گفت انتزا شب
الفراغ خواهم و میترسم سببی باو برخورده باشد هلاکش کرده باشد زن در حق او تو استغفار نمود پس فضای
بدو نا آمد قصه خود را باز گفت زن برای او تو استغفار کرده و برا نا گفت بشتاب بعد از ان بصورت
آمد سر گذشت خود را گفت زن در حق او تو استغفار کرده و گفت بلا عظم الله الملک پس متوجه شو بر گفت گفت خوزی تو
انچه مشیدی تمام بر من لذشته است اکنون مرا مرد ان حاجتی نیست بخواهم که این کشتی را با مردان که
در انست گرفته قطع علاقه زن و شوهری نمایا که در بن جزیره بعبارت حق تعالی مشغول باشم
شوهرش قبول ان امر کرده گذشت و اموالش را متصرف گردید پادشاه و اهل مملکت از بخبا مانده

صاحب دلان بدیده بای درون از بر بحر معانی دان روان مرغ فطنت مبنا مشاهده می فرماند نمود و
دوشنده ان بشام فضل نبین از سه با چین منفعت ان نگرد ان حکایت و نشین استشمام فرماند و نمود
که شوه و ستوده و صاف متصف چه اثر با و نگی بود صنعه بر هنر کاریای شمر حکم که نه ثمرات چه باده و بای
خمار رخت که فشاند لبان شراب هر سس از خستگانه فیض شد چه
خلع خانه کرامات که پاکه ارمغان آرایش عصیان زکار خانه بخی آبستند زیا
بیرکت عصای مخت دار سوک حرامی تقوی چشیت کار کیا یا رسید که خلاق زمین و آسمان و حی او بر بحر
زمان وحی کرده پادشاه کشوری را با اهل مملکت با دراک فدشش امر نموده و بهمین غرور نگذشتن
ضاد و بدعصیا در پیش او بر خاک تذلل سوده رضایی خود را از بن رضایی او فرمود چه رو دیای بود
گرز نام بود و کنند حضرت ریف علی بن موسی الرضا علیه السلام هم گرم گشت و دلایای فتنه شانش از بن پیوسته از الا
دگذشت روزی زبانا دل خسته و غبار ادبار بر چهره افتدارش نشسته بر سر راه گرفت گفت یا ریف
یعنی ای بر خوشا شامت هر مس گرسنه

پادشاه را خدا بنده کرد اند و برکت هنر و بر هنر کاریای بندگان را بمرتبه پادشاهی رسانید
در پاس نظر دلشدن بی برد اند
دین و دل از تیر نگاه حرام نام خود را از صحیفه اهل سعادت فکاشتن بدان ای برفیق
عارف دین نصیرک الله که معارکاری از ابداع و راستی و کارخانه اختراع علی الدوام
در کشور وجود انسانی تخته دل نام بنا نهاده و عضل و هر بن را بحکم قرار داده تا قدرت خدا آفرینش
شرف خصاص جاوه است که گنجینه اجازه دران از تطرق جنود آمال و امانی دست بر دارد و گذران
شهوات نفسانی و فقت نیابد و علیقه رخنه که کر قوای عقل را حوالت ان واجب و لازم است رخنه
چشت به ابه هر و اوباش هر اه و هوس انفس در ان رخنه بقصد دل در آمده دست تعدی بر بی آورند
و در ان مسیل و رفت پیشکر بی کنند کنج خانه نظر را ه یافته نقد مرجع بغارت ببرند راه
زنان شهوات نفسانی سیدی نظر سا لکان طریق حقیقت حارز باس تقوی عیان می سازند و طغیان

وطاغیان و سا وس شیطانی کما سرس نگاه آشوب در مملکت خاطر با می اندازند سود ای بی حس
و دل در بازار عشقبازی یا و لا با نظر کم راست می آید و هم آموشی خیال با شان بان آمال در
دار الفنا و بدا لهوسی یا پاسبزی نگاه نا در دست بهم میدهد چه ارقام کنا که او زا قدوم نگاه
بر صحیفه اعمال ثبت نیابد و چه نقد بای بشمار که بتقصیر نظر هر زه کار از کیسه دل نیرود چه خزانچیا
که از شعاف ریه بخانه دل نمرسد و چه فتحا که از شاه راه نگاه بگذرد خاطر با می نهند و بدان سیر
از بن رخنه بگذ نظر سگبا یا را از خانه دل بیرون میکنند و با بروکنا نان صید افکن از بن روزن
جنگ خود را در غزال بیشه از پا در می آورند پدر و کار سیع و پسر و بکانه با شش و نظیر جنین
ذکره در سوره نور بخوا بد

یعنی ا کو امر فرمای سو منا زا که چشمهای خود را از نا محرمان بپوشند و فروغ خود را از ارتکاب
فجور با زنظر کنان ا لعه همتلاف انصفا سیری نخفت نمایند کر این ا ز برای ثروشان از کیا و اطهر و
در پاکی و دشان از آلایش معاصی جنابت و حضرت سید الانام ما افضل الصلوة و السلام
فرموده و اند که هر که چشمهای خود را از حرام بپوشاند خدا تعالی در قیامت چشم او را پر کند الله تعالی او را در
روز قیامت از بخشایش آفرینش چشم او پر کند و تیر از اکثر حضرت سبحانه تعالی نظر کردن
و از تر نظر به نظر الله حضرت ا یا عبد الله علیه السلام منقولست

فاضل یعنی ا کو نظر بای
گذا زدی شهوت نفس بحرام از کسی صادر شود و تیر زهر آلود از ترکمانای شیطان که با بن کمین برسد
هر که ترک این نظر کند و در نظر ورش دران بر تحصیل رضای الهی و القضا و قدران از خضوع و با شد نداشته
او را بحلاوتی ان ایمانا گرامت فرماید که طعم از ا در یا بد و لذت ان بخداق جانش رسد و هر بدان بخشت
جدی که از حضرت سید المرسل صلی الله علیه و آله مرویست و خلاصه مضمون ان این است که پرسیدند چشمهای
خود را ا ا آفریده و امور غریبه شما در چشم چه حاصل ا یکه پرسشیدن چشم ظاهر از امور نا شایست ا لا ق
دیده بصیرت را شعله افروز حقایق گشوده مشود و از بستن این در بسی ابواب خیرات بغیبه بروی دل فتح

اگر بر که چیزی پسر بر از زوی شهوت خدا تعالی هزار اورا و آتش معذب سازد و
و بر که با رد مقاربت کند بوی بهشت را نشنود و با اگر بوی بهشت از پانصد سال راه شنیده میشود
اگر گناه کرده و مرد است از سال را تقضا از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله از سوء حالات پرسیدند
آنحضرت فرمود نه که موجبات جمع شده از مدار نکاح و تعدد و فرمود ندارد آنچه فیل و خرس را شهوت زیاد
بیان اعلا یکه سبب ان شود چه عقوبه صبح شده بود زنده شده و از آنجا این معلوم شد اوا فرمود که
اینقبیل مردی بود که لاطکردی و او ناموس مردی بود و گفته که مرد مرا بجز دختری و از نکاح نیاید فهم در
این باب حضرت شمار روایات ما باب فرموده اند که

حاصل یعنی اگر در آئین شریعت جایز نیست که دو مرد در یکجا مه خوابند چه
بر که این کار کند و با بیت بر زاد بد و تعذیر میشود شهرت روایه و حدیث در فرقه این عمل جنبش از اندر تجربه
متواتر است که جنبش بهتضایی انبا شد و حکایت قوم لوط پیغمبر و سر انجام ان کرده شت بسر در آیات
قرآنی و وحی آسمانی که دست شبهه از دامن ظهور حصه قش قاصرات طاها نزاهم کوشه عنقی
پنهان میکرداند که سرای اگر ترقوم کلک بیان کرد و دیگر از زبان چشم متصور نیست که موجبات تحریر
بر جنتاب از اذهان عام جمعت باید کاشت و قدم نظر را از دخول حرم انها باز گشیده کرد و باید دانست که
جمله بر زنان نظر نخاها بی مردم کثر دانست دار کیفیت او ضاع احوال بکان پاداون ایشان قبضش نموده اند که
از تحت شدید بیانات آداب و ملک محاکمه جنسها بحضرت سید الانام علیه و آله افضل الصلوة و السلام مرویست که
حاصل مضمون ان این است که خدا بنقا با شیش خصلت از زنان گرده و ما خوش داشته و من بتر از دو صیاد
خروکه از او لا بهشنده و نا جان ایشان گرده بعد آرو من الحضرت ان شش خصلت ما یکیک نام برده
از یکی آنها نهای مردم دیده اطلاع کشوان را شمرده و چه در بیان باب از ارکان با صلی الله علیه و آله حضرت

الا خیر آه یعنی بلکه بر که بدیده فضیلت و اطلاع یکی نه همایه خود نگرد و بین عورت مرد بی بیند
بچیزی از جسد زنا نا پنده بضاعه زشت که او در ا با شنا فقا نگه در دار د نیا بیند چیزی بغیوب و نهایی مردان
میکرد و عاند و اخلاق تنگ گرداند و از دنیا بیرون نرود و حق تعالی او را از سوء اساء زنده آخرت عورت
او را بپرده ان ظاهر گرده پرده از روی کارش بر اندازد و بدیگران دیده و گر از جمله قبایحی که او امن طرشت ان آلودن
در فاون شریعت مذمومیت نظر بعورت جلیه خود کردنست چنانکه از حضرت صدیقه طاهره ام سلمه منقولست
که خدایی عزوجل بمیت چهار خصلت را کروه داشته است و در تعداد ان خصال فرموده اند که کروه میدارد
نگاه بر فرجهای زنان کردن و این با عث کوری میشود و دیگر از انجمله نظر در مکتب بر از زنان یاد
اگر دلشت چه شاید بسری دلان متصور باشد و نگزاده که فرجی بیان مطبع گردد و پس بدین صورت صد هاست
نظر از زنان قبحی از حساب خواهد بود و از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله در بیان بابه نخوش آن
که من نظر نقم فی کتاب اخیه بغیر اذنه فکانما ینظر الی النار ما رم که در نوشته
برادر مؤمن با رخصت او نظر کند چنان است که با تش در نرخ نظر کرده یعنی پس این خیانت
مستحق عذاب بیشتر و بر شته این مقام با سوزی آتش جهنم میکند که منقول از ان خاموده
تکلیف دشمنان نزیل اطاعت شرع شریف را بحکم کریمه قوا انفسکم و اهلیکم نارا
و قودها الناس و الحجارة چنانکه منع خود از ارتکاب نوحش نکرده و لازم است
اهل و عیال خود را نیز از نظر بهر بیگانه و بعورت کردن و در نظر نامحرمان نبودن و آله نوش
عذاب الهی متواخذه و معاقبات باشنا هی مخوف اند از خود بودن فرض و محتم است مروایست که
کرزن خود را آراسته کند و از خانه بیرون رود و آنوقت دارکسی او را بیند تا وقت که بخانه بر گردد
زن خود را آراسته و بوی خوش بکار برده از خانه بیرون رود و لعنا که و شرمش را فرا گیرد تا
هر قدمی که از زن رود خانه گور جهنم برای شود و شرمش ساخته میشود و حضرت امام جعفر صادق علیه
فرموده اند که زنان خود را و غرغما جانه بهید و نرشتی ایشان را فهم کنید و سر کوب بوصف
ایشان را با موزید و بخلق نیکو چنان با دب کنید تا از اعمال موزند و سر نوشت زشت ایشان

نهی کرده است از نشستن زنان در خانه‌ها جایی که ظاهر است که مبادا کسی بنظر با ایشان کسی را بچیزی بدارد
و از فهم کلمات غلط بیجا ان منع فرموده که مبادا از خیر طاعه و نامه بر بیان بنظر نامحرم گذشت نامه را از دست بیاندازد
کرم شود و دست به ضعف جانا برای ان منع فرموده که چون بر قصه زلیخا بخصوصیات او شنیده باشد بیان را
از اطلاع بر ان خاطر نیاری و دل جمع سازد بتسلیم سوره نور ظاهر است از جمله آن امر فرموده که چون بر صدر نا
و امر زنان میرسیدند نظر از نامحرمان و حفظ فروج و نهی ایشان از اظهار زینت خود بر سیاقشان
و امثال ان چنانکه تبیه الله تعالی مستفصلا مذکور خواهد شد و متضمن است از اطلاع بر انها مختصه بخاصه
و اوصاف دلچسپ بحیثیه عطف کردند و هم چنان که مردان را منع و ضبط زنان از امور مذکوره
چنانچه نمود زنان را تیز اطاعت شوهران کردن و رضای الهی را در ضمن رضای ایشان
بدانست آوردن از جمله نکات نا لایق است بر خاطر که آنچنین دور کرده شود چون نا موس شوهر
و فرهم خود و حفظ لازمست نقض ندکار کاه شرع و دین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله از
بیرون رفتن از خانه بی ضرورت نهی کرده و فرموده است که اگر بیرون رود هر فرشته که در آسمان و هر چیز
که آن زن بر ان گذرد و از آن زن رضای جملگی را طلبی کنند تا بخانه خود باز گردد و حشر شهرت
که روی از اطلاع در دور زمان سید ابرار صلی الله علیه و آله بعرصه شهود آورده بود از زن خود عهد گرفت که نا زنان
بر حمت ایوا در خانه بیرون نروند از قضا بدیدار زن چا رشد کس کیفیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرستاده معروض داشت که شوهرم از بیرون رفتن از من عهد گرفته بنا کرده نا آمدن از خانه بیرون نروم
اکنون پدرم مریض شده آیا مرخص میسازند که بعیادت او روم آنحضرت فرموده اند نه در خانه خود نشین و
در اطاعت شوهر خود کوش پس پیغامی و عنایت بافت و یکبار بر حمت ان مرد در گذشت و جنازه او را بیرون
بردند حضرت خواست باز از آنحضرت اذن داده و فرموده که در خانه خود نشین فرمان شوهر خود را بجا
جنت را وفق کردند حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله زنان صالحه نکو سیرت فرستاده پیغام داد
که خدایی تعالی بر کرت اطاعتی که شوهر خود را نموده او را بدرجه آمرزیده بجملگی را که خانه زنان بخیر و
زنانی که از گیر حق شاهد عفت نگاه دارند زنانی نیافته نمانده باشند که در زنانی ممکن و مضاف

خود پا بدامن عفت پیچیده و سر از گریبان خمول بر نیاورند و چون راز جذب حواسکان
چنان نگاه نکنم که نامی در خوانده نماند زیرا که دست زده زنان بدگوی نگویند اگر صفت در
حجر کعبه خود آرسته و از اشتغال آتش شهوت چون دوده از هر روزنا سر بر نزنند و شرار آنها
در دل سنگ سخت جانا بر نزده بهر قطعه بدیزد و نا از خانه بیرون نروند هوای سان نخورند که شه
ابروی نازخود را بخدمت نمای فرنظرت زند و آفتاب مثال بچهره حسن و جمال آنوب در زوایت
شهوات و آرزوها نیفتند تا بهر رقعه اندیشه چون نغمه خارج از پرده بروی نروند و بهر صدای فتن
هری مانند نافه تا بر سر کوچه نروند چراغ خانه را چنان فروغی منع جمال نخورند و نگاه شوخ
طبع را از سر چه شیم شیوه نگیرند آموزند چون عروس نرم بنای سنی خود را بر صفت چنگ آزاد
و مانند نظره از نگ در طرف سنگ قدم نشاره پرداخته و خود را دست کش پرده
نزنند و موزون صفت هر قطعه نرنگاهی بجمال خود نیفتد از نه چون نا بیدنیا هر زه کسی
عقد الفت نه بندند و چون دولت زنانه هر ساعت بروی دیگری نخندند قال الله تعالی و قرن
قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن
الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن علی جیوبهن الا لبعولتهن او آخر الآیه مفاد شریف
آینه سرا با بدانیه آنچه امر کرده بحجاب زنان مرتبه را که چشمهای خود را از نامحرمان بپوشند و در حجاب
خود از زنا با زار نظر بیگانه موقف نمایند در فرجه با طنی خود را کنند مراد ظاهرات زینت بدن از
دو هر زیر یکه عادتی آن و دیدن آن مستور است و دیدن آن نشود مثل ظاهر زنده و مقنعه و قبا
بر چکهای کرجبان انداز دیدن کردن دست خود را چنانکه خود را زنان عبادت عادت زنان بود و بیت با نگذارند
و بعد از خدا خود دیگر از آنچه مکروه شمرده به که کلا یقدرن با زاجلهن ما یخفین من زینتهن
کوشه در زنان جایت عادت زنان بود و بیت که پای خود را بر زمین نیز و زده اند تا آواز خلخال ایشان شنیده
می نسبته نه تا از ین عادت نا پسنده زنان نمونه نباشد و گرده و فرموده است که بدیده نوزنان نا پسند
خود را بر زمین نا معلوم فرو انچنیه نتوان دید از اذیت خود و صدای گفته آواز خلخال خود از گوش مردم

ان الرحمان کرایی بکام نهشان نبخشا ندازحضرت سید کونین صلی الله علیه وآله مرویست که تر و جوا فانی شکایت یکم الا لام عدا فی الغنا یعنی ان لنسقط

فصل اگر ترنج کنند مایبس توالد و تناسل بسیار شود که من فرد ای قیامت بسیاری شما مباهات خواهم نمود حتی اگر قطعه ملفی خفت لقمه باشد و از شکم مادر افتاده باشد خشک بر روی زمین شود و در مکن الفواد مذکور است که یکی از صحابه با مدینه های رفعت بر دامن تجرید پیچیده بکنده رحلت بسوی علیین از حصار عافیت خود میشمرد و هرچند یاران صدیق و دوستان شفیق از هم غبات شوق آگز رانه بزیارتی او میشتافتند مرغ دلش بقول نامل رام شکر نمیدید و قتی در بستر استراحت خفته بود در رویا دید که قیامت برپا شده و عالم خراب گشته بود و چون بصحرا رسید خود را در گفته نه نابرای من خواسگاری نمیشد بس از هر سو بجانب او میدویدند و میخواستند که او را بخورند او بسوی دوزخ میگریخت و از ترس بر روی زمین نمیتوانست ایستاد ناگاه چشمه آبی دید بسوی آن شتافت و خواست که از آن آب بیاشامد ناگاه دید که آب خون است و از آن نمیتوان نوشید بعضی دیگر او را دیدند که بسوی او میدویدند و میخواستند که او را بخورند او بسوی درختی گریخت و بر بالای آن رفت و خود را از ترس بر روی شاخه درخت نگاه داشت ناگاه دید که درخت بر روی او خم شد و میخواست که او را بخورد او بسوی دیگر درخت

الثالثة عاطس یعنی آنکه بسیار خورد و اعضای خود را بسیاری طعام و شراب کند چنانکه گشت از بسیاری آب ضایع و ناچیز بیشتر و دل نیز از بسیاری طعام و شراب میمیرد و پیوسته در تشویش و تعب باشد چنانکه گوئی که بر دل او سنگی گران نهاده اند و حاصل یعنی آن است که بسیار خوردن مضرت است و بدن را سست گرداند و بسیار خوردن مضرت است و دل را تیره گرداند و بسیار خوردن مضرت است و قلب را بیمار گرداند و بسیار خوردن مضرت است و اعضا را از کار بازدارد و بسیار خوردن مضرت است و بسیار خوردن مضرت است و بسیار خوردن مضرت است

روان سایه و سکاه و روزی حلال چنان خلق فضاست که فخر ترسد معاش و امن بهشت بر تر
حرام باید آکود و پرورش نفس تو م بدکیش نه الفقر فخری است که در تحمیل شهر نیش طریق
فی الجنة نقدم کد رسمی باید نمود سوشکان آتش تقوی کجا به بکر لقمه چون بوی کباب به
رهاند و زاهد خواران بمطبخ رضا بنان سوخته داغ دل تن در داده لشکر شیر محمی پرور
شیر یعنی چون دو شاب دلان از راه نرو ند حالا همتا نا که با نبیا و اولیا هم سفره قناعت
گشته اند و با فرعون و فرعونی هم کاسه متنعم نمی آنند بود و در دیشا نا که از مطبخ قضا نعمت
تسلیم و رضا آموخته اند در یوزه لذت از نان و نعیم و دنیا نتوانند نمود سیر چشما نا که بر سر
خوان قهر تنگ پیش شوند با بی قناعت کرده اند و بده رغبت با نده شهنا ک نگشته بند
و نان ک مزاجا نا که با لذت نان خشک برده اند مذاق همت با لوان نعمتها ی حرام نیالا یند از حلال
سالا لا لقیا حضرت علی مرتضی علیه الصلوة والسلام ما ثر است حدیثی که حاصل مضمونش این است
که صبر بر دو قسمت یکی صبری که بنده در وقت حلول مصیبتی و نزول بیشتی نموده در تحمل مشقت
انظیر خرد اکی مسلک و آزاده و این صبر جمیل نیکو است دیگر تر از این آنست که چون حرامی
پیش و امر مشروعی رو نماید نفس پیمی را از ارتکاب ان عقیله اجتناب بر با کدارد و در
سنجح حرارت نرک ان زندان صبوری بر خیزد فرو نگذ یزد و نگذ یزد یکی از دو قسمت یکی
حق تعالی را بیاد و نمودن و رضا بقضای او و بده و اقضی از این آنست که چون مصیبتی پیش آید
و نفس خود بکام ملذت و بده هوس کش ندید جناب الهی و مشیت و سطوت پادشاهی او را
بین فرا آورده نرک ان مصیبت نماید و از بین حلال و حرام حضرت سید الانام علیه الصلوة
والسلام منقولست یعنی داخل جنت نشود
کسی که گرشت او از لقمه احرام روئیده و جهنم بایسزا و اور است و مردیست که روزی
سعا نوبن جبل از حضرت سید الرسل صلی الله علیه و آله از آیه فویل یومئذ للمکذبین
سئوال نمود ا نحضرت فرمودند از امر عظیمی پرسیدی پس اشک در چشم مبارک گردانید

فرمودند که وه صفت را از امت من در قیامت حشر کنند و ایشا نرا از زبانهان نمتا زگردانند
بعضی بصورت بزنگان باشند و بعضی بصورت خنزیران و بعضی بهیئت خوکان بعضی گرون سیا نان
که ایشا نرا بزیری بدوزخ کشند و بعضی کران و کفکان و بعضی زبا نهای خود را میخایند و ان
زبانها ی ایشان افتاده باشد جرک از دهنهای ایشان سیلان کند و ای بحشر از زان که اینچنین باشد
و بعضی دست با بریده باشند و بعضی پا و ارهای ایشان آویخته و بعضی را لولی کنده باشد بدتر از مردار
و بعضی را چهار پا شنیده باشند از خطوان که فتوهای ایشان پوسیده باشد آنگاه ا نحضرت بیان فرمود
بر کیفیات عشره مذکوره کرزه دار از انجمله فرمودند که ان کسانیکه بصورت خرک باشند همچو انند
که حرام خورده پیشه اند هم ازان سرور سه ابن مضرس ما ثر است که در روز قیامت خوی خدا بحشر
محشر کرازند و حساب ایشان زبسیاری ما نند کوهها باشد ندا ی بگرود حل ان صفت را بهبا و بشنود
گردانیده و امر فرما ید که ایشا نرا بنار اندازند سلمان رحمة الله نرا زان حالت سئوال نموده ا نحضرت جواب
مرحمت فرمود که ایشان نماز گذارده و روزه داشته و در باره نرا زوفات یافته لیکن
از باشته باشند لیکن چون نماز ها ریا سیاه و زنا ها در آورده خرد و اری نیفموده اند و با نکاز ان حرام
آغوش پاکیزه ها میکشوده اند بدلالت این خبر سه ا با هم اس و مقتضای این روایت هدایت ا نست
نقود اعمال را با خلوص از نفس وزن و بال و با نیاز مرحمت نگیرند چه حرام حسنات را
یا از گردی و رنج خانه زنان کج خانه فنی است پیشه پیدا ست که حلی که نعمت و نشه حرام از نده بعضی گردد
و در مشکاه ا گرچه حلی خراید و اشته و ظاهر نی را که جاری آب زمان شسته آنرو انده تشه و با بست
دست روبیته تر از شه که از نشت نمازی که با طهارت دست او ایش حرام شسته گوا هی با و ست کرد
در روزه که گرسنه مشقی مال و کران داری با کیا نرا به قبول پذیرد و از دانه شکری که مطبع از دیا و ان
در مزرع تند یا انشا نا به هره خواهی دید و از تن و عا نا که نرا با آب پرهیز کاری از بدن دل سیرک
چه میوه آخرخواهی چید صدور عالم صلی الله علیه و آله فرموده اند کوان العبد لیرفع یدیه
فلص یعنی اگر بنده بر آنچه است

برداشته مطلب خود را از درگاه الهی مستجاب بیسنا بد و حلال اگر خورش و پوشش و احرام در روش بیا
ملک علامست پس با این حال چگونه دعا ی او مستجاب گردد و در حدیث از ابن عباس ۳ مرویست که هر که یک
لقمه حرام خورد چهل روزه دعا ی او مستجاب نگردد و در عقده الداعی مذکورست که شقیق بلخی رحمة الله علیه
و آله عرض کرد که من درست سید ارم که دعا ی من مستجاب نشود ا نحضرت فرمودند
یعنی خورش خود پاکیزه ساز انشاء الله خود احرام و داخل کمن آورده اند که حضرت
داود علی نبینا و آله روزی بنی اسرائیل باجتماع فرمود و خطاب لطف و بها نمود و بسبب زبان بگفتار
این دو کلمه ملکت گویا و گوش هوش مستعد نیا بان در گوهر شاهوار از بن و نعلی گردانیده یا ایها الذین
یعنی باید که بدان شما نرو نده و خطاب پاکیزه و حلال از دهان شما بر نیاید مگر سخن شایسته گزیده
شخصی از خطاب رسالت قاب ۳ پرسید که یا رسول الله حق آلوهین یعنی مومن کیست و پرهیزگاری
یا باید زیست ا نحضرت فرمودند ما حصل یعنی آنکه
مومن کیست که با مداد و نظر تا مل بنان خود ا نکند که از کجا کسب نموده و در دهنه حشت خود انداخته که
مبادا لقمه حرامی آلوده و الماس شبهه در و سوده باشد و سر مویست که فرشته و حضرت با ربالعزتی
علیه و آله گویا بر زبان خفا ری ترجمه آلده نموده این مضمون ادا فرموده اند که یا ایها الذین آمنوا
و داخل نشوند تا وقتی که با نفس خود نوعی بسته نماید معامله که ایستا و یکه و انهام و دران مشترک باشد از ایشان که
که شریک باشد یکدیگر در مالیات بیکدیگر پس معلوم فرمایند که طعام و شراب و پوشش او از کسب حلال
و حرام یعنی دران با به پا یه ای نگردد و حقیقت و حرمت ان اندیشه نماید چون حرمت ان معلوم کرد
و امن و حرش ان نیا لاید و در رساله که حضرت امام زین العابدین و فخر السا جدین علی بن الحسین ۳
یعنی از اهی اجتناب خود نوشته مذکور است که
یعنی حق سبحانه و تعالی در قرآن است که از اطراف لقمه حرام نفرماید و از قدیم بر اهل
اکل نمایند و از جمله کمل با نکه مستغل با آنت نوشته نه مهر سپهر رسالت را سه ۳ در شب معراج بشرف خطاب انما

کفود دران من جوشک برد و کرد و بود پس کفی از ان نماری فرمود و من هم شرکت کردم
انگاه سرا زا کرده بخدام سپرد گفتم ای امیر المؤمنین سبب حرکت دن و کوبیدن جسم جسین از
شقیقی کرمن در آرند رفع زیت بان مرفع کنند و من ازا حزم نقس من کرکش کرد
و مشهور است که در بعضی از دعوات خود میفرمود که

یعنی خدا از خدا مرا فقیر بران نغنی و در زمره مساکین گرداند
کردان و نیز در بعضی از خطب فرموده که کیف اشبع و خول مجاز بطون عراقی

خلاصه یعنی اگر چگونه سیر خورم و در حوالی جا رجعی باشند که سگهای ایشان کرسنه باشند و
چون بان راضی نشوم که نام من امیر المؤمنین باشد و در سختی معیشت و سختیها با ایشان شریک نباشم
و در خبر است که روزی یکی از جوانان طیئی حلوا برسم هدیه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه آورد
انحضرت انکشت مبارک در ان فرو برد و پرون و دران نکریست و فرمود رنگ و بوی شیرین دارد
نیکوست اما مدام طلاوت و شیرینی در چه مرتبه است پس انکشت مبارک را زان پاک کرد و فرمود
این را از پیش من بردارید گفتند یا امیر المؤمنین همانا این بر خواست فرمودند نه ولیکن را
بدت که در حوالی ما کسی در سایت کرسنگی و فقر و فاقه باشد و من شکم خود را از حلوا آکنده
سازم پس فرمود

یعنی آیا شب را
بروز آورم با شکم پر و حال انکه بر کردن شکمهای کرسنه و جگرهای تشنه باشند انگاه
فرمود اگر من سیر خوابم پس مانند کسی باشم که شاعر در حق او گفته

یعنی چنین الله تو ایس که شب سیر بخوابد و در حوالی تو
جگرها باشد که از غایت کرسنگی آرزوی پرستی داشته باشند که از خانه نه و در بعضی از کتب
اثار و معجزات حضرت سید ابرار صلوات الله علیه و آله بنظر رسیده که او اعرابی از قبیله بنی سلیم در بیابان
سوسمار بدست کرده و در آستین داشت که با شیرازه مجموعه نکوین حضرت سید المرسلین ص

تا فات کرد و چون بحضور شرف اسلام در یافته و بر فور شیده هدایت بر طلکنده پس سنا شه بود
زبان و فاحشه کشوده گفت یا محمد تو دانی که آسمان سبز رنگ سایه فکنده و زمین هموار
نداشته است جز بنا بارادت و وحی کوزا زو کرا ندیشه این نیکردم که تو من مرا بجوار بار شاب
نام کنند یا من شیر نر بلاک بساشم و در میان اهل عالم لوای برز کی بر افراشم بعضی از حضار چون
که او را کرد و الحضرت در را فشاعد ساخته که مرد علیم بر بار بنزد یک که پیغمبر باشد پس متوجه او
شده مرجواب ان درشتها را بدین نرمی ادا فرمود ندکه ای برادر بنی سلیم عربان چنین میکنند بدی من
با می اینند و نا خوشی را کرشتی زشت ره نا میمانند و سخن درشت بر بردی ایکنند ای اعرابا بخدا با
که مرا بحق برسالت فرستاده و کرکه مرا در بابند زنده فرو اورا نیاش باشد که زبانه زندی اعرابا بخدا کرکه
مرا بحق برسالت فرستاده که اهل هفتم آسمان مرا احمد صادق میخوانند ای اعرابا بسلامتی مادر تو شما
با بی اعرابا و در چشم شد و گفتن بحق لات عزی که بنزد ایمان نیاورم من آنچنین اقتدار سوسمار را در آستین
انداخت سوسمار علم بر سوسمار خطاب فرمود ای سوسمار من کیستم انچنان آسته زبان همه تن انکشت
کشته زبان فصیح کفت تو نا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف انحضرت فرمود
ای سوسمار که را پرستی کفت تو را که دانه بشکافت و نبات در و بانید و صورت آدمی در او فرمود اکنون
را جعل خود کرکف و ترا هیب خود خوانند اعرابا چون انچنان معجزه دیدند و دان شهادت ظاهر بکوش هوش
شنوا بند کفت راضی بودم بایمان اوردن بیابان سید کردم و در آستین سوسمار بود چون بخدمت حضرت رسالت پناه
با همه چنین سخن بیکو بدو بی ادبی او چنین کواهی میدهد اشهد ان لا

القصه آفتاب عنایت الهی در ساحت خاطران کم کشته ظلمات کمراهی پرداخت و دست
توفیق کرد کار راسر انکشت زبان انسوسمار کرده و لشه ابا میده دا زخواب غفلت بیدار ساخت تا بی بهمان
دین عرف و سعادت ایمان خلیفه صلوات الله علیه و آله اصحابرا فرمود تا سوسمار چند از قرآن باو آموختند
و از کفت و سائل استفسار نمود اعرابا کفت یا محمد تا کی نزا بحق برسالت فرستاده که ما همه زوار مردم
و در میان ایشان از من در ویش تر کسی نیست انجناب متوجه اصحاب شده فرمود تا کسیت که متکفل

این اعرابا و بدهد تا من خاسن شوم برای او نافه یعنی ناقه ای هشت ساله از من بن
عوف کفت پدر و مادرم فدای تو باد من شتری دارم سرخ موی دوساله و بهتر از ان ندارم
و دارم انحضرت فرمود ندکه ما بمالت بیکانی بنا فه خود و صف ان نافه کن که بدل این نافه بتو
خواهم داد ای عربی نافه آنچنان نیست که از زشت و بدانش از عربی و عجمی و قرشی و ثقفی پنهان تواند
بکر و ثیب از زیر جهیز کوبانش کرد و نشان نافه مجلا بین که نه بعضی دیگر تو صاف ان نافه با شتر و
میتوانی یافت چون اعرابا این سخن بشنید بسیار خوشحال شد و کفت یا رسول الله
اکنون حضرت علی مرتضی علیه السلام را بفرست تا نافه خود را بتو تسلیم کند انحضرت فرمود
صلوات الله علیه و آله بار دیگر فرمود ندکه ای اعرابا نافه خود را بتو نمیدهم تا من ضامن نشوم برا یا او نوشته تو می رسانی
فاین ترتد الیه و بعد از استلام نافه تحصیل مال کنی یا بدر جه طاهر و حضرت خیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام برفته در
کوشه حضرت خاطر او را داد که کیست بر در کفت سلمان فارسی فرمود یا سلمان چه چیز میخواهی سلمان قصه
اعرابا و سوسمار بعرض آورد ان حضرت بابان در بار بعرض رسانید فاطمه فرمود یا سلمان باو کو که ما کوهیم بیچیز
فرستاده کرد روزه است اطعام کرده ایم چون چیزی نیابد کرسنگی بر او غلبه کند و تا صبح نخوابد
ای کاش میدانستم من کیستم و چه چیز میخواهم بروی بر ده و کو که فاطمه دختر محمد یکوید که صاحبی چیز ها و حاجتها چیزهای
یعنی دارد سلمان چنانکه امر شده بود بر اهی رفت و بخانون بردان بیغام رسانید خاتون ان پرهن را کرشته در
دست میکرداند و میکفت ای سلمان زهد و ورع دنیا این است و الاس کرشته از خار و خار از خار چنین
چنین این نکته کرهری بن عوان ما را بدان خبر داده است اشهد ان لا

مجملا برده بکشف از پیش برده بصیر تش باز و برکت ان پرهن و آلا بخلقت دار ای نشد سلام
سوا فرار کرد پس صاحبی خود را صاحبی چیز نشیم سلمان کرد و او نزد خدمت انشاء او آورد ان زلال سر چشمه رسالت
دان دار آسیای قناعت یعنی السلام انقطاع جوار بدست مبارک خود آرد کرد و نان پخت تر سلمان
آورد سلمان کفت یا فاطمه این حصه را ای حسن و حسین برد ار فرمود السلمان بن ابی الحسین صاحبی کوی چیز
نشده ازان پرسیم بفرمود ام سلمان فاطمه کرسنه است حضرت سید عالم ص انحضرت پرسید که این نان از کجا آورده

سلمان کفت از زد خبر النساء و انسوی بر سر زد بر دو کفت طعام شما دل فروخورده خود بخوارت کیرد فاطمه
آه دا ناتوان ضعف ارکان سیده و بر سر اشابه و فرو فرمود کی این زرد ی چهره و بخر شهوا چنین کفت ان پدر
سه روز است که طعام نخورده ایم اضطراب چنین و چنین را نرشت کرسنکی عرض نیا بنا کچار پیش زرا
بیدار ساخت و بر دو را و کرفتا کرفت دوست و کردن ایشا نکرده خیر النساء و از خویش خود را بای فرخنده
امیر المؤمنین علیه السلام نیز آمد دوست و کردن بسته المرسلین حامل علوم اولین و آخرین پنج کرده بر ای فکنده بر
چون خرمنی پرین جمیعت کرد و مدد ان پنج کس ایشان سرای کرفتن نامند دست کس فراهم آمد پس متوجه عالم
بآسمان نکریست فرمود الهی و سیدی و مولای و ایشان را بیت مستند خدا یا چسان دانی و کی کذرانی در ان و در من
دانی پاک و بطهارت در ان انخانه حضرت خیر النساء و بخواسته بدرون خانه رفت و دور کعت نماز کذارده
دست بدعا برداشت و کفت الهی و سیدی بحق محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر تو و بحق علی پسر عم پیغمبر تو
و بحق حسن و حسین فرزندان تو و بحق فرزندان تو و فرشته ها و بنده چنانکه بر بنی اسرائیل فرو فرستادی ای ایشان خورد
و ندیدند کافرشند مفاد اندا یا فرو نرسته که ما بدان ایمان آورده ایم این عبد کس کشته که تو میدانی
و ما نام زنده بود که کاسه دیده نباشد و بر و خشم از بوی شک او فرزاران بیند و بنده کاسه را
برداشته نزدان متکفل ان صفه صفا و صفیه شتابان سرای رضا آورد و امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که فاطمه
این از کجا ست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود کوید و پرسس یا ابا الحسن چند خیاس مرغدار اکه مرا مرک نکذارد
فرزندی داد و بر اهن عمران مرکاه زکریا نزد او بختی در محراب پیش وی روزی یافتی کفتی الهی مرا
از کی ست زا این کفتی از نزد خدا ست خدا بتعالی روزی دهد از کرنه خواهد بحساب آما اعرابا بان نرشته
برکرفت نزد پیشتر سوار شد و بقبیله بنی سلیم رفت و در میان انقوم با واز بلند ندا کرد و کفت مسلمانید
انجماعت شنیدا کشیدند و کفتند بدین قدما صاحبی کذاب بکل کرده
اعرابا کفت ارسا صاحبی کذاب نیست ای معاشر بنی سلیم پیغمبری صادق و محمد بن خدای محمد بهترین خدایان و بهترین
پیغمبران نزد او و شما کرسنه بودم مرا سیر کرد و بدد و برتنه بودم مرا پوشانید و پیاده بودم سوارم کرد و اشکاه
قصه سوسمار و دان آیت پس روشن و آشکار بر اصحاب نمود کرسیصد از نوزده همام نزد کرس شرف اسلام دریافتند

نکه آزمنده والت را ضایع کنند و در رو و فراعلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و غارت را شیوه
سازند یعنی بنا و دیوار و عمارة را کاری بافته کنند و رویش بنا خوب و شسته و هموار را غافل سازند
و بازنان و کارها مشورت نمایند و قطع رحم کنند و بانع هرالهی نفس گیرند و جز خوار را سهل شمارند و علم
ضعیف شود و ظلم فخر کند و امرا فاجر و وزرا ظالم و عرفا خائن و قاریان فاسق باشند و گواهی دروغ
ظاهر شود و فسق فخر عالم کنند و بهتان و اثم یعنی گناه مطلقاً با شربه و خمر و لغبان یعنی از صدر دون
نافرمانی خدا این جمله را آشکار نمایند و مسجدها را زور گسنند و مسجد بارا مزخرف یعنی طلا کاری با طلا
زینت نمایند و منار ا بلند سازند و بدار اکرام کنند. بالجمله حضرت بهمین سیاق ذکر علامات خروج
دجال میکردند تا فرمودند

یعنی زنان خود را شبیه مردان و

مردان خود را مانند زنان سازند و نیز جابر بن یزید یعنی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله لعن کرده است مردانی را که شبیه بزنان کنند و زنانی را که شبیه
بمردان خود باشند. الحدیث شکایت و پریشان مویه و طلاق بکلی شریعت خود محمدیه صلی الله علیه و آله
قسمی از پریشیدن زنان است و پریشیدن زنان بکلی سیاق حدیث اول صریح و واضح در شریعت بنوی است مگر بقصوری
فهم و نا صواب مردم و آنان خود فرزانه اند که در احادیث نیکو گروه و متفطن تامل کرده و پریشیدن
لباس زنان مگر وی خود را فشنگ فروختن و خود را گی هوا و هوس بمردی خود را نباخته و
بلا بکلی همه زنان و نیاغض را مانند را بخود و شوهر نسازند و زنان بر زنان که عمر کنان با به را آباد پریشان
صورت نمی مانند و در ایمه اوضاع و اطوار و گیه گرفته نظر کرده و زرد رنگ بنا طلای خود می پردازند و خود را
مردی چون توانند کرد و از صف مردان خدا چگونه سر توانند برآورد و اگر فرشته در پوشیدن جریر
و طلا اصل عذاب و عقاب با خود می و شارع جمعه از نکاب این امر شنیع بگذرند و بشنیدن چنین چیزی
نظر مردی جهان بینی که عاقل هر موقعت از پریشیدن زنان و از هم گسوخته ایشان عار و آشفته احتراز
ان لازم را ندانند. لطیفه که تمهید عدالت و پریشیدن دران باب آورده است از انجمله و درس لا
یحضره الفقیه از حضرت جعفر صادق در رسانیده فرمان خالق بگفاق صلی الله علیه و آله مادر پریشان که حضرت

یا ام الوفی

امیر المؤمنین علیه السلام را نی نیاب ساخته این فصول را فرمود ند که من در وقت بیدار شدن از خواب
تو آنچه برای خود و مردم بیدار شدن مکروه می بینم برای تو و امت من مکروه می بینم پس آنگشته طلا
بانگشت مکن که بدستیکان زینت تو خواهد بود و در آخرت و جائیکه قرص مهر پرستش میدیدند که ان آذر
نردهای پشت طلاست و در ان پل زیر پا یان که میان آن سرخ باشد بدستی که ان زر سرخ
پشت طلاست و بر سر پوش گاکر پوشی می سوزانند خدا یتعالی بیوت تو را سوزانیدی که طلا خانه کنی
بار و لباس زینت کرچه پس دکش است بپوشش مردکانش آتش است ذکر حزن را
برآورده بذیقت و بیاش پرورده و صیانت بهوت مکن و دل غیوت قبا یای زر
نازی بپوشین خنده بر فضل ان بدانشی که برای آرایشی خورد امر موجب عذاب خدا است
و کریه بر جال جبل که جهت چنین طلب سیمی و لباس قلیل نافت با مالک الملک نیند
خاک بر سر ایتری که برای متدیل سر زری خود را از زجر اف

دندان دوای رجال خود را ذکر شوی جامه حریر با طلا یا خود را از کرامت
با نیف سازد از زینده و خلوص بیفکند ای امت

حاصل یعنی انکه اکر جامه از جامهای اهل بهشت بر اهل دنیا
انکنند چشمهای ایشان تاب دیدن ان نیاورد و از خواهش و فتنه شوق دیدن این بیفتد
این فقیه جاهل و این مفسر در بکوز مایل این هر خرافات جزافه و سخنی دانی ربهان کلیسیای
نیز پشتن پرستی دانی کرشن قلب ریشتی و زبونی دانی ارد استر سیاه اندرونی که ذکر جزء تباهون
بندقیا پرسته کرده بزار و نکفتن و از غم جامه ما نند آستین همه تن چین چین از فسر کباس رشته
جامه چون زرده بر اکنده خورده از فشه پوشش مانند کرمیان کلوت جنگ فشرده مسودای
کرچه طلا چون دیوار انکانت سر بصحرای آنیشه بیابی و اوده و بهوس کرمیان سمور کرچه سوخت
و در پوسیدن افتاده و تحصیل کرنبه طلا باف نا چند کم سیمی بسته زاری و سنبل زنده زار

سیدآرم

کہ برای ایشان حاجتی خواهم کرد نه جراءت میکنم که بسوی ایشان بازگردم پس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله چهار روز هم با همان حال خود بود و فرمود که بسوی اهل خانه بازگرد و حضرت بیمار رفته میرانی بیمار
خفته دیده و شنید و حمد بسیاری الهی تقدیم رسانیده از بازار برآمد مردی برهنه دید که بر خفت اگر
مزابیوشاند خدا یتعالی او را از زیر اهمای بهشت بپوشاند. حضرت بسرا نی که خفته دید برکنان
سایل پوشانیدند جبرائیل بر کشته بیمار در رسیدند که مانده بود بپرسیدن و بخفته دیده پرسید و حمد خدای عز
و جل کرده بسوی منزل خود بازگردید همان جاریه را دید که بر سر او نشسته بگریه پرسید که چیست ترا
کنیزان اهلت بتوری گفت یا رسول الله در کرده ام و ترسم که مرا بزنند جناب مقدس نبوی فرمود که
کریش باش و مرا با اهل خود و مالت کمن در حضرت آمد نا بخانه ایشان اندر آمد پس فرمود که السلام
علیکم یا اهل الدار اهل خانه جواب سلام او حضرت گفت بسلام را اعاده فرمود و با جواب نگفتند
و کیا یه را عاد فرمود و گفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته الحضرت فرمود که باعث
چه بود که بر سلام اول و ثانی ذرک اجابت من کردید گفتند یا رسول الله سمعنا سلامک فاحببنا
ان نکثر من السلام علینا سلام تراشیدیم و خواستیم که بسیار سلام ما کنی حضرت فرمود که سلام تو بر ما بسیار
و در عایی نیز در حق ما کرد و ما نیز دانستیم که این جاریه دیگر کرده است اورا مزاحمت نکنید
گفتند یا رسول الله هی حرة بمشاك یعنی خفته مذهب مبارک تو را آزاد کردیم پس حضرت فرمود
که الحمد لله الذی اعتق بی حرة بمشاك یعنی حمد خدای را که بسبب من آزاد کرد خفته بمذهب
و بنده آزاد کرده را دید و از خفته پرسش نمود که حال تو چیست گفت یا رسول الله مرا قضای علیه السلام ماخوذ است که در حجره بر شکم
بود و شراف قدم مبارک پا بر شکم را سر بمالیده بر عوش رفت و بسود جامه کهنه بر شکم و بر دانش
و بدت زبان تکلم بیان کرد شقاوق حقاق در باعن مراحظ و نشین در زبن و لهای مستمعان
شکاشت از انجمله میفرماید که

خلاصه یعنی انکه در سنکر چندان رقعه بر رقعه بر جبه پوشیده
در زیر بنه بهار مرقع خود را که از موزنده ان خرسند شدم علیرا با زینت و بناجه کار چیزی نشاد و شوم نیفتد

که انجام ان فضائلت دنیوی که نایل دارد و در پناه لطفات و نیز از انحضرت علیه السلام مروی است که
در ایام خلافت بهمراهی بسه در راهم خرید و بر حسین و امین ازا انحضرت اینچنین زیاد از قدر
کفاف بود در بدء ترتیب ان استقرار فرزندی بود که این مهارت او قربت به تراضع ترتیب
و باختیاری سلمانی الهی امید در پیش داریش و ای دیگه جامه پاره پاره پیش هر گاه سر در
خلوتها اسرا نهی که بجهار در هم خرید بدی لایق باشد و چند در کرار از قبای چینه دار تنگ و چار ندارد
باشد مفلسان پناه نهاد از چندین بزرگ سران و شان خود را از شان بهبودت و امامت
برفع تر ترون غایت کج طاسی و کمال خویشتن نا شناسی است پس سزاوار است که بقیمت
از یا حرشند شکر باشی و در قوت آرزو با فاک که درت برزق دل نهاشی از ان تهاباسایش
هر پا علاجی قناعت نا و از جا مهای پوشیدن چشم از همه اکثاف نا و پوش چشم از طمع
جان دشرت کن پوشند در بیع کاینات و وحدت کن نه بوزر از کوبه ای لباس پرت
بی جامه لباسا یار است قناعت کن دیگر از جمله لباسها نا که در شریعت مصطفی و در حقیقی کلی الیه علیها و پوشیدن ان مذمت بی سی است که آدمی بان مشهور و انگشت نمایی خلائق
گردد و پنگاه در کافی از حضرت ابا عبد الله علیه السلام منقولست یعنی
خدا تعالا دشمن میدارد شهرت لباس را در جهان کتاب از نهاجناب مرویست که گفتی با ملبوج حرفا
یعنی مرد را بهین تنگ و عار بس که بود
پوشد با چار پای سوار شود که باعث شهرت او گردد و پیوسته خدای تعالا در در قیامت جامه از او نشان
او را بپوشاند فقهی نامه لباسی که باعث شهرت میشود بر چند قسم است یکی انکه لباس فقیر و گدایان بتهاشد
و از ان جهته صاحب ان ارزای الشان و از وان وحدت تعارف بیرون رفته انگشت نمای مردمان
گردد و هم از غایت ریشخی و کثافت رکمال زیرنه و فلاکت پوشنده خود را مشهور سازد و بر نهاد
اندازد چون لباس و خدا بجایی قناعت پوشند و غزل در لیسان عرض کرمند بدیسان لبستن از شمال
ان چنانکه رسم صعلوک و فقا بدیسیر و در آب شهرت طلبان مرید بر سر است و نگفت که احادیث

مذکوره شامل این هر دو قسم باشد پس لایق آنست که در امر لباس هر یک از اصناف ناس شیوه
تعارف را مرعی شمرده دست از رعایت اعتدال و میانه روی بر ندارد و سر گشتگی نفس نافرمان
مهار مناسبت پروی امثال و اقران کسسته از قطار انها جنس سر بجهای خود سری و خود رائی
نگذارند که بند عرض عبد العزیز را که از ضعفا، ملوک بلغت هوشیدی و حسن سلوک امتیاز تمام
داشت او را بسرقا بود انگشتری تمام کرد که نگین از ابهزار و نیار که گنجنا صد و سی تومان ایران
کا باشد خرید بود و چون خبر مدینه رسید نامه نوشت که ان انگشتر را بفروش هم از درم پیشه ابان
رعایه کن و درین از فقره انگشتری بیاندوزان نقش کن که رحم الله امرا عرف قدره یعنی
کند خدا بیامرزد مرد را که قدر خود شناسد و از حد خود تجاوز نماید و دیگر از جمله لباسها نا که بطراز
شریعت معطرند و در این وقت ارائی عرضی مجرد نیست جامه ایست که باعث ان نامه در خور نظر ناهر نشیند
چنین صورت پاکیزه و طاهر باشد بلکه بال حرام خرده و از مال کسان بریده شده باشد و آب
چنین که نا پاره پوش بدست ستم گرفته و از انواع نشسها دران نامند پرده و تا رهم بافته باشد و در
نزد اهل بصیرت چون لباس کنه پر شش مرده و دلان مرض هیولت و جامه که در دامن برکت حرمت
آلوده و گرد پیش در دست هزار گونه شبهه بوده باشد ان در نظر پاک دامنان کثف عورت قبیح و نار
واقعای آتی که قشر از دو که پرده نرا بر مزد گرد شده باشد و در نظم سر خیلان تقوی پیش سرزنش
و جامه نگارینه با گنجزن دل محرز و آب و رنگ تر و تر و در دیده مردان خدا الله عرضی زیبا نماید
قبا نا و پر بسزن کز بدن کردن و لها و خشه شود و نا بر انتده جامه که از پا انداز ی باشد قبض
اندر خشه کرد و چه پوری اگر این قوم شوخ و خشک چنانکه و رباب آب و رنگ جاه سایی اندر
حیث و رابت آن تیز بی بود و در این همه سعی و تلاش که در خور عرض و فضائل نباشد صد یک
ان و ریا نا بینی نمیشود ایکاش دیده بصیرت این جمع لاهی بسیرت آگاهی ریش شدی تا
چنانکه نفاست ظاهری پسندند بکیاست و باطن را نیز دیده وری و پچکنی و کثافت صوری تن در
داده و دامن رفت از آلایش معنوی بر چیده ندی و دیده روشنی بکی پراکنده نرنده نا زیر عنا

ژنده گفت این جامه سخت ظلمانست گفت هست آری من چنین دانست چون بگویم جوابم تمام
این جامه نا باید بنا شد هم بر این هست باک و ملال و شکی بر وی حرام و پلید نگین هر دو
چون نمازی در ان حلال بود ان نماز بهشت جلال بود و در شهرت می است چه ایمان ظرف
خود مصحبت غفلت پشگان پا آورد و عمر عزیز ا مانند عود و شعله او از دود و سر در سر خلق پر شک
زدن کردش جام و بدء الا بالتکلیف سا فی سعادت فشا، باقی را بیاشا هستی فرشتگان بدان ابلیس
سه چشمه زلال تحقیق تشاک الله و ایانا بتوفیق الموفق که آدمی بدنا با بلیغ را همیشه در کرکر شکوفی
نشستن در آسیا نا و آمرزش با الجمله بر دریای علق لبستن منکر نگه تعقد راست چه هر کس در انتوشی
و سعا با عوان و انصار فتاح و در و اختلاط با جمعی از عوام و خواص نا باید و با همه چیت لیکن عاقل
با فرقت رهنمونند صاحب با کیاست باید که نظر تحقیق و تدبر گزیده از گانه انام فرهنی و از فرقه گان
دعام جنبش دفتیار کند که مصاحبتش سبب بقطع سرایه عمر با بدل و اشته نفیش باعث پشیمانی و بر کاه
بندای عزوجل نگردد و بلکه بکین مرافقت و فیض مصاحبت در اصلاح این کس ساعی و زبان حالش
نفس سرهوا را از تجربه گراهی بیشه و راه گاهی و اعی باشد از هر دم و بدء جنبش و نر چنین انقر نشو نهم
سید الانام صلی الله علیه و آله منقولست که

حاصل معنی انکه حواریون و خواص حضرت عیسی علیه السلام بو زند با حضرت گفتند که یا روح الله
با کرم نشینی کنیم فرمود کسی که بدن او وی حفظ او ضایع و خطر از خدا بیاد شما اندازد و کفتار
او بر علم و در انش شما افزاید و کردار او شما را بخوف ترغیب نماید و نیز از این باب سر بریست

ظاهر معنی انکه همنشین صلح با مانند عطا را راست اگر از عطا خود تر نمیدهد از بی راست او پیشه تر همصر
میشوی و همنشین بد مانند صاحب گوره است چون حدار و صفار و امثال ایشان اگر از شراره آتش خود

ثمره آن فضائل دنیوی است که در بدء حال بدان مشغول شود و بعد از ان بمعالی امور دینی پردازد
و از ان جمله است که در بدء حال بدان مشغول شود و بعد از ان بمعالی امور دینی پردازد
و از ان جمله است که در بدء حال بدان مشغول شود و بعد از ان بمعالی امور دینی پردازد
و از ان جمله است که در بدء حال بدان مشغول شود و بعد از ان بمعالی امور دینی پردازد

فرقه متقادت آثار بسعادت رسانیدن این طایفه بسعادت ضایع روزگار را تا تفصیل
ان پرسیده نماید که چند مقدمات که اطلب بر مقدمات دارم بدیسیر ترتیب یابد و که در تشکل
کلام هر یک به تنهائی سبب اجتناب از ان قوم بسعادت تواند گردید اول هر زده گوئی و بیهوده
حقیری که سیلاب خانه دل و دین و اشش زمن و وقار و تمکین است و بنده بان از فضیلت
خانه بیش که حصار عافیت دین و دنیا است محروم میشود و بصورت مرگ دل که اعظم مصیبت است مبتلا میگردد زنده نظر است دل نامرد سخن لب بسته ام پیش ما آواز ده مرگ دست آواز ما نخواهد
خواشانه بسیر باید و صایا بقطع من قول الا لدیه رقیب عتید حاصل معنی انکه مردن نمیکند
آدمی از دو دامن خود هیچ سخن یعنی بهیچ سخن نگاه نکند مگر انکه نرد از باز از قول نکند بعبارت دیگر اماده
که ضبط این نماید کو بندد مراد ان دو فرشته اند که بر یمین و یسار ادمی جایی از زند و اقوال و افعال
کرده و فرقه فرود نگذارند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
روایت کرده که

بدرستیکه فرمین دو فرشته بر دو زبان بنی ادم است زبان قلم
قلم ایشان است و آب دهن قرداد ایشان است و خود بدی بمنوی بر انچه بکار خود بی آید یعنی یا حفظ
میکنند انچه بکار خود می آید و شرم میدارند و نمی نویسند از ایشان انچه مضرت ادمی بر بن العابدین در ایشان
منقول است که

یعنی کودکان آدمی شرف بمنود بروزه بر اعضای او و بگوید بیگانه مصیبت گردید
میگویند که مصیبت گردیم خود یا کودکان ما بگذاری یعنی حال ما خوش است اگر از جانب تو بجانا خوشی نیا
واسیبی نرسد زبان لیسار سر ساعد دی وارث زبان سر راعد دی خانه زاد است عدد روی خانه
خود نگرد و نوازخصم بردن بر نهم گرده نشد خاموش کیک کو بساری از ان شد بلبل بیکار
اگر طفلی زبان بی بات در کام نخورد از قرص مبیند نوام خموشی پرده پوش را در بشه
نافتد سخن غماز باشد شاه سن اصحاب یه زیور بیت چشم اهل نظر نباید جز خرد خوبرا نمود بر پهلو

فرقی در

بدرستیکه فرمین دو فرشته بر دو زبان بنی ادم است زبان قلم
قلم ایشان است و آب دهن قرداد ایشان است و خود بدی بمنوی بر انچه بکار خود می آید یعنی یا حفظ
میکنند انچه بکار خود می آید و شرم میدارند و نمی نویسند از ایشان انچه مضرت ادمی بر بن العابدین در ایشان
منقول است که

یعنی کودکان آدمی شرف بمنود بروزه بر اعضای او و بگوید بیگانه مصیبت گردید
میگویند که مصیبت گردیم خود یا کودکان ما بگذاری یعنی حال ما خوش است اگر از جانب تو بجانا خوشی نیا
واسیبی نرسد زبان لیسار سر ساعد دی وارث زبان سر راعد دی خانه زاد است عدد روی خانه
خود نگرد و نوازخصم بردن بر نهم گرده نشد خاموش کیک کو بساری از ان شد بلبل بیکار
اگر طفلی زبان بی بات در کام نخورد از قرص مبیند نوام خموشی پرده پوش را در بشه
نافتد سخن غماز باشد شاه سن اصحاب یه زیور بیت چشم اهل نظر نباید جز خرد خوبرا نمود بر پهلو

نیز بر بین در یک شما یا ارباب فنون تفاوت راه از شاه بدوزا جمله فرا یاد خاطر نشین نفت نماید است که هر یک
از انها نیز منقسم بچند بن فایده است اهل بینش بعاد قبت بر بن نفت نماید و بدام نفسی است با تبس بزیور بای گزاف
بهاسیم مبنی است بخیل که حکومت بسلطنت نجاه رام حصاریست با احتیاج گرانت و بسیاه خوانگه
دو همه از شهوت بکاره و عقد خواهی دیرسان مستغنی میدارد و بشکم انگه گرام الکاتبین بار بخ نوشتن فر
خرفات فحش بهشم رده نرشتنها و بصیرت و خازن کنج خانه قلب از خضرت بهتر عالم صلی الله علیه و آله که
منقولست

حاصل معنی انکه خرشا حال
کسی که خرج کست زیاده بهای مال خود را و کاهد و از زیاده بهای زبان خود را و میرانست که
یعنی کسیکه نفقه کند در زبان و شکم و فرج خود را و اصلاح نفت شد چهار دشمن
یک دشمن زبان او را و شما ضبط کرده اند که الحق هر یک بسکانه که مرتبت بعالی جانها رسیده اند
بدیه تری و کرش هر بش بارانش نسبت بیگانه که برگز بیکان نشتم از زبانه نگفته ام و بسی گفته که از پشیمانی
ان در خاک و خون خفته ام دیگری گفته قدرت من زیاد گفته بیشتر است از گفته انچه گفته ام می توانم گفت
و انچه گفته ام و دیگری خوانم نخفت و دیگری گفته بشنا نگفتن سخت تر باشد از پشت نا نخفتن دیگری گفته
که هر حرف بزبان من جنبه دست تصرف را جنبانیده و هر حرف که نگفته ام مالک او یم خواهم گفت صحیح
این نکات جز حضرت سید کائنات است ص که در حضرت معراج در بعضی ذکر میکند بی که در ان شب دانسته کرده
بوده فرموده اند که سوراخی دیدم که کاوی بزرگ از انجا بیرون آمده میخواست باز گیای خود در رود
و نتوانست گفتم انچه بیرون امد چیست گفتند این مثال مروی است که سخن بزرگ از دهان بیرون اندازد
و نتواند

خدم تجسس و تفتیش نمودن و در صدد کشف و افتضاح من و بناموس فتنه گری و سخن چینی خاطر مرا دارد این
دین و دنیا را ضمن او غیبت ارباب است زیرا غیبت یعنی چه کسی گردن بجز ناکه گران کس
شنود از آنرو شنود و این صفت چیزیست نایسند که در بین مردم کار اهل پاکدامنی و فضل مجلس هنرمندان
گردیده در میان اهل ایمان و بهر جمع و قران بنزله خوران گرسنه میباشد

حاصل یعنی قول بعضی از ایشان که باید غیبت کنند و بعضی شما یعنی را آیا درست میدارد جواب ایشان آنستا نیکه
خورد گوشت برادر خود را در حالتیکه مرده باشد آگوشت یا ان برادر یعنی غیبت کردن اند گوشت
برادر مرده خود مزه دوست دارد جواب بسیطی بنویل اصلی آنست که

یعنی کسیکه غیبت کند مردی یا زنی مسلمان را چون نگه خدا بتعالی نماز و روزه او را چهل شبانروز رد میکند مگر آنکه
آنکسیکه غیبت کرده او را راضی کند و هم از آنحضرت ص منقولست که

یعنی خدا رحمت میفرستد بر غیبت کننده تا وقتیکه غیبت شده تحت دراست از زنا نمیرد که مرد زنا میکند و بعد از
توبه میکند خدا بتعالی توبه او را قبول میکند و غیبت کننده نمی آمرزد تا آن کس که غیبت او کرده او را حلال
کند و هم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که

یعنی کسیکه غیبت کند مرده مسلمان را مانند زنده او باطل میشود و خیری او نمی شکند و میباید روز قیامت بگوشت
مردار جایی که آبدار و ناخن برنا که نزار چربی مردار که اهل محشر از دیدن ان بوی از نعوش آن مردار متاذی
گردند و نیز از جهان هرای شیخ آن الله بی اسی عجل و صدر نشین اهل مکان قاب قوسین
او ادنی صلی الله علیه و آله منقولست صدیقی که حاصل مضمون ان این است که شب معراج که مرا بآسمان
بردند مردمی دیدم که ریشهای خود را بناخن خود میخراشیدند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایشان

چه کسانند گفت ان کسانند که غیبت مردم میکنند و هم از اینجانب سه روایت مضمونا که خلاصه ان اینست
که در روز قیامت بنده را جای آورند در پیش خدا بتعالی یعنی در موقف خطاب آلهی و امید آرند و بنامه
عملش با وجب پنداشت نظر در نامه خود کرده حسنات خود را که در دنیا کرده می پندارد میگوید الهی این
نامه عمل من نیست به طاعت خود را در این نمی بینم میگویند در جواب او که

یعنی بدرستیکه پروردگار تو غلط نمیکند و فراموش
پرور دراصحیت علی ترتیب غیبت کردن مردمان باطل نشد بعد از ان دیگر بدی آورند نامه عملش
را سیاه بینند طاعات سبب بار دوزخ می پندارد میگوید الهی این نامه عمل من نیست به این طاعاتی که
در این نامه ثبت شده و من کرده ام میگوید که فلان کس غیبت کرد پس حسنات او بمن داده شد
گوید شقی غیبت یکی را کرده بود چون خیر زاهد رسید یا بقی یا شقاوای از فرشتاده در قعر دوزخ
گوشت و خون که خوشتان خورد را برای من بدیه کرده خواستم که فلانی احسان نکو نکرده چیزی که باید بدوزخ
باریکند مقدور چون مصدر آخرابی داشت عرب از زبانهای زمان و لسانهای عجم که با کمال فصل و غیبت
یعنی همت که از عظم و بیماری عالمها بیمار شدند از غیبت در هیچ عصری نبود کرد و چون دیدند که از گفته
و از اندیشه گذشت جوانمردی از جوانان عرب شان که نشانه آفت چگونه از طاعات حسنات خود
گم مزرع زندگانی برسر مایه سعادت ابدی یافته است مفت و رایگان میکنند زند و کسی عمر عزیز
گران بهارا بیاد و دستی فضیلتی فهم هرزه در از قفو حسنات تهی ساخته بتوزر بار قیامت
متاع حسرت و ندامت مجرد یکی از ارباب هوش پرسید که یکی از دشمنان ربه جوانان خود را
غیبت کرده بود از روی نصیحت و نیکخواهی خطاب کرده گفت که ای مسکین در راه دین بجای خود
بدوستان گل کرده بر سر گلدسته بیمار از زیدی و در بغل آخرت خود بدشمنان صفایقه نگرده چون خود
سیاه روز نه بینی عقلا دوران کل معذورت نمیدارند و باین جود و ستمای از جمله گرانجانه نشمارند مخفی
نماند که چنانکه غیبت کردن غیر اینجا بشمار و از مرتفع خود بجان کرده اند در آنجا شرمندگی و مذمت
شنیدن ان بتر حرام و نامشروع است چنانکه سر انگشت زبان از بهر شهد غیبت مردمان

نقصانی

بخاطر شیخ بهشتی رحمه الله رسید که روزی با یکی از یاران گفت که هرا
و یکی از یاران نشانه میکنی
که خود بصید شان آورده نپنداری و اگر هیچ نباشد همین عیب تر است که او فات شریف را بر یاران
مهربانه و دلسل رود و قبول این دران دری بازداری و عمر دراز را چون گرگان بر دراز خرابی
کسان ضایع پسندیده عیب چو نزا با هنر خود دلی بیداری و نقص حفظ الغیب و احتراز از بد گوئه و عیب جوئی یاران سمع
و دیدهای نگاهداری و بهمه حال است که دیده تفحص و تفتیش از نیک و بد عالم بر پوشیده و کند و مصلح حال
خویش پرداز دنیای و دست تعرض از گریبان اهل خلایق کوتاه کرده و آینه ذات خود را
بصیقل مجاهدات از زنگ عیوب مجلی و مصفی سازد یا
باش و آماده بکیان و دشمن باش و از مردمان بدور و از قوال
و افعال هر کس اجتماعهای بد جمل فرمودن و عیوب خود نیا یعنی مراد است از بد بردن و این
معنی را زیرکی دعوت فهم خود و شمردن نشان بد ذاتی و بد طینتی است و بدلیل بزرگ نقص
پیشه یان سیرة اهل اعتبار اجتناب این طریقه ناصواب واجب و لازم است هر متقی را
فظهیر و امین وجود از لوث این صفت نامحمود فرض و متحتم

حاصل یعنی سزا بایه بقول مفسرین آنرا که بنکیا ایمان آورده اید اجتناب کنید
و ترک نمایید بسیاری از ظن گفته اند مراد ظن بدات و وحی برا و ان مومن بدیستکه
بعضی ظن گناه است و تفتیش کشف امور برا گر بر شما مخفی باشد از جمله سبب و سلامت مردمان
و از مرتکب جرایم بعضی حضرت سید المرسلین ص منهی فرموده است

یعنی بدرستیکه خدا بتعالی حرام ساخته است از مسلمانان خون و عرض او را
و اینکه گمان بد در حق او برده شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
یعنی هرگز
نخست کند و گمان بد بمسلمی بر برادر مومن خود که در وی نباشد یکباره از ایمان در و بیش

نباید بدآلود خشه گرش را نیز از نطرق این مرتع خانات باطل و بهتان پهوده لاطایل گاه نقش
بیاید نمود چنانکه از حضرت سید الانام علیه و آله افضل الصلوة و السلام مرویست که

یعنی شرم دارید
از شبهای خود را از شنیدن غیبت که بدرستیکه گوینده و شنونده هر دو در گناه شریکند و از
غیبت یعنی شنونده ثبت یاد از
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
دو غیبت کننده و ناشنونده نزدیکی که بدیشی در خواب دیدم که شخصی مرده نزد من آورده گفت بخور گفتم
چون مرده را گویم گفت جیفه ناگه غیبت فلانا میکردی گفتم گیدا کمن نام او را بخیر و شر نبردم گفت غیبت
او را بآستی میکردی و بان راضی بودی گوینده ان بزرگ بعد از این واقعه کمتر کسی را گذاشت که
در حضور او غیبت کند تا وقتی که وفات نمود خواب از این قبیل روایه در بعد از وفات او دیدند
غیبت پیش از ان و اندازه است که خانه بیان از مقتضای ان بیشتر باشد و قطع نظر از ان بسیار مقال
عاقب شوری ظاهر و معلوم است که فتنی عالم همه آشوب جوی و یکدیگر را بمین و بغیبت امور و
مهمات از بادی باهم نا چار و ناگزیر دین یعنی با تشدید سیاست و متی و داد و دانگ بدرستی
صورت نمی بندد و در سستی و مجت بهم اعانت شیوه حفظ الغیب و احتراز از بد گوئه و عیب جوئی یاران سمع
و دیدهای نگهبان می پرهند و بگوشهای دل و بینهای این صفت سخن زیرزبر دانش بغض و کینها را گذاران
سینهها روشن بشعله و بیرکه و بلی مرخط بندیا گرد و بین سبب از هم دریده است و بسیار ابواب آشنائی که
از این اقتراف بر گردد و درت گردد و بس یاران جانی گردانش دور و رو زبانی رشته الفت بریده از هم گسسته اند
و بسا دوستان قدیمی گوشهای دور و رو باهم گردد و مگر عداوت یکدیگر گسسته الی الاصل این خوی بدرشت بیندید
دوستان را دشمن میسازد و دشمن نزدیک را دشمن تر و هر گاه تو دیدان گرفتاری تر تو خواهند گفت چنانکه گوئه
غیبت ایشان می پرسی ایشان غیبت تو نخواهند گفت پس از الفقه عیب گرفتاگان نزد اخلق خود را رسوا مکن
و شیع زبان بدگویان را خلق و بر خود و اخلق است مرد عاقبت اندیش باید حفظ ناموس خویش نماید
و بکلیه زبان و از بی فضل و بیان بلبته مردمان را بر خود نگشاید عیب نوخواهی که بیقصد عیب او مگو

که دو قبل نقدیس یکدیگر لیتحاک القوم ذیل له وقول له عاصمه یعنی اینکه رای آنحضرت
کرخن کنند و دروغ گویند تا گناه راح بنداز بان ساخران را و ای او را و ای او را مخفی نماند که در چند موضع
از نکاح که کذب را مجوز داشته اند و ضرورت شرعی که در اول این مبحث قید شده عبارت از
انحصار است یعنی اگر طالبی او مقام آزار در صدد اضرار این کس مشغل باشد و کو نه خاطر ایشان خود رستم
خورشد در نوقت خلاص و رهنی مرزبان را نده و کربان خویش را از چنگ بیداد ان بدر اندیشش را نماند
مغموم گرداند یعنی اگر میان دو کس مشغله نیره و فتنه و شور و غلط شان باشش کینه نگذر
تا فتنه باشد سخن دروغی که به وسیب ان سخن دو کس غیر شان نزاع از غبار گرفته هم شوید یعنی در وقت جنگ و
رجوال و اختلال یزان حرب و قتال که هر یکی با دیگری آشتی ایشان را کرده یک دیگر تهنا از پنجه
کینه ها برسر آمده باشد بمقتضای الوب خدعه گری بازو در بسیله کند دروغی خصم را بر راست را
مغلوب و زبردست خود سازد و دیگر آنکه کسی کعب اقتضای زوجه با اهل و کس ان خود و عده کند
که فلان چیز از برای شما خواهم آورد یا امثال ان و قصد و فا بان نداشته باشد مصداق آنچه
جمت و کر یافت در حدیث است که از امام سخن ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام مأثور و یکی در
جامع الاخبار و دیگری در کافی مذکور است اما اول آنکه فرموده که

یعنی دروغ مذموم است مگر در دو چیز یکی دروغ
شر خلمان و دیگر اصلاح میان مردمان دویم آنکه فرموده که

حاصل معنی آنکه هر دروغی که بیش راه دروغ
نیاست از ان خواهد رسید و سبب ان از عقاب مبرد و عقاب خواهد گردید مگر دروغ در
موضع یکی مردی که در حرب از روی کید و خدعه دروغی گوید پس ان در وغ ناچار و نکیزه یا مردی
که اصلح کند میان دو کس و بهر کسی که از ایشان ملاقات کند سخنی بدروغ گوید و مقصودش

از ان اصلح باشد یا مردی که وعده کند با هش چیزی و از راه انجام ان اندیشه
باشد و اما آخر او نخست که بدترین اقسام دروغست و مذمتش ان همین بس که از حضرت
ابا عبد الله علیه السلام مرویست که من تعمد کذبة لیصلح بها بین اثنین فلیس فی شیء من الشر خیر
یعنی حق سبحانه و تعالی یکی که دروغ گوید تا میان دو کس را اصلاح دهد ایمان بچیزی که در و نباشد
نرسیده گند او را در هیچ خیر نصیب خیال نکند که آخرت فرخنده و مذکر چرک و خیر نصیب گردیده باید
از زجهای زنیه و اعظم افتراء بخدا و رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
چنانکه شیوه کاران عالم فاعده و رشان بازار شده و در ساعت که در وقت سؤال میان
شریعه که گفتگوی احکام و ضیه از قرار اصل خود کردن عار نداشته با نام و مقام افترا داده و در
در عی آینده دیده وری دانش و کمال بهت بر غریب عوام و جهال متصور ساخته زبان هر زه گرد
بهتان و دروغ را در مجال طویل شهرت و کرش فضیلت شناخته از مضمون آیه و من لم یحکم بما انزل الله
فاولئک هم الکافرون آنه نیشنیده اند از خوف ارتکاب ان اعراض نمایند و از حضرت امام همام ابی عبد الله ما ثورات الکذب علی
و علی رسوله من الکبائر یعنی دروغ بخدا و رسول از همه گناهان کبیره بزرگتر است و در حدیث
کوتاه حضرت الخوف کشکری است یعنی چون او ملازم گردد که او مقویست از حضرت فرموده که انا ذوک
الذین یکرک الکذب یعنی ما و رسول او یعنی این دست و چنین نیست که حالیکه معذرت ان کسیست که
و بخدا قسم در دروغ برخدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ما سخن چینی و بهم انداختن یاران و را
دران دینی در گرده طلبان صفدان و قیمت او ست که از دیر باز ما یکی از جمله طلبت اولیای صادقست
بنده را از چه ظاهر است که سنگ برداشت که نه مردم فرخنده فرض آسایش لبسته دروغ و لهو و باران
از هم رمانیدن و برشته سخن از هم چون چه گمان کردش کن و در یار تم خانه کرده از زیر جانب سر هم
رسانیدن در بار نخستین غبار کینه میان دو صاحب دیرینه نشاندن کو یا در تنگ پر پروبال و در
رسانیدن اخبار ناخوش و انگیزه و یا در عزت شاطری اهمیس اختیار نمودن نکار مردم خوش ذات

که در میان دو سخن چنان سخن کوی که اگر دوست کردند بشرمنده و خجل نشیند میان دو کس جنگ
چون آتش است سخن چین بدخت هیزم کش است کفته اند میان دان نوش دکر باره دل دیای آزار
میان کرکنجشک نیان میان دو سخن کشش آزر سخن نا نقل ست خود و میان سرسخن و اما سخنه را ستوار
باقی خدا نوردن و در مقام اثبات و استشهاد نمونه ان بودن و تصریح با یکه به هم دو خاطر بیچاره آزار ان
و جمارت با شارت هر لحظه دل پیشین بدرد آورد ان و بهر شش کرند که بستم ظلمی هر نفس بکی خشم و
کشک میان پهلو را هر ساعت شیشه دیا شکستن و در بندی سلسله بات شک کلمات شکنجه ایراد کلمات
بیاد دران و این شیوه را مرشش تحقیق دانا شمرده بشوخ طبعی بطیفه کو یا نام نهادن چنانکه طور ایجاز
زبان و زبردستی در کمال کلمات این دو کلمه بلکه کو یا شان سخنور دران مشکل که باشد شرم و حیا و بلکه
خشت و قوی صبح فرخنده مذاق دین قوم یا باک باچندین دعوی شعور و ادراک آداب شرع و
دین و احکام قرآن و احادیث ائمه طاهرین را در بنا فته و دست از پیشه و زندگانی کشف و
دانسته تقلیدات و تخیلات نهره شکاف کتاب بدخت یا بند که بشمره بدر فرض اول سخن فهمیده کو
که یا معنی ذا متصور است در بقدیر یا نا و معنای مسما نا یا معرفت زنا معقول قال الله تعالی یا
بعضی از متصورین گفته اند که
دل کلو غداوت و بهتر یعنی قیمت و لئم طعن در حضور یعنی و ایی بر هر غیبت کننده و در خفیه را و طعن
زننده در حضور را و بعضی نکفته اند که دل نام در کیست از در کات جهنم یا نام چاهی است
دران یعنی ان درک یا چاه از برای کسانیست که بصفات مذکوره متصف باشد و در ثمره
مجرات فرموده

مفسرین سبب نزول صدر این آیه و حاصل معنی از را چنین گفته اند که ثابت بن قیس بن شماس
هر کاه به مجلس سامی شرف نامس صلی الله علیه و آله شرف کشتی صبح به آواز از خود را از خانه کرانه کوش
نزدیک آنحضرت جایی دلو نزدیکی که کلام او را غریب فرا نشنید پرسید زنی به صحبت آمد و چنان که

که مردمان بگریخت از نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شد. چون بگریخت گذارده مردمان از نماز
فارغ شده بودند نماز را از نو قضا کرد بدانسان هریک بجای خود قرار گرفته بودند بابت ابعد از نماز
برخاست با مردمان می نماز و بمعرفت نمازی پی رسیدند بیان او و حضرت هیچ یک کس پیش نبود
دویر گفت دور شو جای مرا من گذارم و گفت اصحت فجلسا فاجلس یعنی بجا که داری بنشین
وی بنشکین شده جای نشست و چون روز روشن تر شد ثابت و دران سرد دیگر است گفت کیستی
گفت فلان ثابت گفت بگو فلان بن فلانه و این سخن را از باب کنایه و طعن گفت چه مادر انقص
در زمان جاهلیت بزنا و فجور شهره و اشتهار داشت امروز در شنیدن ان تعریض و سرزنش خجل گشته سر
بزیر انداخت خدایتعالی ان گفتگو را از او پسندید این آیه فرستاد و بعضی گفته اند که چون از نجی
نعیم بدرستان خبر ابی صحابه چون عمار و جناب هاشم و سلمان و صهیب و ابوذر رحمة الله رسیدند بگریستند
حق تعالی اثنا زان ناخوشی منع کرد و نبی فرمود که ای اکبک نابکه ایمان آورده
اید باید که تمسخر و استهزا نکنید. لعیب کردن نبی دیگر شاید که باشد. ان کرده استهزا کرده شده
و بهتر از استهزا کنند گان الی ماشاء الله اطلاع ندارند مگر بر ظاهر احوال و از بواطن
امور چیزی نه ممکن است که قومی که بحسب ظاهر حقیر مینمایند نزد حضرت عزت و قدر و رتبه چند و باقدر
و بزرگوار باشند و اوصاف درجات بلند باشند چه بسا باشد کرامت و اعتبار در حضرت
آفریدگار بتقوی و حسنات است نه بکثرت مال و ثروت اینجا تن ضعیف و دل خسته محتقند کس
عاشقی بحقرت باز نگیرند. پس بسا باشد که بخیال حقارت بهم نگرند و بحرمت اهانت روا ندارند
پرده عزت بگیرند و در شان نزول تنزل آیه فرستاده اند که رزی ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم
عهما آزاری بزبان بسته و گرنه از اول قضا آورده بود عایشه لعنه الله علیها زبان بنفرین گشوده
با جمله علیه گفت که گرنشه آزاری که ایمسلمه از قضایی گشته. گر یا زبان سبکی بهم که از
دهن برون کرده و بعضی گفته اند که چون زنان ام سلمه را بگوناهی قامت سرزنش و استهزا
میکردند بهر تقدیر حق تعالی فرموده که باید مسخره و استهزا کنند بعضی زنان نسبت بزنان دیگر

شاید که باشند ازان زنان مسخره کرده شده. و بهتر از زنان مسخره کنند و نیز نقل کرده اند که صفیه عموم محترم حضرت پیغمبر جمیع الله علیه و آله نزدان سرور آمده شکایت نمود که زنان
تو مرا عیب میکنند. و میگویند ای یهودیه بخت بهودیان جناب صلی الله علیه فرمود که چرا نمیگویی
پدرم هرون و عمم موسی و شوهرم محمد رسول الله خدایتعالی ایشان را ستوده فرموده
که طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را یعنی اهل ایمان را که نفسهای شما نیز و بسیب
قرابند بگدیگر. یا بلقبهای بد نخوانید یکدیگر را بلقبهای بد نخوانید مثل اینکه تو که زاده
اسلام در آمده باشد او را بهودی یا نصرانی یا کبر و فخر ساخطاب نماید چنانکه بصفیه میگویند
و گفته اند که صفیه یکبره که در قرص خرمایی خورد یل که یاموی بیگانه مالی بذا الکلب لا یفارقنا
صفیه را گفتند که تو دختر لاوی و پیغمبر زاده و عم تو پیغمبر و شوهر تو پیغمبر عبارت است ازین سبی که ازو میبالی
باشد و گفته اند عبارت است از نشنیدن تعمدیه آورده اند که لفمان غلام سیاهی بود و بسیار
کنده دانست شغلی میکرد و خندیدند لفمان فرمود که چرا میخندید سیاه هم ممکن شاید که دلم سفید باشد
و بر لب کنده ام. منکر بشخص ما نگرید منگرید و از خواجه هر دو سر انجام حضرت تمام دانایی ۳ مادر است
حاصل معنی آنکه فرموده است

قضایی خداوند تعالی که کسیکه با ملت بخفت رساند. بدو نبی از دوستان من بسیار
تحقیق که قیامت که در رکعتین محاربه و مقام جنگ باشد. با من و از حضرت ایشان عبدالله
علیه السلام مروی است که کسیکه تغیر کند بر من مسکینی یا غیر مسکینی را بر سبیل سخریه خدایتعالی تغیر کند او را
و خشمناک باشد بر او تا از تغیر خود بر من بر من رجوع کند و توبه نماید و هم از حضرت
یعنی کسی که ملامت و سرزنش کند

منقولست

هر نبی را سرور و نبی ما بعد ما را در دنیا و آخرت و تیز و از اکتساب روا نداشته کرده اند که من شب
معراج بیهشت رفتم لائحه تحتی گریه یعنی کسیکه سرزنش کند نبی را یکجای فرود آخود تیز بگریه افتاده
شود ازین قبیل اخبار و آثار منقض نیی از هنگ حرمت مومنان است در کتب معتبره مصرحا کاشانی

ازان خلق خود خوار خود را بگذارند و نیز بیاسایند و نیز بیاسایند و نیز بیاسایند و نیز بیاسایند
فیاظر و چنان شغلها از گشاد حل عدم بگشاد نیاند و با و شاهزاده قوی ازان شهر و شور
او پیش و سرور نام کرده شده و شاه بیهوده و دستگیری بخ پریشان احوال را بسیگانگی
و رفع حال و تسلیه خاطر ان میدادکه غم از خاطر ات نهاد و خود بجهان و بستور
شوق طبیعان روزگار را بستم ظرفان رود ت آثار و مجلس وی خلق خدت ازدهن بردن
سخنان جان گزا نه و طایفات کلفت آوردیرا که هریک در گریختن و اهلکردن بگذار
گوشه حرمت سرگردان بیچاره گان میدیدند و برای دلگشای خویش اجواب سرور و جزوی
خاطر خود بسته هردم بیشتر بازار ذلتی رو و میدید از ازین دیگر بیزار میکشتند و دین
خوبی بد رفت این قوم چون سراسات بیچاره زشت سیرت و بد کار بودند بد کهر است
که سیرت در مقام امانت و لیاقت نبود به ما مومنان طریق سخریه را بسهزا و لوک میکذاشتند
و از جزیکا و حالات بر خلاف آن صفت که خود بیا بات بطریق لعنت ابدی بی افزر شده
بنا گوا و لوک و حیله که بهمانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود نه از غایت خشت و خاشاک
بعقتضای آنانا نیز شیخ بایده قاز زلات و حیاسات بگانه و اغماض شیر میکشند و از بگذارند اما
و دل آزاری همواره بجار حال و لحم رزق خاطر و اشرف ان تر زیده عالمی بیشتند و شنیدند
که زبان میکران با پاز ان نا پاک تجاوز نمیکرد و دامان پسهز جال بشکاری گرد با ران
اجال آلایش نمی پذیرد و در کافی از حضرت ابا عبدالله الصادق علیه السلام مروی است روایتی که حاصل آن این است
که حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله در مسجد قوم نزول جلالی فرود بر دانست مشرکان بیشمار
نا قه بر دانه شده و جاهلیان کلفت را بنای انگوده ساخته دران مهر سپهر تیز گرد بی از
امانت و خواری آزرده خاطر گشته نزد ابو طالب رفت و گفت یا عم

چگونه نبی من قدر و منزلت مرا در میان شما ابو طالب گفت تو ما دراک یا بن اخی شکی نیست
یا بن اخی آزرده دیگر جاهلیان پیرهن برادر من دختر ابو طالب را ازان واقعه خبر دادند

ابوطالب شمره را طلبید و بشمر برگفت و خمر را کفت میشه را برداریس مستوجه
العقوم شمر کین که امانت رسانیده برو و نامه پیغمبر صلی الله علیه همراه او بود ازان
برگرد خانه کعبه بود و مدتی از ان ابوطالب را دید ندا از دریای او ناگاه غضب بر یاقت پس شمره
را گفت که این شمشیر را ببرد و نهای ایشان بال فرود آید ضرب فرموده ان ببرد و نهای شمشیر کان بدفعال
مالید بعد از ان ابوطالب ملتفت الخفرت شده کفت باین اخی بذا حسبک و تنابعنی ای پسر
برادر من خرت قدره و شرفت تو در میان ما و در کشف الغمه مذکور است که روزی هروق از شیعین
طبقی سرکین کرفته بود بخانه ابوطالب برد و کفت عمو جان این خرما را که از نخلستان آل فاطم
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرستاده و غرض ان شی ابتر استهزا و استخفاف ان سرور بود چون خادم
انطبق را آورده سرپوش انرا برداشت تمام انرا پاکیزه شده بود الخضرت ازان تناول فرمود
و بقایای که آورده بود خود را بشد و بقیه را نزد زنان همسایه خود فرستاد و چون نزد همسایه ان آورده بشمشیر
اکبر بر زد شد و دهن نهاد و چنان زرد دهن وی سرکین کرده بود و هم در ان کتاب آورده که شیعه
بندادی مزد و شغل جباسی لعنت الله علیه مدتی حقه بازی میکرد و در ان فن چنان ماهر بود که مثل او
ندیده بودند مامون ملعون شقی اراده کرد که با حضرت امام علی نقی علیه السلام بعضی بازده ان چنین
کرامت را خجل و شرمنده بسازد و سرتکل او بکار کفت اکر این کار کنی هزار دینار را جایزه دهم شعبده
نادان چند سنگ نقلی چنان نداشته باشد پخته مهیا سازند و چون خون کنندان بطن نار را تیز آورند
و هر دو در جوی حضرت امام علیه السلام بجای دیکر بعد از ان قبه متعلقات چون الخضرت شرف حضور را
زنانه داشته خواه و باشی که از ان صورت تیز تفنگ کرده بود و مدتی نشد ان بازیکر آمد و بر جوی بای بشت
نشست حضرت امام علیه السلام دست بجانب یکی از ان نانها دراز کردان نانها در از کردان نان پاک بعینه باشته ان
نانرا برداشت و او و همچنین سه مرتبه ان کار کرد و اهل مجلس مرخص شدند ان وقت قلم علوخان
محمد جلال بر ظلم قهر حضرت ذوالجلال دست بران صورت تیز زده فرمود که کمر او را الخضرت
شیر بی شده و نرباش بر جست دان بدبخت را فرو برده بجای خود معاودت نمود الفوم

پادر معاودت از رودبار این خرق عادت جریان کشته و الخضرت بر ترازان بیش برخواست
مهتر کل بدستکال زبان کشوان کشوده کفت بخواهم که فیشی و دفوز را باز او بری الخضرت
فرمود که بخدا قسم که ان مرد و بعد از ین رو بدد کنواه شده تا مسقط نمی سیاری و شمشیران
خدا را باز کشته خدا این سخن کفته از تزد او بیرون رفت و نفر باز کرد را بعد از ان دیکر
کسی ندید که شبه است باین واقعه انچه در میان حضرت امام جعفر علیه السلام بعضی از اعضاء
و المعونه فرزندان مامون الرشید بعید برفع میرسد و بتفصیل ان فتح صدر بتوی خواهد آمد
در عیون اخبار الرضا مذکور است که جمعی از اهل خراسان از ان استفسار نمودند که چون
مامون ملعون شنوده شاه که بکشتن دو تن از بزرگان اهل بیت حضرت امام رضا علیه السلام را و بیا عهد
خود کرد انیده مدتها بار ان نبارید جمعی از نزدیکان مامون که از رحمت الهی و از خیر کسته
حضرت امام برسته زنده و برکور بودند میکفتند که تا علی بن موسی الرضا علیه السلام زنده و ولیعهد
و یا عهد شده و است خدا تعالی باران را باز داشته یعنی نبارید ان باران از رحمت
او است این سخن جاهلان چون بعرض مامون رسید در رضا طلبی او کران آمد و از ان حضرت استدعای
دعای باران فرمود و مقبول در جه قبول یافته ان سحاب باران حضرت الهی بر فرز پوشته بصحرا
فرستاده و طبق نیز بر رون رفته نظاره میکرد و نماند پس الخضرت بمنبر برآمد و بعد از کذاردن
حمد و ثنای الهی دعا فرمود و ندای حمد و برخی و اویلا بر آورد که بر من ترعظیم بهائی مالا یطیق
راس فرسل حبیث این خرق عادت چنانکه فرمودی و آورده و نفوذ فضل و رحمت تراد و توقع کرده
احسان و نعمت تر این حیات مان ابشا مان ابشا نرا یعنی باران داده و اینجا حت را باران داد و فرمود که مانع
باشد و فیضش بهیچ جا یا بهیچ کس نرسد و بر نیاید و زیان رساننده نباشد و چنان باید که بیشتر
باران ایشان بعد از ان باشد و از آبادی باز کشته بمنازل و آرامکاه خود رسیده باشند راوی
کوید که قسم بخدا نا کهان دیدم که ابری پر تکرک که هرا نه تحقیق که با ران مرده و او را
بهم ماشد و رعد و برق بهم رسانیده و مردمان بحرکت در آمدند و چنان شد که از باران خود را

بکن کرکشته پس حضرت امام علیه السلام فرمودند که بحال خود باشید بعد از یکر دمان کوان
ابر از جای شما نیست از برای اهل فلان شهر است پس ابر کذشت ابر دیکری آمد بر همه
و برق بشتمال داشت و یکبار ده مردمان صوکه فرمودند باز الخضرت فرمود که بحال خود باشید
کوان ابر از برای شما نیست از برای اهل فلان شهر است و بکذشت
و امام علیه السلام فرمود که بحال خود باشید که این ابر از برای فلان شهر است بعد از ان
ابر باز دهم آمده الجناب فرمود ایها الناس این ابر را خدا تعالی برای شما فرستاده
پس شکر کنید الله تعالی را بر تفضیل او که شما فرمود پس بر خیزید و بسوی منزلهای خود آرامکاه های
خود روید که این ابر در بالای سر شما ایستاده است و بر شما نی باز و نا تر از های خود و داخل نشوید
و بعد از ان خواهد آمد بشما از خیر انچه طلبان کرم و بر نزکی الله تعالی باشد و الخضرت از منبر فرود
آمد مردمان باز کشتند ان ابر بیامد تا مردمان بقر های خود رسیدند و بعد از ان باران
سختی بارید و او یها و حوض ها و غدیر های بیابانها پر آب کردید مردمان میکفتند
یعنی کوار ابا و بر فرزندان پیغمبر خدا کرامتهای خدای عز
و جل بعد از ان الخضرت از منزل برآمد و جمعی کثیری از ان خلق همراه شدند و خطبه مشتمل بر مراعظ
و نصایح دلپذیره ادا فرمود و ارض موات و اهای مستعذا زباران استنان ادا فرمود و همچنین
و جمه رعایت و انتصار و یکی از کلام دزبان خاصه سخن پرداز از شهد خطبه و کر مذکوره کامیاب
کردید مقصد بدعای الخضرت خدای نیاز کرد و تضاء علیهم کرد انید برکت را در بلاد و دیکر توان مامون
که بهر ایی و یا عهدی در سر و خارج حضرت امام رضا علیه السلام در سر کرد داشت به مامون لعنت یا اهر
المؤمنین

حاصل یعنی انکه استعاذه میکنم برای از رخدای تعالی که

ترا پاه رسد و نکاه و آزار و فریبکه تابع شریعت و سردمان عالم کرد ند کو از خطا مامون این شرف عظیم و فخر
یعنی خلافت و پادشاهی را از خاندان عباس پر دان کرده بکانه ان بیکانه فرمود تحقیق که امانت کردی بخرج

دهان را دوست نباشد طعام و شراب او مگر زنان چشمه و نیز از انس و ...
این مضمون منقول است که چون بنده چهارم اول از شراب آشامیدن شروع ...
جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل و منکر و نکیر و ... چهارم از ...
هزار شربت و مرتبه چهارم خدا تعالی از او هزار کرور و هم از کتاب رسالت ...
حدیثی مروی است که علامه نقی ان این است که چون روز قیامت شود و ...
غضب که سرش در آسمان هفتم باشد و دمش بر زمین و دانش از مشرق تا مغرب ...
آنکس که باخدا و رسول خدا محاربه کرده است و مرتبه اول نزول فرموده که ...
چهارم از ترک کنند ترکه و در باخوار و شراب خوار فرمود که در مسجد بنشیند ...
صلی الله علیه و آله فرمود است که کسیکه سلام بر شراب خوار یا با او معانقه و مصافحه کند ...
خدای تعالی اهل اورا چهل سال طاعات و عبادات او را از درجه آخرت ...
فرموده که سلام کنید بر هود و فضاری دیدار هم کنید بر شراب خوار و هر که ...
کننده کتاب خدا است چه اگر تصدیق ان میکرد و حرام انرا حرام میدانست ...
که عذاب میکند خدا تعالی شراب خوار را به صد و شصت نوع عذاب و هم فرموده ...
بهتر است از هیکلی شراب خوار و نیز از ان است که در خبر است که یکی ...
عرش شیطان خواهد بود و هم بالجناب باری تعالی خطاب کرده این مضمون ...
با کرم تا که موصوف نشده مرا بکی که در دل او باقی از خوف باشد انه خواهی ...
راهی آدم هر چه بعنی زنان آنرا در زیر قبایت و در زیر شش خدای تعالی ...
خبیث و باشد خدا خبیث است کسیکه خدا خبیث او باشد در آتش خواهد بود و هم از ...
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که بدترین کسیکه در قبر او را وحشت و ...
شهد و زنان کباره و هم فرموده که کتاب ابن لاهیعة الفقیه از حضرت ...
علیه السلام منقول است

حاصل مضمون عجیب ظاهر آنکه شراب خوار اگر چهار روز عبادت کند ...
اگر میرود و خدا و او حاضر شود و اگر گواهی دهد اقامه نکند و اگر خواستگاری زنان از او نکنند ...
زنان با هم بد چه بدتر بیشتر کسیکه دختر خود را بشراب خواره دهد چنان که کشیده باشد و او را بسوی آتش

بجدا از بین قبیل خمار به و آثار سرا نهد بدر ندمت و نکوهش این آب نجس بلید سیار و او ...
کشته و بحروب و نزاع و دشمنی که حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله امر الخ ...
داره آز غایت ظهور و کمال شهرت از مرتبه حصر سایع بذکر و بیان که شته است پس بر ...
و هیچ بیار و مرتب از بدیه بیابد نظر و آیات و اخبار نذکر و ده که از ...
میتا بیش با و خشکور معاد را از بکام جان و از خمار ندامت سفر و خیالت از ...
برجام کیفیت سنی افشانده و فی شراب شهد لذت زندگانی جاوید را بخروش ...
زیر شهد ناخورا و در وسط عقوبت روز خیز نیند از در و خرابی خزانه در کدیه و خانه با ...
لعب کند و بی کم و کیف و قش وقت سنی و رسیدار سرم حق برسی با بر فتح و دولت خود ...
خود را از بند فلاکت بندی خدا پرستان نه مدار د و بر کشیدن بیماله سر گردن خود را از غل ...
قرن فلنها قرار فرقت با لعب بیمار و خرس عبرت بشناب ریا بر فرق خود که از ...
شاهبار رسول را برای شکار بطی فرشاده عالم قدس ماند و از در دیگر کاسب بیخبر ...
تردد و بدست آشنا ندان مستانه باده تحقیق را از دست ساقی توفیق بنگند و ...
هر اجی تمایل نفس نرد و دستمار بر فرازی هوش را با با کانه بیابی قم بنید از رد و ...
هما فکری شراب مذکر و ده از راب غیرت غافل و فرد و می بطل بر نیار د و ...
استطاعت بدیده دیانت آزادی خود را با بکه از کور از نشد که مرا و قیت عقل ...
و قایع مهلی دارد بیستلاب شراب نبه بن نگنه و آنله خانه دل را که انتظار منع ...
ارجعه بنا نهاد و هجرای عالم آب از صفا بیفکند پنجه حراس را بر کوش سبب غیب ...
دامن و مسال سعادت بر زوال بر مدار د و دیل پرس را بهوسکاری کردن بلند بنا ...
واحضار ارادت الهی را از فتور و جمود و نشمار د و کر فضا بکلی منع ...
عصمت و در خود ان شراب و شال ان چون بنکه و بر خود و جسم ان وارد و نیز ...
و جبان تشخیص نیک و بد چهانا بیستی که بر هیز و احتراز از ان آتش عقل سوز ...

شتابزده سر خود مشتعل فی خوشید از نیخ بازی فتنه و فساد این شعله خونریز بدنها و جود ...
وسعت نگاه و در از نیچه عقل اشرف اشیاء و سرمایه تحصیل سعادت دین و دنیا است و از دین فرد ...
از ان از یکا و خود خلقت و الا بی القدر گرمنا تبی از دم شرف و سرا فراز است گم ...
فاجعت فضای جزئیات نفس نزدیک و بین عقل نزدیک و سیاهی تنگ نا و نا ...
انا تا شراب عقل نوشید چنان خوبی باز و را از خلقت عقل متوان نافت که بهر معرفت ...
غلط کند و عقل چیز کجا از متوان یافت هر قرش خبر و سعادت حاضر شود بدلالت عقل بلد متوان گشت و ...
چاهها رسر و رفته تر از خود نصابی را بی عقل متوان گذشت امر ملکت اصلی ...
عقل منظر متوان سرشت و دلایل ترک سر بلندی و در کشور عرف و در چندی خبر بسیه سالاری عقل ...
متوان از فرخت عقل سر مشته تحصیل معارف است بر شمرده او را و ارق کمالات ...
و مفرکتاب و در سنگلاخ فکر حس بر نشت و سر سه و بعد بالصرت زور کردن سر و در نشت و خانه ظرف ...
و بری حصل نشستان بیرنشت و منفع کنجی نه و دولت فایده متوان و فرقش است و ساقی چنین کنجش ...
آبکاه بی معاش است و بیابان مرتع اشتغاش ستر ان خانه دین است و اساس کاخانه یقین و کابی ز ...
محمد و آلش خیر و عزت ابد عبد الله عترت محمد علیه السلام مروی است که

خطبه مبین

عجب ظاهر تر که ستر ان آدمی که بنیان کمالات او بان بر پاست عقل است و از فضل بهم میرسد ...
زیرکا و فهم و بزرطرز و فتنش چهر ما بلغ عقل کامل میشود آدمی و دراه نا نا و دالت پیش و دیده و دل باید ...
کار بسته و راست و تیز در کا فی از راه بر سیم عقل نزکا حضرت خاتم انا نبیا صلی الله علیه و آله منقول است که

یعنی قسمت نکرده اند بندکان چیزی بهتر از

عقل و هم در کتاب نذکر ما نور است که از سبحان و تعالی کرفت بعضرت و یا عبد الله علیه السلام کفت که ...
کس از عبادات دین و فضل او چنین یعنی شخص را بصفات مذکور کرده بستوده فرمود از فضل و عبادت ...
کفتم فدایت اکفت این مضمون را اخر مود ند که ثواب بقدر عقل است بدستکه مردی از بنی اسرائیل

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال است که

یعنی کسیکه در خانه او باشد بیشتر چون صباح حقیقی که مستحب

عقیقی علیه السلام بشود و از جناب خدا تعالی بشنوی طوسی رحمه الله علیه در تهذیب روایت نموده است

امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حاصل معنی آن این است که مردی گفت از حضرت

آمد و عرض رسانید که مرا همسایگان هستند ایشان کنیزان دارند که بنا خواننده گی میکنند و مجلسی

از زنده گانی بیت الغیر روم و برای شنیدن آن آواز راه طول بعید هم میروم حضرت فرمودند که این کار مکن

از فرط گفت بنده قسم این کار نمی گیرد که من بجای خود سوی ایشان کار روم یعنی بقصد شنیدن آن

غیر روم بلکه بکار دیگر میروم و آن را بهمین نشنیدنی گفت که بگوش خود میشنوم امام علیه السلام فرمودند

حاصل معنی بقول بعضی از مفسرین آنکه مدار هستی که گوش و چشم هر یک از ایشان پرسیده خواهد

شد از عمل که از او صادر شده و بقول بعضی بوجوه دیگر تفسیر کرده اند دلیل مرد کفت که با من نشنیده ام این آیه

را از کتاب خدای عزوجل نه از غیر او نه از نبی لاجرم ترک عمل کردم و من از خدا تعالی طلب آمرزش میکنم

پس الحق درست فرمودند

یعنی بزخیر و عمل کن و فانکذار آنچه نمی دانی ظنت رسد بحقیقی که بفهمی

بوده برای عظیم چه بود بحال تو اگر برای تمام عمر دنیا آمرزش خواهد از خدا تعالی یا سؤال کن

از توبه او چه او فانوش نمی دارد و کوشش رد و دفع با برای او نمی گذارد بدرستیکه هر کاری را می هرگز نه لازم

و الحق دلی بود و کوشناس فانوس حسن اهلاک نمی سازد و ای کتاب شعله آواز و ای پروانه در

هوا و هوس رانی و ای تمکسو و شورش حسی و جوانی و ای ناخن خشک سر کار و عملی که مجبور نباشد

طول امل میکند انیشه کن که هر گاه پیش از قدر احتیاج در دنیا انقطاع نشان را برای نشیدن

سرود و آواز عودی که در خانه همسایه باشد نیقدر راه بد رفته و از اکثار و عظیم عمر وه مرتب

از این صفحه

توفیق

از این صفحه

و من دل بازی ان کسانست و شش و سه زده و لهای یواله و سوسان که چون نرد و شش

قمر عقد سه مل پیاده تی و کم نامیت و او راق کنجه اش و قمر زده عزیزی قمر کرای چکریم در دنیت

امری که خدای تعالی در آیه انما الخمر و المیسر تا آخر چنانکه بیان ذکر یافت از ما شمر ست

خوار کا دیت پرستی زمین ساخته و بتر و سوزه و بازی نمودن که

یعنی پرسید از قرای محمد از حکم

شراب قمار کردن انها که بزرگست زیاده یا ست برای مردم کناه از انها بزرگتر یا بیشتر است

از فائده انها یعنی گفته اند که فیهما اثم کبیر اشاره است باینکه شرب خمر و یا فتن قمار از گناهان

کبیره اند و مراد از منافعی که در انها ست فوائد دنیویه است مثل لذت و ترتیب و دفع بعضی

مال و بهمین گونی الجمله بهره از شعور داشته باشد علوم است که این فوائد دو روزه و عاجل را بر

نیلند کی ناه بزرگ و عذاب اجل و ابدا خدا تعالی فرمود

در بیان الحضرت علیه

ذکر و است از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از قول خدای عزوجل در سوره بقره فرموده است که

انحضرت فرمودند که رجس از دو شان شر بخست و قول

زور غناست و نرده و بتر از شطرنج بخست دو اشطرنج بدرستیکه قمار کردن ان کناه ست و بازی کردن بان

شرکت و یاد و دن ان کبیره و موبقه است و سلام کردن بر بازنده ان چون کردن باده کناه ست و

و نظر کردن بان مانند نظر کننده بر خوک و خوردن و بازی کنندده نرد و بیزان قمار مثل و مثل کیست

که کوشت خوک خورد و مثل بازی کننده بان نرد و بیزان قمار مثل کیست که دست بخون یا کوشت خوک

کند از رده جایز ست بانگشتری بازی کردن از ریه فرق کردن ان تیر قمی از قمار برده و بیهم ایشان چیزی نهاده

شده یا ست قمار است یعنی گرو کان بازی کردن تیر قمار ست یعنی اکر هر کدام بازی کند بر رو و بیشتی و رو

باشد و قمار نباشد این را هم میتوان شناخت که تیر انداز نکی بر نشانه خطا کند و تیر اندازی که از نشان خطا

و دور شود روایت شده که در محل خود بیان ان کرده اند و در کافی ذکر شده است که حضرت ابو الحسن علیه

السلام علوی فرستاد که چه اندازه از هم مرغی خرد و طعام بیک نشست باور کم کرده بان قمار جست چون آورد

انحضرت فرمودند

انحضرت فرمودند

انحضرت از اکل فرمود وی را مرتبه ای فرمود که گفت ان فیه من القمار یعنی این قمار جمله

شده پس انحضرت عشق طعام نموده بقی کرد و دانرا بر کرد اینده مرد و صاحب از روایت نکرد

استشاد جسته اند کرد که جواب از این عمل صواب چه قدر هم دو ذرک از انجاب ان چه حرمت

لازم است و در جامع الاخبار از حضرت سید الاحبار صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود

که شطرنج پیشتر که فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون این کیه در سوره هیات

و حکایت از قول حضرت ابراهیم ست علی نبینا و علیه السلام که با زر و قوم خود کرد تیان بصورت

انسان و نهایم و مرغان یا صورت کواکب و مجلسی گفته اند بصورت علمای خود ساخته بودند و همه

پیش انها قیام می خود ند خطاب کرده و فرمود چیست این تمثالها و صورتها که شما انها را قبا نشته

یعنی عبادت انها قیام می نمایند و خواندن حضرت سید الانام این آیه را و این کلام جهانا

مشهورت برای انکه آلات شطرنج غیر از تمثال جانداران نیست و با فتن آن ما تعذرت بری ست و در بعضی کتب

بهمین مضمون حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده و باز یاد و که بعد از فراغ از

آیه مذکوره فرمودند که فقد عصیتم الله و رسوله که یعنی بتحقیق که عاصی شدید خدا و رسول خدا را

و رسول خدا را و هم در جامع الاخبار از حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود

لعب بالنرد مثل لعب بالدم یعنی کسیکه نرد بازی کند بتحقیق که از خون خنزیر دست رنکین کرده

و در نهایه ابن اثیر نیز مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که

و در کافی فی الصحیح از حسین بن زرارة از حضرت صادق علیه السلام منقول است در روایتی که

یعنی بازی کننده بنرد مثل کسیست که فرو برد دست خود را در لحم خوک و خون او

و نیز در جامع الاخبار از نبی پرهیزگاران از قضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود که هر که

قمار بازی کند و بر آن مداومت نماید و با انجام خود از آن باز نیاید و توبه نکند فاسق است و

انحضرت فرمودند

یا بایدنو دو سر مردکی باره پیش چهار مقال میباید بود و نیرسد که از طریق آداب
عبودیت زمدلل کردن کشتی نموده دعوی بزرگی نمایند یا باز اندازه کلام خود بیرون نهاده
باحضرت آفریدگار عالم در بین بعضی طریق مشاقت و ام چشمی پیمایند و از جناب سنطاب نبوی
صلی الله علیه و آله سر و پست

فصل یعنی ایشکه خدای تعالی میفرماید که بزرگی عظمت مخصوص منست

پس کسیکه منازعه کند با من در یکی از این دو صفت یعنی اندازم او را در جهنم و نترازان سرور صلی
علیه و آله نرسد که

یعنی داخل بهشت نشود کسی که بوده باشد در دل او بقدر ذره کبر و در کافی از حضرت
ابا عبد الله علیه السلام منقول است

فصل یعنی

انکه مدرسنیکه در دوزخ برآمده و اذیت میبارند برای اهل نکبر که از استکبر کنند سختی عذاب و دردی
ان باندازه ایست که اگر شدت حرارت خود بگمان تعالی شکایت کرد و سوال نمود که او را رخصت نفس
کشیدن دهد پس دو نوبت یا نفه نفس کشید پس بحرارت نفسش سوخت جهنم را و در همان کتاب از پدر بزرگوار
علیه السلام ماثور است

حاصل مضمون انکه متکبران در روز قیامت بصورت مورچگان کرده مردم
مردمان پای بر ایشان میگذارند و چنان پای مال مردمان خواهند بود و وقتی که خدای تعالی از
حساب خلق بپردازد و نترازد کافی از جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خبر است

خلاصه مضمون پرسیدن حال آنکه کسنده که خدا تعالی در روز قیامت با ایشان سخن نمیکوید
و بنظر رحمت بسوی ایشان نمینگرد و از دشمن زبانی انکو ایشان را بنار ابدی نمیگذارد و چنان
از رحمت خود دور میکند که ایشان مایوس شوند و بدانند که بهیچ وجه من الوجوه ایشان را
خلاصی نیست و از عذاب ابدی رهائی نخواهند یافت و بدانند که ایشان را بهیچ حیلتی و بهیچ
تدبیری و بهیچ قاعده یا بهیچ شفاعتی و بهیچ وسیله و بهیچ ذریعه ممکن نیست که
خدا تعالی را بر ایشان مهربان گرداند و ایشان را بنعمت بهشت و رضوان خود برساند و
ایشان را از عذاب دوزخ خلاص کند و ایشان را از دوزخ بیرون آورد و ایشان را بهشتی گرداند
و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان رساند و ایشان را بجوار خود و بجوار رسول خود و بجوار
ائمه هدی علیهم السلام برساند و ایشان را بنعمت ابدی و بسعادت سرمدی فایز گرداند
و ایشان را از عذاب ابدی و از شقاوت سرمدی خلاص کند و ایشان را از دوزخ بیرون آورد
و ایشان را بهشتی گرداند و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان رساند و ایشان را بجوار خود
و بجوار رسول خود و بجوار ائمه هدی علیهم السلام برساند و ایشان را بنعمت ابدی و بسعادت
سرمدی فایز گرداند و ایشان را از عذاب ابدی و از شقاوت سرمدی خلاص کند و ایشان را
از دوزخ بیرون آورد و ایشان را بهشتی گرداند و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان رساند
و ایشان را بجوار خود و بجوار رسول خود و بجوار ائمه هدی علیهم السلام برساند و ایشان
را بنعمت ابدی و بسعادت سرمدی فایز گرداند و ایشان را از عذاب ابدی و از شقاوت
سرمدی خلاص کند و ایشان را از دوزخ بیرون آورد و ایشان را بهشتی گرداند و ایشان
را بدرجه ابرار و مقربان رساند و ایشان را بجوار خود و بجوار رسول خود و بجوار
ائمه هدی علیهم السلام برساند و ایشان را بنعمت ابدی و بسعادت سرمدی فایز
گرداند و ایشان را از عذاب ابدی و از شقاوت سرمدی خلاص کند و ایشان را از
دوزخ بیرون آورد و ایشان را بهشتی گرداند و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان
رساند و ایشان را بجوار خود و بجوار رسول خود و بجوار ائمه هدی علیهم السلام
برساند و ایشان را بنعمت ابدی و بسعادت سرمدی فایز گرداند و ایشان را از
عذاب ابدی و از شقاوت سرمدی خلاص کند و ایشان را از دوزخ بیرون آورد
و ایشان را بهشتی گرداند و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان رساند و ایشان
را بجوار خود و بجوار رسول خود و بجوار ائمه هدی علیهم السلام برساند
و ایشان را بنعمت ابدی و بسعادت سرمدی فایز گرداند و ایشان را از
عذاب ابدی و از شقاوت سرمدی خلاص کند و ایشان را از دوزخ بیرون
آورد و ایشان را بهشتی گرداند و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان
رساند و ایشان را بجوار خود و بجوار رسول خود و بجوار ائمه هدی
علیهم السلام برساند و ایشان را بنعمت ابدی و بسعادت سرمدی
فایز گرداند و ایشان را از عذاب ابدی و از شقاوت سرمدی
خلاص کند و ایشان را از دوزخ بیرون آورد و ایشان را
بهشتی گرداند و ایشان را بدرجه ابرار و مقربان
رساند و ایشان را بجوار خود و بجوار
رسول خود و بجوار ائمه هدی
علیهم السلام برساند

علیه غضبان حاصل معنی انکه کسی که خود را در پیش خود و در نزد خدا تعالی بزرگ نماید و در
طاعات کند، خدا تعالی در نظر یکه او را بان کس غضبناک نشیند مجملا بدلالت اخبار آثار مذکوره
انش نخوت و تکبر بر شخص غالب شده و او را بمعاصی و مکاره گرداند و بر او بزرگ
یوم القیامه نمرودی و جبار و دیگر امثال نمرود و فرعون خواهد بود و از طاق و الهای کنونی
را یکه متصور این قوم و منظور این طایفه است که در نظر ما محترم و معتبر و مطاع و عالی شمرده میشوند هرگز کوچک
نمی نمایند و تفاوتی عظیم و تفاوتی بسیار شان خداوندی و نزد رب معتد شان هیچ تفاوتی ندارند
امام جعفر صادق علیه السلام در کافی در بیان معنی ناطق است با مر عبد المؤمن فی مواعظه لاصحابه
یستکبرا فاذا تکبرتما ال اتضع و تضعت لله فلا و تذلا اعظم الناس فی نفسه و اصغر
الناس و اذا تواضع رفعها الله عز و جل ثم قال لا تتعزز فیذلک الله فلا و تذلا
اضع الناس فی نفسه و ارفع الناس فی اعین الناس خلاصه معنی بر پیش اهل نکبر هیچ
بنده و هیچ نکو نگردد و سر او نکبر پست و نشسته او را نکا میدارد و هیچکه در این صفت مقدم و پیشه گاه
که بران منع و اب از سر کشی مرتفع است و مناص معنی ملاذ این است که خدای تعالی بنده و فرشته
گاه شمرده است که چون تو من تواضع شوی و بخود در برابر خلق منکبر و فروتنی نمائی خدا تعالی
آنقدر در نظر خلق ادب سند که و تضع خاکساری و شکسته گی و انحراف در بنده طریق سرت جباره
و متکبرین پروانده روی او منکوب و محذول کنند و شان بزرگی و تحرکش را در هم شکنند پس چون
بنده نکبر نمایان در نشته او را اگر چه پست رتبه تر که خدا تعالی او را پست رتبه گرداند پس چنان
بنده در پیش خود بزرگ تر نماید مردمان در نظر مردمان کوچک ترین و حقیر ترین مردمان است
و چون تواضع و فروتنی کند خدا تعالی او را سر افراز و بلند و اجتماع مردمان بحب او را زان
نشسته او را اگر چه بنده و مرتبه تر خدا تعالی او را بجذب رتبه کرد و آنچنان محترم در نزد خود و کوچکترین مردمان
خود را نماید و در چشم مردمان چنان حقیر و مهان سازد که مردم او را در نظر خود بزرگ و نمایند
که چون بنده از خود خبر و شر نکند که خدا تعالی او را بلا گشته بران کیفیت مبتلا گرداند

در تفسیر کتاب مذکور از حضرت ابا عبد الله علیه السلام آنچه این دین مضمون ماثور است که از جمله آنچه
خدا تعالی بحجت او داود وحی فرستاد این است

یعنی چنانکه مترددین مردمان بکبرین مردمان نگاه میکنند
تعالی متردد اضعاف چنان دوردن مردمان بکبرای تعالی متکبران بود و در مجمعه و رام از حضرت
سید الانام علیه و آله افضل الصلوات و السلام مرویست

یعنی کسیکه در وقت رفتار و لباس خود را بر زمین کشد از روی نکبر نظر شفقت
خدای تعالی بسوی او نکند و از عادت فضا و مدعب این بود که بهر وادی از
چهار شعبه وادی از بهر زمین پای نگذارند و ان بیهوده و ان لغو بزرگ و وقعت شمرند خود و بشمرند مردمان
مقبل شوند و ارباب ان عادت اصحاب را طایفه متکبران بود و در این حدیث مذمت فرمود اند چنانکه
حق تعالی تا بزرگ سرزده مذمت کرد و فرعون را بر بر چیدن و اسن باکرگان و کردن ان مامور
ساخته جناب یکتا مرا و از فرعون بر و از فرعون و امان باکرگان و مکردن ان باشد چنانکه یعنی از فرعون
گفته اند چه اگر در زنباشد بزرگ زمین سوده و بیجانات و اسنان ان آلوده نمیکرد و در سرزده بی امر بتبل
عمر تبدید عالم را نمی خلق ساخته کوش کل عالمیان گله است

خلق یعنی انکو در رفتار نکبر مخرام که قوته از انکو زمین رفتار فرو زمین شکافته
شود و در بندی قامت با فضا ول و کردن فخر از دنیی انکو همه را بر بی قرار انکرد و بکوبنده ذلیل خوار و
از رحمت خود قطع و فرو مخی انکند بدکه بر شما و اصحاب بصیرت یکی از بندگان خود نکبر نمود و بر چیز از
خدا بنده و روی بگیر مجبور امید کفت ابی بنده و خدا این رضا بست که خدا در سوی خدایان و شنید کفت
آیا غیر از بی شما بنی کفت

یعنی من وی شما بهتر از ذات آنچه عبدی را بوده آخر بود و انکرده بود است
در بیان که سوار کشیت منصور کفت زوسر کین کشی بست در محجمه و رام از حضرت سید الانام
صلی الله علیه و آله ماثور است که مرتقیم فی نفسه و اختال فی مشیه لقی الله و هو علیه

جزو سر بلند و مرتبه اش را بر فیع و از بلند سازد و خوب این است رد ابی که در اول شاو
القلوب مذکور است که ان صلی العبد المتکبر کالبیان توانضع رفعناه و
آن نکبر و تضاع صحیح معنی انکه ان دو فرشته که بر بنده مو کلند اگر تواضع کند او را بزرگ
مرتبه و زبد کوار و اگر نکبر نماید و بر پست و پایه مقدار میسار ند و مخفی نماند که انچه اهل غرور پندار
می نامند بدیست ان در بیان مخالفی کردن انخبار و مباهات می افزار ند غالب او قات از
چیز چیز پر و فی نیست اول آزاد و کی رنب دو یم حکومت و منصب سیم حسن و صورت که عبارت
از حسن و جمال چهارم حسن معنوی که عبارت از دانش و کمال پنجم کثرت مال و ثروت ششم
شدت توانائی و قوت بهیچک از انها مباهات و افتخار نتوان نمود بو اول زادی کی نسب
کردان خیانت نمیکند خود ظاهر است که کاه بنی نوع انسان را پدر آدم و حوا و در حوب و ذر
معنی همه را بهم برابر و یکسان بکبر ار زند چنانکه حضرت رب العالمین و اصدق القائلین در سوره
حجرات فرموده است

در سبب نزول این آیت آورده اند که چون رافع ابو ابی
پیغمبری و خانم انبیا و سید اولیا صلی الله علیه و آله فتح مکه نمود و بلال را فرمود که بیام کند تا مکلفه قریه
اذان گفت جمعی از اهل قریش و کردهی از ظهر مخرجت و کردهی از ظهر مهتران بی مصرت از ایستیده زبان بطعن
بر زدی کشر و ند از انجمله عارث بن هشام قمح در نسب بلال خود و گفت ایا الحمد و بگر کس ندارد که بانگ
نماز کرد بجز این کلاغ سیاه و دیگری گفت الحمد بدم از خود بیت باین نشنود و بفهمد و دیگری گفت اگر آنچه
خدا باشد این را تغیر دهد و بطرف نماید ابو سفیان گفت من سخن نمیکو یم بیم دارم که خدای آسمان قصه
بر زبان خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و بخبر داد از ان اخبار خود و گفت ایشان چنین و چنین گفته اند بیکه
چنین گفته اند ابو سفیان اعتراف کرد و ندانست که ذکر کرده نازل شد چنین گفتن قول منکر
این است که بیکوده مردمان بدیشکه از آفریدگار روزی و زنا که آردم و حوالت بعنی عالم باز
یک پدر و مادر بدیل سخن اصل و نسب بر بهم افتخار کردن و دیگر از اندازه بیرون بنسب بافتخار زبان

معنی و تعرض برایشان نگردان و چیزی نداشته باشد ذکر را بایدکه شما را فضیحتا و فضیحا تا نباشد
که گیرد اغوض از تعرض قبایل و نسب شوب آن است که باین بگیدکه را داشته خدا از هم متمایز
گردیده و در دشمن که هر دو یک گناه و موهوم باشند چون باسم قبیله و طایفه مذکور گردند شناسایی
نماند و از هم شناخته نشوند تعرف بنسب نکنم هر هم مفروت نماند پدر سنگه گرامی نزن شما نزد
خدای نگار پرهیزگارترین شمایند و هر کرا تقوی بیشتر در درگاه آدی قرب و منزلت بیشتر دارد
بعضی در سبب نزول آیه مذکوره گفته اند که ثابت بن قیس شماسی از زیری سرزنش کرد که ثابت
این فلانه یعنی نزد پدر خود نام مادر او را یاد میکرد و این سخن بر او گران آمد حضرت
رسالت پناه رسیده فرمودند که در زمان جاهلیت مردمان را بنام مادران میخواندند و این
الفاظ بعضی سیاه چهره و کریه المنظر بودند و بعضی زرد رنگ و بعضی قبیح الصورت
اتوا بالتقوی و الفضل بعنی تو را در ایشان زیادتی نیست مگر بپرهیزکاری و دین آیه
بر آیه مذکوره نازل شد و نگفتند که رزی حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله در بازار سیه
میگذشت غلام سیاهی را دید که منهزم شده و از مخالفت هر کدام میخواهد با این شرط عزم کرده که مرا از گذاردن
نماز یومیه و رعایت رسوم اسلام منع نکنند که من همیشه نماز یومیه را در وقت اسکه ادا کرده ام
و در هیچ جایگاه بجا نیاورده ام مردی او را با این شیوه خرید رسول مقبول صلی الله علیه و آله
هر وقت نماز ان غلام را بجا میدید که می آمد و اقتدا میکرد و بعد از چند روز ان غلام رشید از اصحاب
اوستاد رعزوجل بعرض ساینده که نماز وان وقت بر تو واجب نبود و در حق تو مخالفت بزرگ
شفقت و مهربانی بعد از مخالفت پای مبارک ترا بوسید و در حق او دعای خیر فرمود و فرمود
برسید از چند بار از شنید و بعد از ان روز دیگر احوال او را پرسید مولای او گفت که وفات
نمود بجناب برخاسته غسل تغسیل فرمود و بنفس نفیس خود کفن کرد و بدست مبارک خود او را در
لباس بهشتی پوشانید و بر جنازه او نماز گذارد و دیدم که جمعی از ملائکه در تشییع جنازه او حاضر بودند
و دیدم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بقبر او نزول فرمود بعد از ان بیرون آمد
و دیدم که سنگ و خاک بر قبر او میریختند و میفرمود که ای فلان بر تو باد که بسیار نماز بخوانی
و بسیار روزه بداری و بسیار حج بجا آوری و بسیار صدقه بدهی و بسیار بندگان خدا را آزاد کنی
و بسیار بندگان خدا را از بند رها سازی و بسیار بر یتیمان رحم کنی و بسیار بر بیوه زنان شفقت نمایی
و بسیار بر مسکینان ترحم کنی و بسیار بر بیماران عیادت کنی و بسیار بر مردگان نماز بگذاری
و بسیار بر جنازه ها حاضر شوی و بسیار بر مظلومان یاری کنی و بسیار بر ظالمان انکار کنی
و بسیار بر مردم نیکی بگوئی و بسیار از بدی باز داری و بسیار بر مردم نیکی کنی و بسیار از بدی
باز داری و بسیار بر مردم احسان کنی و بسیار از بدی باز داری و بسیار بر مردم احسان کنی
و بسیار از بدی باز داری و بسیار بر مردم احسان کنی و بسیار از بدی باز داری و بسیار بر مردم
احسان کنی و بسیار از بدی باز داری و بسیار بر مردم احسان کنی و بسیار از بدی باز داری
و بسیار بر مردم احسان کنی و بسیار از بدی باز داری و بسیار بر مردم احسان کنی و بسیار

دعای چهارده به کار خود و در مانده راکه در بیابانهای بی‌کسی و بی‌زادی و راحلگی مانده و بحوشی حال و بلا در رنج و تعبی گرفتار شده و بخفت نوم آمده اند در گرد خانه کعبه و پیرامن حرم شده اند و فریاد زنده یا بنده و یا مخلوق بیچاره و درمانده و بیکار من اند و بهمین و بشر بیده دار و بر مضطرب حال پس رحم کن بر گریه من بحق خانه و حرم کعبه اگر عبد مغربی بجود تو آمده نداشته پس که جود بی‌مندگناه کاران بکرم و نیز کاری بعد ازین مناجات دیگر فرمود

چهل مخصوص این سخنان خوشگوار بیمانند است کدایی ان بیکسی بندگان در هر جایی رو بدرگاه تو آورد مشکلات آورده رحم از ما خوشی احوال خط پس رحم کن بشکایت من ای امید گاه من ای قبله گاه من فریاد بیکسی آمدم و بمن پس بیخبای مرا بحه گناهان و حاجت مرا روا کن آورده ام بدرگاه تو علتهای پشت و نباه و شیت در میان فقی بنده و بگناه و کاریهای من آورا میفزای مرا با نش ای نهایت آرزوهای بندگان پس کوا مبدو آرزوی من برحمت تو و کرم سیدن من از تلف تو ایگاه و اشاه و بیهوش گردیدم دیگ بهای شده م حضرت زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما آب در سر مبارک انضم و در رایگان کرشم و گریستم خرده از رشک بن بر صفحه رخسار چکید چشم باز کرده فرمود

کیست اینکه بر سر من آمده گشم بنده حقیر تو اصیبی ای سید من این کریه و بیتابی چیست و فریاد از بیت بنوت و معدن رسالتی نه خدا تعالی بر تو نهاده

یعنی خدا تعالی با در بن آیه اهل بیت پیغمبر را پاک و پاکیزه فرموده و فرزندان همه ایشانند پس چرا چندین کریه و زاری را از حد بیرون و فرزندی پیغمبر خدا را متظلم و فریادخواهی بنامانا اصبی ای پسند است که مناط اظهار ثابت و عصمت فرزندی پیغمبر خدا و اثار

اطاعت او بودن است هر که از اولاد و خاندان او بشمه بمحض همان و در این آیه داخل و شرف طهارت و عصمت او را شامل خواهد بود و بسخنرت فرمود و بهیات ای اصبی هر پسر بیکه الله تعالی صفی کرده بهشت را برای انکه فرمان بردار ای او کند اگر چه اکس بنده و یعنی بشد و اکش را برای کسی که نافرمانی او کند اگر چه شریف و فرخی باشد نه خدای تعالی میگوید که

این آیه در سوره مؤمن است و مفسرین در تفسیر این فرموده اند که چون ام رسیده تو در صور پس نیکشد نسبها در میان شما از روز بیان معنی که دشت اور ز شقیقت و هر یا نه خویشی منقطع خواهد ساخت و افراد با نوشان بیکدیگر نپردازند و احوال هم نگوا هند پرداخت با این همه که از نسبها نا که بان مفاخرت میکنند در از روز کسی را سودی نخواهد بود و نزدیک نزاد که دوالا تباری بر عایت جانب احدی نخواهد نمود و هر پسند بکند بگیرد را از حال هم نگوشند هر یک بکار خود پس هر که کران آید ترازنه وی او یعنی با یمان و اعمال صالح پس اکرده باشند رستگاران و هر که سبک باشند میزان او یعنی بایمان و اعمال صالح پس اکرده آمانند که زیان کرده اند و در دوزخ مخلد و جاوید خواهند بود و پس بگیم آیات و اخبار مذکور به شرف آبا و اجداد شت کرم نباید بود و نسب و نژاد هر چند پیغمبر زاده کی بر ضی خدا انجنیم حقارت نظر نباید نمود بی بر دیگران واجب و لازم است که در تقضیر و تو قیر سادات که نور دیده کار و روزگار و از خاندان عصمت و کرامت باد کنند کوتاهی نکنند چون که گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که باید اکرد

از جود حی خویت الحمد طا هر این که یعنی در خواش رحمت آنی حقیقت اند و یعنی چهره ظهور در پرده غیبت و خفا نرشته یا در ک حضرت سادات حوز ارستی و رهند مجملا چنانکه خواهیم یا سایر مردم ان است که با سادات کرام طریقه احترام سلوک دارند و فضیلت سادات بیشتر

این مخصوص ادا فرمود که اول من دخل هم دوا آب چندی بود و آخر من دخل هر دو مرد دار کنید بده خواهد بود و چون فیات شده و نمازهای اقال نصب کرده و هم که را نماز از رحمات کران باشد کریم و هم که راسبک باشد یقیم خواهد بود کرینده در زمان صاحب بن عباد مرد را با علوما معاصر بود و علوی بر و تعدی بر حضرت پیغمبر و ان مرد شکایت وی نزد صاحب برد صاحب این دو بیت نرشته لعمرك ما الانسان الا بدینه فلا تترك التقوی اتکالا علی النسب فقد رفع الاسلام سلمانا فارسی وقد وضع الشرك بالشرف الشریف ابا لهب یعنی بزرگ تو ان نیست مکر بدین و دین داری را شریف تقوی و پرهیزکاری پس بجهة اعتماد و بر نسب تقوی و دین داری را از کف مگذار که بسلام مرتبه سلمان فارسی را با وجود و نداشت نسب بلند ساخت و شرک ابولهب با آن شرف از درجه صفت و رجه بلندی انداخت منقول است که در عهد حضرت موسی دو مرد بر یکدیگر مفاخرت کردند یکی گفت من فلان بن فلانم و تا نه نفر از پدران خود را شمرد و دیگری گفت من پسر خانم اکرچه مردم مسلمان نبودی اما نام پدرم پس حضرت موسی علیه السلام وحی آمد بان مردمان که انکه نه کس از پدران خود را نام مشرک خود را از رحمت برانته تا انکه اورا شرمسار کرداند در کشش دوزخ و انکه به پدر مسلمان منتسبی شد لازم است برانته تا انکه اورا با پدر مسلمانش به رحمت برد و مجملا از مشرفی اخبار و آثار مذکوره آفتاب این معنی بر صفحه خواطر ارباب شعور پرتو صدق می افکند که منات سعادت و کرامت انسان و بندگی مولی است نه فلان بن فلان بودن و چندان که بتکرتیا عبس یمین چون بسیده ابولهب ما مور کشت بهمین شیمه مستند شده کفت خلقتنی من نار و خلقته من طین مراد ان است که خدا و ند اورا از آتش و رانه آفریدی و آدم را از خاک ظلمانی من از اصل و جوهرت چرا که سجده وی کنم پس بسبب تفاخر بصل و نژاد کردن تو بجهل و از طوق فرمان آنچی کشیده خود را بلعنت ابدی کرفتار ساخت و ثابت شد که بی

اعلا خودرا از زمره خلایق یاد نداد درک نعمات سرمدی اندا خت دان شقی ازل و ابا بیخ شبه
ستنه بود و در سم سرایت آتش بر خاک مخاوت و مبا بات جوهر آدم بیفزود ندانکه
زمره آدمیان که جملگی از خاک آفریده و از یک اصل ما دت بهم رسیده اند و اتحاد فطرت
در سیج جوشان راه نیست دیوانت نسب و نژاد ایشان می ال توهم و اشتباه بگونه با ان در بن
معنی باهم مخاوت نمیچیده و بچه خیال خود را از زمره امثال و اقران بشرف تر شمرد و ظلمتی بر پرتو
ابلیس می پوشند ترک کبر و عجب کن ما قبل عالم شوی سیرت ابلیس را بگذار تا آدم
شوی مرد است که شخصی بحرمت صحبی علیه السلام که کدام مردمان فرشته اند و بحضرت رو قبضه
شاک بر داشته فرمود و بیگدام ازین رو قبضه بر یکدیگر راجح نمیشند بلکه هر دو مساویند بدرا فتا
تر جوان همه از خاک خلق شده اند در اصل خلقت بیکدارم از اسم رجحان ندارند پس اکرم
ایشان الکیست که پرهیز کار تر باشد نر خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده
افتاده یا کن چو خاک مرابس و جان خود سرکش مباش ز خاک آفریدت چو اتش مباش
واه فرمان روا نی بگو مست که ان تیز اند اسباب غرور و کرانست در بابس اول که همه چشمه
ارباب دول موضحی گشته بود زبان قلم صدق رقم گذارش بدا دیشید کرنا نگارش
یافت که ابن طایفه را پیوسته چشم طمع بر دست در و یشان و دست تعدی بر کیسه ایشان
بیاشد بزرگیشان از دو دولت کر چکالت چهول مرادشان از همت نامردان و در میان این
قوم شکوکه ایمان در بدر فرقی مزاین نیست که ایمان بزاری میگریند و حکام بزور م آزاری چنانچه
شنود و خود بینک امری با این همه عار و ننگ را چکونه مناط اعتبار و سرمایه افتخار
می پندارند و خلق خدا را بچشم حقارت دیده فقرا را و در ریشان را که بانکوکان
افیم قناعت و شهریاران کشور تسلیم در رضا بخود از خود کمتر می شمارند کونیدی از نکوک نمیترا
کند کرد و او در خوآب بود سر پای بیدی زده کفت مرغیز نمترا فا بر خوات و از کرکه کمبه
پادشاهی پرواکند و التفات بدوی نمود و با رضا کفت مرا نکی شمار کفت نه و الحق

الواقع

در تجمع بهار یان چنین و کفتند زون کار ایشان است پادشاه کفت با بن چنین کسان
سخن مکانی و نوبنده و حرمت مبنی احترا کفت نه چنین است بلکه نویسنده بنده نی کفت چون کفت
برای انکه شهنامه و اکرانده و فرمان بر در ار خود ساخته اند شهوات را بنده و نکوم
خود ساخته ام کفت سن پادشاه نه نام و پدران جملکی پادشاه اما جیب فران بوده اند و از
بلاد و ممالک عالم فلان کشور و فلان دیار در کرفت تصرف و قبضه اقتدار متن عزا طاعت
انچه مذکور ساختی و بیان نا زیبنده کردن افتخار مرا فرخی بهمه امور مناسب چیره و اهتمام بر به اندوه
برسم عاریه چند روزی با تر خواهند بود و نفس را زان کما یا قتضی نمیکرد و دا کر خوانی
بر حقیقت این سخن مطلع کردی بجا نا ما و تو هر دو جا ها را زیر کنده بدرون این شهر بوم و
بیاس آب متابین کشته با هم کفتکو نا نچه ما علوم و جهل بکمال و نقصان هر یک ظاهر کرد و با دشا
ازین سخن خجل کشته زبان مقام در کشد شت و بر طرفه انداری مذکر رست که و اظهی در مجلس هرون
آرشید فرمود هرون و برا کفت مرا پندی ده و ا ظ بنا برسئوال هرون کفت سرا ب این همکونه
ارزشت نام زبان لشکا فنیکه برای هرون اکر فرخی تشکی بر تو غلبه کند و تحمیل زیاده کند
فروشت نه بیچکونه نتوانی کرد در انحالت رم آبا بندی خوبی کفت بسیف پادشاهی خود کفت
بعد ازان که تو برا آت نمیدی اکر بعرض حبس امهال بستا کردی و دفع ان نتوانا کر دچه میدانی که
کسی صلح ان کهه تر از ان بلیه رها نا کفت نصف دیکر پادشاهی خود را و اعظ کفت پس مقرر
مباش پادشاهی خود که قیمت آرشه میدان آبرو بول کردن بیش نیست و اما حسن و جمال لبر با
خط و خال که با عث نا زکار خان خوش نعا بسه مایه خود فروشان صاحب پرستکاه است بر
ظاهر است که حرمت عارضی و سعتقاد را مرا بی نهایت نزد و کسل با عتبار پیشکی و طرا
وت کفش جمال و فصل بهار شباب است و پایه کاخ حسن صورت مانند بنای خانه آئینه بر
آب چون بهار جوانی کذشته خزان پری رسید و ارکان شباب از جزای صورت فرو ریخته
رعشه پری مهندم کرده پرده دار نمرد کا و امن پرده پشکنی بر روشنی صفای بشره افکنند و کرد

عطش

باد و فتن عمر کل بعضویت قامت را زار ریشه بر کند نرکتا زیخیده بر و نه چشمه جوش حسن را نخاشاک
شکیبکی انباشت و شاط نشو و نمای جوانی و دست از غارت کری چهره ارغوانی بر د اشت انکاه معلوم
میکرد و کر سرخی کونه لب نعنی ز آب چشم لعف و کاکل پا بال تراز بس سر آب بوده قال ان
بنوده کا اشد بان نا زنده و از اضافه انعنب بار و شاد و انجار سازند و کلبن صباحت بر خوا نه را
انچی عظیم تر از بر ی و نا خوانا معموم مرکب نیست کر چه بیار ا بدا نرا از آب طراوت خشک میسازد و
سر و روان قامت خوش عزا مان بر خاک نشینی می اندازد و بسیا ط چهره بنا کرش نرخطا زا مشوه
قضا فرو با طل و فتر نعنی ساخته و بسی طره پر تاب سیمبران را جامه برک چون پر چم علم لشکر کشته
نکونسار بر خاک خون اندا خته جلاد اجل پرستیز از سیه تاب ابرو ما ی خونریز بر چه تیغها ی کم
در خاک کرده اش با لفسر فغان از سه زار ناله و دو ما که از دو دمان تر ف و خط خوب
مردمان بر آورده چه عقد و سهما ی رمضان که دست بازی حوادث و دوران و شکیش نشته
جانش از هم پاشیده چه سبزه خطها ی ریحان که با غبان مشیت ربا نی مرور زمانش در سم
تر دشیده و سهمان قمنا خال مجبران و لرباچه تحمانها ی اعتبار که در خاک بر دبار کشته و کاسه
قدر و ریاض کردن و لران سیم بر و نخیها که بخط غبار نر شته که ام کل زمین است که چون
دامن کر سبار کلهای عتبار از تربت نخیز د با نا فشکفته که مانند کان پخشان لعل
لب شیرین سخنی و خاک شنفته و کدام مه کامت که لالهٔ حمرهٔ شرار آسا از قرار نشین حریصان
بخته و کدام سرو قبع است که صفای چهره آینه صفت از سنک سختی دوران در هم نشکسته کدام
سر زمین است که نا زنینی را کجای طره عنبر بن سیاه ما ری بکردن نچیده و کدام کف خاک
که ساده رو ها ی دران نو خط جوش سوران نکر دیده چشمه که سرا بدا زین خاک دا من
اشک غمخوان دل خاک دان نرکس شهلا بنود هر بهار انکه مو ید بدیه چهار
چشم جهان است که کر دون دون بر سر چوب آورد زر کل بر دون مجملا مثال این
امور بر ظاهر و اکنتر بابر عایت یک چیز و بی فضاحت و منع حسن صورت در بازار معنی بد

بد شاهی بسیار کار سد دنا رو ا بلکه بنای سعادت در جهانی بر حسن سیرت نه حسن صورت
و حضرت آفریده کار عالم خوشا نه نظر بر شکیبکی دست نه بدرستی شمل در عزت قامت و
آراستکی بل بکمالات معنوی از ملکات اخلاق زکیه و فنون عقلیه و انچه از ان بقا
بیت و استعداد و قفیه بر سکند این همه و فنی کمال و سرمایه سعادت و افیا لند که عجب بی غرور
فاسد نکر دیده و قبل بیغمبری و نا خود مندی از زبک کردن خط ابطلان بر ان کشیده باشد
چون در تحصیل علوم و کسب کمالات خود را بنظر خود پسندیده دیده و شیار کلذار مکارم اخلاق
و اطوارش بحضرت کند و ما فی تملکه کردیده و ریا در میزان امتیاز قدر و قیمتی نا نده
و بدیع فضوش معارف و کمالاتش را که بر در و دیوار خانه دل نکاشته و اشتغال تشش
غرور و نخوت و مسعود و دو کردن کشی و رعونت باطل و ناچیز کرد و انه چه ظاهر است کر از
فنون علوم انچه بطاریق آیه و صاحب ان تعظیم و توقیر را بی شایسته علوم دینیه است و انچه سرمایه
تحصیل ان تواند بود و غرض اصلی از تحصیل دینیه تهذیب اخلاق و تحمل تقرب بدرکاه عزه
جل سبت و از انجمله کبر و ریا بس ما دنی و تجلی بحلیه تواضع فروتنی است کر از افضل اعمال است
از شرف عبادت یافت و چون غرض مذکور بر علوم دینیه مترتب نشود و بشر و دانش کوهر
ثمری نا مد اخلاق و اعمال با بر و نر کردد و جنبش را زان فایده چشم نخواهد بود و خود را
در زمره

داخل نخوا هند نمود علم کر فرقه نا بسنا ند جهل ازان علم به بود صد بار آب حیوان چو
شد کره در حلق زهر بود ار چه کشت نوشش کوارد نه بدان لعنت بر ابلیس کو ندانست کو
بین زیان زان بدان لعنت کاندرین علم دار و جهل نکند کار از بر کزیده
حضرت باری و صدر مسند خاک ربای محمی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله ما فور است
حاصل معنی آنکه عالمی کو از
علم خود منتفع و بهره نیا شد عذاب او در روز قیامت ستر از عذاب مردمان خواهد بود و زیاد

از رسول ذوالمنن صلی الله علیه و آله و در خبر است که یعنی بدترین مردمان

علمای شرّ ایشند که میروند از حضرت ارباب عمایم اسلام منقول است حدیثی که ماحصل مضمون آن اینست که بعضی از علما دوست میدارد که علم خود را فرو نگذارد و از دست ندهد و از او اخذ نکنند یعنی از تعلیم آن بخل میورزد و خواهد که بدان علم اختصاص و انزوا داشته باشد پس این علم در درک اول چنین خواهد بود و بعضی از علما کسیست که چون او را بپندی گویند عار کند و ننگ آید چون کبر او را بپندد که در دشمن نیاید و این علم در درک چهارم خواهد بود و بعضی از علما کسیست که میخواهد بدان علم خود را بمردم بنمایاند و نزد همگنان مثل او شمرده شود و بعضی از علما کسیست که در علم خود طریق ریا و سمعه سپرده است

که هر سه برادر امت و حضرات حضرت علی بن الحسین علیه السلام و حضرت جعفر علیه السلام و حضرت موسی کاظم علیه السلام بودند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که در زندگانی که دولت سرای بود و ما اهل بیت بخوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و غیره از امور دنیا مشغول بودیم و هیچ یک از ما را خاطر بخدا و رسول و آخرت نبود و همه در غفلت بودیم و چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رحلت فرمود و ما را از آن حضرت مفارقت نمود و ما را از آن حضرت مفارقت نمود و ما را از آن حضرت مفارقت ن

بهتر خود دانست یکی از شعرای عرب قبیل این چند بیت طلب کرده است

مخلص معنی آنکه تواضع

زیرکان و هنرمندان و افضال دهر و اعیان روزگار چون فرومایگان بستاره و آب و آب بر پستی مرتبه ایشان غلبه و فروتنی بزرگان از بیشه کمر شان ایشان نتواند شد و دیگر مردم دنیا به پایه و کرد و کشش عظمای فرومایه نرسند و دست بدست شدن دولت و دست بدست گشتن مکنت و ثروت ایشان را از فرومایگی و دون همتی بیرون نیارد و دون را بالا نشاند و بزرگی و بزرگواری نیاموزد و بعضی از افراد انسان را بالطبع برتری و فضیلت بر دیگران است و بعضی را بالطبع فرومایگی و رذالت و این طبقات بهیچ حیلت و ریاضت از یکدیگر جدا نشوند و بعضی را بالطبع استعداد بزرگواری و بزرگی و بعضی را بالطبع استعداد فرومایگی و رذالت است و از تصنع هنر آراستن هر یک از جای خود بیرون نیاید

سلام کرده و یکی از جواب دهنده است اگه اگر در سلک اهل بیش منتظم باشد همسایه از زیرا
پرسند که دران عالم بیاشد به جهل خود اقرار نماید و چون علمای کردن گرفت مقرر که سر نوشتان
بیشتر همه نیستن ارزی از امور فرو دنیی آید تامل در تعاهم جواب در نیاید بلکه در طاعت بیشتر مسئله
چند مقرر نگشته خود را از نادان شمارد و عذاب آتش را در قبوری یا علم از طاعت سهل پندارد و
گویند از نبی پرسید که کفت فلان گفته شنونده نشوی که چنین مسئله و توفیقه عوانی گفت فلانان
شرمنده میگفت که بجهل خود اعتراف نکنم گفت که من چرا
شرمنده شوم یعنی اگر اقرار نادانی قسم میشود اگه اگر بجا
در دعوی دینی یا دنیوی مناظره رود به جوابی تحقیق برود هیچ بر دین تحقیق خود مقرار و اگر
قبول حق حق اگرچه خود سایلی که بدستکار نخود رکت کرد و نزاستن کاخ سرشندی نشار و کدانتا
و در کافی از محمد بن عبد الاعلی بروایت که گفت از ابا عبد الله گفتم که مرد چیست
فرمود که فقه یعنی از که بدین فهم کرد آنست
که حق را بجای بیاورد و مرد نادان حیرت شماری نکنم بیک کردن حق که است و محمد
می نوامد بود مراد این باشد که بیک کردن حق آنست که حق را نادانی و دیران
کس نادانی را بیند افتد طعن کنی و قول ایشان را بسمع قبول نشنوی پس هر عارف مدبب هر شنی کردن حق
خود نادانها نظر از دو بش انداخته و مرآت خاطر از زنگ ریب و غرور چنانکه باید بر و واجب است
بجای باید اهل حق را در جمیع امور تابع و کردن عاش در قبول طوق او فکان ان یتبع باشد بلکه اگر
در بعض خود بر حق باشد و خصم از قبول ان امتناع و رک کردن فهم بعد آن اغاز در ترک کفتار کهه
نهایتی که در جواب اهمیت شاک سازد و در کافی از بناب مقدس نبوی ما اوحش جاهلی که
معذرین ان این است که صفت است که هر که بان صفات باشد ابتدا لا ملاقات کند
و اخلاق بیشتر شود و از هر دری که خواهد سیکوی حق از نیکی باشد و در بیت و خصر بر مردم از نیکی
تعالی باز نبرد و رک بدل نیاید اگرچه حق باشد اگه اگر از اهل عبادت باشد و پیشه بدست نارد

وه ویع فاک عالمت بر بیده طبع باشد بان معنود نکشته از جوش مرید ان شوند تا شخصا
کفش ایشان با وزیر خود نکنند و انفاس فاکه و اسید عابی و عاء که نیابند و زیب شیطان
تحریره از فرار سیتی مقدار خود و ار در خاک عیب پندارد نه بلکه حسن ظن خطر ار در
حق خود نقیشی برایب و کرای برماد و نشسته مرور کاه الفوج شیوه فوضع و مذلل نورز و واز
هر چه اندیشه رو و قبول جناب خویش پیشه چون یک بند بر خود و لرز و چنانکه آورده اند که
وقتی از نرفاله شد و بادی سنج بدید آمد که سبب وحشت مردم و باعث شورش و اضطراب
خلایق کرد بشنیدی زاهد و که شه کیری عابد و ران عهد بود و نزد و بی رفته چنته و قع ان بلا
استدعای دعا نمود و ندیع کریان کشت و کفت یا الفتی لقد اکن السبب هلاکهم
بنجای کاش من عیب ها ک شما نباشم و خوی جا بر شما از شوم عان نباشد و مقصل این مطلب در
مذمت عیب انشاء الله فلا اگه اگر مومن بکنی را عاضه بیماری مصیبتی
بیش آید عبادت و پرش او را کسرشان خود نداند و اجرای این سنت را عوق منت نگذارد
دلشکسته با ن خود را از عرض انا نیت رها نماند رکوه من جرم است خسته بر سیدن
نکاه با نه عزاست بیش پا دیدن در راه ما شیخ طوسی رحمه الله از حضرت بیغمبر علیه
علیه الله و سلم مرفوعت زراعتی که خاص ان نیست که خدای عز و جل بنده را از بندکان خود در
روز قیامت سرزنش کرده و بفرماید که عبدی ما منعک اذ رأیت فلانا یتقرب الی
ای بنده من چه مانع شد که وقتی که چار شدم از انکه عبادت کنی ان بنده مرا بکه بدکه بتقرب
انت ذب العبادة لا تقاس تمرض پاک و خرقه بیدانم ترا از عیوب ذاتی نور دکار
بنده کانه الم درض پرورد ار فت حق تعالی بیش چه اله میفرماید که بار دیگر بیمار شده و نیاید
او کوی قسم بعزت و جلال من که اگر عبادت او کوی هر آینه عیاقتی را زنده او بیش تقبل جوابح
و کشته انها را دیکر دم دین از کرامت بنده کوین است و من رحمن جسیم از ان رحمت
و شر معلوم شد که عبادت مومنان چه قدر لازم و اقامت ان تا چه غایت مهم است که خیابان

انه افزوده کرفته و بر سبیل جاعت کذاری بیت کان شمرده اگر فقیر یا توسنا و بر انکیخته و تلف
نامه و در یا نخیش نکشت بر بیده بیت بر خود کذارده هم کاسکی نامردان را فنی عظیم و شمرده
شان مردچه در یای حرمت شمارد و نان خشک در شوار نان خورش نان بر خود دارد و آتش نکشان
را آتش نخار مستی و خود دار یا نداند که سفالشان شربت بیشکر ار میرسند نوشد از قطع چشمان
آب حیات لذت در کندی از بر بای فرشتان میرسند شکیب تا که زمانه پرستی سقف ان سرحوت
زیر فرسکی سرای اشرار و غیر پرستان ستوای امروه یکی و خوشکاریا و اندوه نا یکی کلوه قهر شان
را سایه طبای فراغ و بالی بکلا رحایت و دوحوت پا نوایان را فوزی عظیم شمرده مرکز دیار کلک
دلی بودن کمان کوش نفس را از ریشه تهشنا نازه پرسته شکار و اهای شنه فرو دن از نفاق آب
و اول از آداب شریعت غراست چنانکه در آمالی شیخ طوسی از ابن عباس مرفوعت

فصل یعنی انکه حضرت رسالة پناه صلی الله علیه و آله

از غایت فروتنی و پاکیزکی بر روی زمین می نشست و بر بر روی زمین اکل میفرمود و کوسفندی
در شیده را کرنده و در اضافت میخواند اکرچه بریان جو بود و اجابتش می نمود و مجملا بر چنین
دستور در هر امری از امور که متضمن تادیب و اصلاح خلق مقرر باشد و فرسش نفس را
از قبول ان امتناع و زنو نا در عقبه و شواری ان بد چشمی و هو نا نماید بجا رانه اکراه
و اجبار بران ضایع روزکار نیکشود اجرخه ار نجابت ان امر کذار نه بلکه کودک خصال را
کر نخ نیاد و فرو در و کشکبار بقوانین شرع و خلق عوت و اعتبار کرشمار است و در ای با و شکن با و قنی
و چشداری و خوف سود مند تر اخلاق و کلوبکانه از انواع تهلک جانکاهش رانده که
که تا بدین مرض نابل بلیغ را از انقاب حاصل نکرده و دایقه فضل ازان باصلاح نمی اید ز
نفت بندیا و ادراک لذت نتکاید و در مجموعه و رام از حضرت سید انام مرویست که فرمود
یعنی بهشت مراکه نمی بخم بر شما شرینی عبادت را کشید نمی

شرینی عبادت را کفت نه بشرینی عبادت بهشت مرهون و نواضع و فنی نامه کرشوه افتاد کی
و نواضع با هر آفریده نیکو و متضمن است مکر با متکبران که بان خو نکنند مکر فرون و در دین صفت
با ایشان طریق معارضه چه دون اولی و انسب است چه جواب عربی عربی و نمرانی پاد و ان
پاداشت و شاید که نرشی این صفت از دیدن ان در دیکران بشنا نرا حالا و ایشان تلع
نخوت سرشتشان بسوزان ضلیدن ان منعی از باد و فرو رعنائی کرده و مؤید این کلام
حضرت سید ابرار است که در مجموعه ورام مذکور است

یعنی چون به پنید متواضعان را از راه سخن ریشان نواضع کنید و چون بینید
متکبران را از ریشان تکبر نمایید که تکبر با متکبران باز سب خواری و ذلت و باعث نخوت
نشان برزکاه و نخوت ایشان بیکرد و و در مذمت صفت ریا و سمعه
ان عجوزه مکاره خود آراست بزرار مان مرتع
زندکی که کشت رار ای سن اهل با برفی
فروزان تر و خرمن صفات کمال را آتش سوزان تر از ان دو صفت خبیث یکی ریا و
دیکری عجب است که با هر یک از این دو صفت کوه طاعت در میزان اعتبار کم از کرکشت
از ین رو حبیب عالم کردار را در قطر قبول حضرت پرور حیرت کشت این دو
شمن خانکی چون پشت پشت هم دهند قرب بنیان بر کنند و این دو عدو ای و فی و
ایمان چون زبان یکی کنند مفراض تشنه امید داری یکه در بر ان کردن خانه بیاری با هم
نزد خبیث یاد ندارند به تنها هم کل از مند حسن عمل را از پا در ای آورند و قع بنیان دیانم
این دو صفت و طریق هر یک از ین دو افت یاد او فصل است در ریا و سمعت
ریا عبارت از ان است که بنده طاعتی کند بقصد ان اکه مردمان بینند و سمعت اکه
خواهند آوازه او کشترند یا بر او ثنا کنند و ریا نفع دنیوی بوی رسند و این قصد

منافی نیست قربت و دعا هیچ است که از شرط و صحت عبادت است و مدت این صفت طاعت نمودن در
آیات خود بسیار است و درمان بسیار کتاب و سنت برای شکار و اعمالی که نگهدارنده طاعت نشستن اهل
ریا را از شک و آفت و زیر و بسر شمار از نجله حضرت چون فرشته در سوره ماعون بخواهد

چهل یعنی آنکه وای مر نمازگذارندگان را که ایشان از نمازگذارندگان کاران و غافلان شنوند و ان
لک یا که ایشان ریا یعنی طاعت خود را برای شنا یافته و دیگران را فریاد دهند و بنحوی می یابند و در
لفظ ایشان بلوه میدهند من خایل فیت کان یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا
احدا کادرت

ثواب پروردگار خود را هیچ واحدی ما در کافی از حضرت
فرمودند

فصل یعنی آنکه ادعای

تحصیل طاعتی میکند و طلبش از زمان رضای الهی نیست همین میخواهند که مردم او را صالح و نیکو دانند و آوازه
طاعت او در شهرها بدهند و شهی که با این صفت باشد آن سبب که دیگر را بعبادت برورد و کار خود و شرک
خانه در عقده الدنیا می از نور دیده عالم و دودمان فخر نبی آدم صلی الله علیه و آله و سلم مانند شده که
فرمودند یعنی کسیکه نماز بریا کند از دین بیرون
که برای خدای تعالی شریکی قرار داده است پس بدانکه آیه مذکوره را تواند از فرمود و زار کتاب
صلی الله علیه و آله نقوبت که فرموده است ان اتقوا الشرک الاصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست
فرمودند ریا و سمعت و هم از نسبه ورد و خبر است
زین آنکه فرمود بر شما شرک اصغر است گفتند شرک اصغر چیست یا رسول آنکه فرمود در یا اعتقاد و این معنی
ادا فرموده که خدای عزوجل در روز قیامت در روزی که پاداش عمل بندگان را میدهد بارباب ریا
میگوید

اعمالکم

اعمالکم یعنی ریا و بیوی از کسانی که ریا میکردید و علمهای خود را بنظر بدان قصد انتفاع خود
میدادید و در دنیا پاس نمیدید آیا میابید در نزد ایشان مزد و پاداش اعمالهای خود را و در کافی از
حضرت ابا عبد الله علیه السلام مرویست

یعنی هر ریا کاری شرکت بپرستیکه او طاعتی میکند برای مر
دمان ثواب بمردمان است یعنی باید ثواب خود را از مردمان خواهد و کیسکه عمل کند برای غیر خدا
ثواب او بر خدای تعالی لازم است و از جناب مقدس حق جل و علا روایت کرده اند چنانکه خلاصه مضمون
آن این است که روز قیامت پشت از همه کس را تر و خدای تعالی مردمی را که قرآن حفظ کرده باشد
و شبها که او را در راه خدای تعالی بیدار نشسته باشند بیکدیگر او را بیاد داده باشد و از بدل کرده باشد
تعالی باصحاب قرآن خطاب میفرماید که میگوید مرا تو قرین دادی من با قرآن آمدم تو چه کردی
ای خداوند من و مرا بای من گوید ای کردی ای خداوند با از نماز و روزه قرائت کردم و در آنها
پس قرائت نمودم حق تعالی میفرماید چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که
مردمان گویند که فلانکس قاریست و قرآن میخواند تو را در روز حق چنین نیست و اجر ای آن عمل تمام
اجر تو بدان شهید خطاب فرماید که من تو را قوت و شجاعت دادم که میگوید بلی ای کردی باید
بجهة آن در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم گوید قصد تو در جهاد آن بود که مردمان گویند که مرد شجاعیست
فلان پس از پیش از آن بحسب قضیه نیست پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم بدان
چه کردی گوید با رب دایما نفقه کردم و صدقه دادم گوید چنین نیست ولی قصد تو آن بود که گویند
که فلان مردم سخی است پس نزد او نزد قضیه نباشد و مزد تو بتمام شنایی مردمان است پس فرمان دهد
تا او را بسیر با بند و در جهنم اندازند و در حدیث دیگر از جناب پیغمبری حدیثی روایت کرده اند که مجلس
مضمون آن این است بر سبیل اجمال که خدای تعالی از پیش از آنکه آسمانها را خلق کند فرشته
آفریده بر بر آسمانها و نوشته مر کل فرموده که بعظمت خود آن آسمانرا فرو گرفت و هر بار فرو گرفت
درهای آن آسمان در بان گرداند فرمود و در نوشته ها نامه حفظان و حافظان اعمال بندگان عمل بندگان را

اعمالکم یعنی ریا و بیوی از کسانی که ریا میکردید و علمهای خود را بنظر بدان قصد انتفاع خود
میدادید و در دنیا پاس نمیدید آیا میابید در نزد ایشان مزد و پاداش اعمالهای خود را و در کافی از
حضرت ابا عبد الله علیه السلام مرویست

یعنی هر ریا کاری شرکت بپرستیکه او طاعتی میکند برای مر
دمان ثواب بمردمان است یعنی باید ثواب خود را از مردمان خواهد و کیسکه عمل کند برای غیر خدا
ثواب او بر خدای تعالی لازم است و از جناب مقدس حق جل و علا روایت کرده اند چنانکه خلاصه مضمون
آن این است که روز قیامت پشت از همه کس را تر و خدای تعالی مردمی را که قرآن حفظ کرده باشد
و شبها که او را در راه خدای تعالی بیدار نشسته باشند بیکدیگر او را بیاد داده باشد و از بدل کرده باشد
تعالی باصحاب قرآن خطاب میفرماید که میگوید مرا تو قرین دادی من با قرآن آمدم تو چه کردی
ای خداوند من و مرا بای من گوید ای کردی ای خداوند با از نماز و روزه قرائت کردم و در آنها
پس قرائت نمودم حق تعالی میفرماید چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که
مردمان گویند که فلانکس قاریست و قرآن میخواند تو را در روز حق چنین نیست و اجر ای آن عمل تمام
اجر تو بدان شهید خطاب فرماید که من تو را قوت و شجاعت دادم که میگوید بلی ای کردی باید
بجهة آن در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم گوید قصد تو در جهاد آن بود که مردمان گویند که مرد شجاعیست
فلان پس از پیش از آن بحسب قضیه نیست پس صاحب مال را گوید که ترا مال بسیار دادم بدان
چه کردی گوید با رب دایما نفقه کردم و صدقه دادم گوید چنین نیست ولی قصد تو آن بود که گویند
که فلان مردم سخی است پس نزد او نزد قضیه نباشد و مزد تو بتمام شنایی مردمان است پس فرمان دهد
تا او را بسیر با بند و در جهنم اندازند و در حدیث دیگر از جناب پیغمبری حدیثی روایت کرده اند که مجلس
مضمون آن این است بر سبیل اجمال که خدای تعالی از پیش از آنکه آسمانها را خلق کند فرشته
آفریده بر بر آسمانها و نوشته مر کل فرموده که بعظمت خود آن آسمانرا فرو گرفت و هر بار فرو گرفت
درهای آن آسمان در بان گرداند فرمود و در نوشته ها نامه حفظان و حافظان اعمال بندگان عمل بندگان را

از جمیع شب بعد از ان اعمال را بیالا میبرند و انرا نورانیست چون نور شب با آسمان دنیا میرسد
و حفظ انرا میکه بسیاری شمار بدین ان فرشته که در بان آسمان دنیاست میگویند بایستید و این
عمل را بر بروی خبیث زنید من فرشته غیبتم هر که غیبت کرده است میگذارم که عمل او از من در گذرد
و در برور و کار من مرا این مامور ساخته است بعد از نفوذ و دیگر حفظ اعمال می آیند در بان
عمل صالحی است از اینکه زاکیند و میبرند میگویند بسیار بیشمارند تا آسمان دوم میرسند فرشته
در آسمان دوم است می گویند بایستید و بزنید این عمل را بر بروی خبیث که در بی این عمل خیر ضایع
دنیا قصدی نداشته و من صاحب دنیا یم یعنی خدا تعالی مرا مسلط کرده است که هر عملی که برای دنیا کرده
باشد از او در گذرم و نگذارم که عمل او از من بسلامت بگذرد تا بیوی خیر من نرسد و بعد از ان حفظ دنیا را
میبرند عمل بنده و بیخ و بسر و را بصدقه و نماز و بان میفازند و انرا از آسمان اول و دوم میگذرانند
تا بآسمان سوم میرسند فرشته که بان آسمانست میگوید توقف کنید و بزنید این عمل را بر بروی این شخص
من صاحب کبرم یعنی برای ان میکنم که اعمال میگذرانند را بسنجم صاحب این عمل در میان مردمان
نام گرده است بر ور و کار من مرا امر کرده که نگذارم که عمل از زمین در گذرد و بسوی دیگری برود
دیگر حفظ میان عمل بنده را که میبرد خشنود چون ستاره خشنده او در آسمان و انرا آوازی و
زرنه باشد بسبب تسبیح و روزه و بیخ پس میگذرانند این عمل را تا آسمان چهارم میرسند فرشته ان
آسمان میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر بروی صاحب این عمل بسحب اهم
پسندیده طاعت کرده و خود پسندی نموده بر ور و کار من مرا امر ساخته است که عمل او را از انکه زاکم
که از من نگذارد بسوی غیر من و حفظ بالا میبرند عمل بنده را تا بسوی که بسوی او را میبرند پس بر ور
بسمع میرسند انرا تا بملک آسمان پنجم میرسند و ان عمل شکل بنده بر صدقه و جهاد و صدقه و نماز
و انرا رکوعی باشد چون روشنی آفتاب پس ان ملک گوید بایستید و بزنید این
عمل را بر بروی خبیث و انرا بر دوش وی بار کنید برای انکه او حسد میورزید بکسیکه عملی از طاعت
با عملی که برای خدا تعالی میکرد بسبب طاعت وی چون میدید که او را در عبادت و عمل فضیلتی حاصل

کرده بود حسد میبرد و در پرستش وی می افتاد پس حفظ ان عمل را بر دوش خبیث
بار کنند و عمل او را بر لعن او بدگویی کنند حفظ بالا میبرند عمل بنده را تا نماز و نزکوة او را میرسد
و او را گرامی میکنند تا بآسمان ششم میرسند فرشته ان میگوید بایستید بین جانب و بزنید
این عمل را بر بروی خبیث از کرده چشمهای او را بیالی اینکه جانب این را بنوی را میگذارند و جوان بنده
از بعضی ان عمل بگمان خود می بالد و بنوی بالا میگذارد براه و شناخت فی نماید بر ور و کار من امر کرده که
نگذارم عمل او از من در گذرد و او مورد حافظان اعمال عمل بنده را بالا میبرند با فقه و اتحاد و بیخ او را
او آوازی باشد مانند او آوازی رعد و روشنی مانند برق و با ان سه هزار فرشته اند پس حفظ با ان فرشتگان
میرسند و فرشته آسمان ششم ان فرشته ای که بایستید و بزنید بدین عمل را بر بروی صاحب این فرشته
حجاب میگوید هر کی را که برای خدا نباشد و مراد و صاحب این عمل نیز این نبوده که کرده را مراد بنده
مرتبه شود و در بی این دگر را گذشته و او را زنده او در شهرها منتشر گردد و در بر ور و کار من قسم که
نگذارم عمل او از من در گذرد و بسوی غیر من برگردد حفظ بالا میبرند عمل بنده را با منتهی بر ور
بان عمل از نماز روزه بیخ و عمره و نفقی نیکو و جهاد شجیعی ذکر بسیار و نگاه نهادن آنچه خلاصه مضمون
که بر هفت آسمان موکلند بعملی شایسته ان عمل میگذرند پس از سه حجاب جهاد میکنند و از درجه خدای تعالی
بالا میستند پس گواهی میدهند از برای ان بنده که عمل نیک و دعای شایسته کرده است حق تعالی میفرماید
که شما حافظان بنده اید و من نگاهبانم در نگهداشتن خبیث بر بنده که این بنده عمل قصد کرده
باین عمل یعنی مراد شش از این عمل تحصیل خدای من نبوده بر او لعنت من باد پس فرشتگان
میگویند براو باد لعنت تو و لعنت ما و جمیع مذکور طیبت و از انچه باین مقام شایسته است تو دانا
شد پس بگواین آیات و اخبار زیره که از برای من بروز برای قبول عمل در درگاه خدای عزوجل
لازمست تا روزه و خدمتی و دعا و ورد و ذکر و صدقه و محض از آسمانی ظاهر گردد و بدگویی
جبیه و ستار در ربط بر گرد و طاعت و ذکر شمار فراوان رسمی فی بلکه نا لفقه عمل بنده تو به یقین
بعبتری در دین از غش ریا خالص نشود مگر بسکه خانه غایت ریا نه بسکه قبول نرسد

و تا سالک طریق حسنه که اغراض صدیق نکته اغراض ذمیمه را از زده دش خاطر نمیکند در راه حضرت نتیجه
خلعت کرامت گردد که هر طاعت را در بازار قیامت به آب و رنگ اخلاص چنری بهانه
نهند و تحفه اعمال را در درگاه حضرت ذوالجلال با تالیش خواهش تحسین خلق چه دست نیازمند
و تحفل نبند کار جو بهار زندگی نه از آب اخلاص سرکشد شکوفه چشم حسرت بر صحت الهی نگشاید
و حسن گزاری که چون شادمان بازاری هر لحظه از دریچه نظهاری و نظر این و آن چاره خود
نمائی کند هم آنوقتی قبول حق را نشاید و تحفی نماند که غش ریا به سمت و نقد طاعت نجابت
تحفی نیست خدایا که از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله اسلم سنقوست که

یعنی دور

دور پرهیزید از شرک نهانی بدرستیکه شرک خفی تر است در امت من از رفتار مور چه سیاه
نرم در شب تاره گاه باشد که در خانه صفا را صاحب خود پوشیده باشد و بسهولت او را در آن
ان متوانند و دوب کان که باخلاص خود خلق خالص اند چون پرده از زیری کار ریا
برداشته شود خواهند دانست که ان صلاح و قید بدنس رزق و پشد آلوده دست ایشان از
ارزانی و دعا که چه خرید متاع ثواب در بازار بوم الحساب نقد بیجو دو کوع بگرد ساخته
اند فردا که ملک قبول در دو بهر نیک و بد را از هم جدا سازند معلوم خواهد گشت ان جمله قلب
و دغل در دی اند و چون عمل بی خلص مثل این قوم عاقبت نامحمود کسب کردن رنج و تعب بسیار و بی
نشیب و فراز سخت و سست روزگار و بای اندوخته را نوا و بگیسه مضبوط ساخته باشد و اندر روز سختی
بان ارزد و اید که خود را نماند به آخشین ان گیسه غبار احتیاج از چهره او نشاند اتفاقا طراری
و بیرا عاقل سوخته از یکمین خود و در هم و دینار ان گیسه را پر بوده سنگ پزه و حرف پاره چند گایی
ان بریزد و ان گیسه را هم چنان پر زر و خود را غنی و تو انگر جلوه کند نا روزی که تجه غرور ترکی گیسه را
برگرفته بیازار رفته باید و سر گیسه را در ان خرسنگ و سفال چنری نیابد خود ش و قفان بردارد خجالت
حسرت از دیده فرو بارد و بر چنین سئوال مرا نیان مخلص نماند و خود مردمان بازار شیدند

یا حرف

حسن یعنی کلام حسن

که یک لحظه از گذارش وظایف طاعات یعنی آسا نیدو بای زندگی را جز در طریق طاعت نپیمایند
غفور نیابند کمال بی رحمت خلق پرگه و سیع بگذارند در شارع وسیع بنای باط
و پل را بر دست همت خود لازم می شمرند و دیده و قیت خواب را بر شته بیداری شهما
سپند زنند و آتش گرسنگی روزه را بدان دست روزنهای و دراز برخوردی افروزند
بجلد و بر نوعی از انواع طاعات یعنی مرغوب تقدیم رسانیده در بیابانی و ایام و قیقه از قیام
و صیام فرو نگذارند و یکسه حسنات را از نقود و طاعت پر کهم نهند خرید متاع کمالات در روز بازار
موصلات سرایه خوبی شمار نمایند که آنگاه طرار دنیای دین ربا بوسیله کند بمعت و ریا بنهان خانه
اعمالشان راه یابند که یکسه عمرشان از نقود حسنات پر و از زود نهرت و شنای خلق که در بازار
قیامت نا روا تر از زنگ بوسالت پر بیازده و ان بیچاره گان سبکبن را دل خوش کنند که نیز
طاعتی اندوخته و شمع زندگانی را بنور سعادت آنجهان بر افروخته اند و فردای حساب که
معاملان وعده و عید الهی در رگان ثواب و عقاب گشایند و میزان عدل رد الوکفه
عباد را بعضون **الیوم تجزون ما کنتم تعملون** نداد میدهند شیون آمد
بخرید اری متاع عظیم همردی از بیای خیزند و نقود اعمالرا از یکسه زنده یک در بیکاه **ان وعد الله**
حق فرو ریزند افکاه آگاه خواهند شد که گرد اهمه چیز سیم و بی نا همه باطل بچه یکسه پر جوشر
و نیا بیشیاری شیده در بیاسر به اعمال بگوان دل اندوخته را تمام ربح است پس در ان وقت طاعت
نا امید ی از دست حسرت بسر خود و خواهند کرد و لب افسوس بدندان بنیا بخواهیده نالد

یا حرف

حسن عمد زنیخ بیمن طلبند — خواهند بر آورد — فردا که معاملان بر قوس طلبند
از زاکه در وه و ذیری نستانند — و از انگشته بخرمن طلبند

حسن یعنی کلام حسن

نظام نهاد قول یعنی از مضمرین اگه هر کس از اعمال حسنه ارزاده مختصیل نیای در حضرت
ان منهج طاعات و عبادات خود را وسیله حصول مرادات نیویه گهه از اند بنظر رش
ازانی نخصیل ثواب و تقرب بجناب رب الارباب باشد پاداش عمل نیشه نبا بالتمام در زاد
بانشان میرسانیم چنری از زرد و ذیری آنشان کم نگیرد و دوان گردد بشان آنده که عبث برایگان
در انحوف فرو ازدش و نباده و نا حرث اگه گردند در نیا بی حسنه و باطل ست انچه در ان بجه هد و نیکو تر
از زیاد سحف و در ا مایل شیخ طوسی رحمه الله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

حسن یعنی اگه کسیکو عمر به یاکند جزا نده بشود و در روز قیامت کهار نام ای کا نزیده بین ای نامه کر
نعمهای الهی ای اضاعه بعضی ای اضاع یا بی در وغ گو و بعاد بر بعضی ای سوگندهای سر بعضی ای زبان کا ذب فرو
فاسد و احرف باطل شده و نزد او مردم نصیبی از ثواب نیست ابرجو در ازان کسر خواه که عمل برای او نیکو تری
و بیاید و نیست که بشنا که بر یک ز در علل و امراض بدن علامات و اسباب که طبیب زمان علاج
چون حرث لون و سرعت نبض و امثال ان بهشد لال بران مرض نجهه در دفع اسباب ان بکوشد
علت ریا بمحت زا نیز گزار مهلکات امراض دل و دول نا توانز از ان امراض جان بردن نهایت
متفکرات و عبادتها بسیهاست که بحسب خطر عبد از ادراک علامات در دفع اسباب ان صدر اقت
بکار بردن و در علاج دل اردمندان مرض گشنده قدم یعنی و از تمام نفرتون بیا نیز و رست علامات
مرض ریا مرکانه از ضعف و از شنایی دین بمعنی حضرت ابرالمؤمنین ما ثورات که ذکر بهم امده مثلا ات

دار دکه مردمان و بر ارسته نبده و شنایی و بی نا نیست پس هر بهشند با خبری که از علامات مذکوره در
خود اثری یا بد بسیا بد کوشش ریا بسته و نیوسته باستعلاج ان شتابد و لیکن قصا بی از رد و از
دریا فتن این علامات در خود و شوار بی و موقوف با عیان نظر و نا ملیست سبب این مرض
مهلک بنیان محوای جاده و مال خطیر ست و نیای پر خطر بسریع الزوالست بهر بر او صحت چنانکه گذشت
یافت عبارت زایین ست که بنده عبادت نا کند و مخواهم که مردمان بدیدن او بشنیدن زبان مطلع گردند
و بر اثنای خواندن و نماز خشوع و اخبات خواننده و زبان را به کسب اعتبار و تفکر بر نغمه و مقدار کهم خود را در
نزد و ضیع و شریف معتبر و مکرم سازد و بگمند و در ازی او عاد و از عبد خلایق فهم با جمل آورد از صحاح
و علم جندی بیشتر گذرد و لعبای خاص و عام بر و از نا بدین سبب بشهوات نفس مشوش مکرر گردد
و مراد ات همچنانش با سهل و جهی بکهال میرسد و فضل از دیگران را بسب ضعف صدر و جهالت و نیست
ریا نا خواه روزی بی گرد مکان موقوف رقم تقدیر دارد او بسخا نیست و خواهد هر کرا را بخشی مخلع و در نشان
و در و نمد کار خویش ست امید عطای این و ان نبوده سر کرد نیست و دست منای و جوشان نکرده شاید پر نیا نا
دست پستکا شان از زد عبای کذب و در وغ عبا نیست سراب و خمندن قا شان از زلال حیات
ریم پرست اظرف آب آشیشه اظرف آب تو بسدی نزا نبده از انگبد زبان چاپوشان غیر از آب
بشکا بر دی دل نگشاید بنده اگر نخشی بسع آید تا توانی بزاو بیا بگر خلق را بسی در نشنا بگر
بیش خدا و ند که نه نوست بهر بخشی بسع است که دوست و اگر فرضا یاد شنا ان رد کند کار سر شنا ان
هر دو بار بخیل و بخشی بگر بهر حال بکی با هم بگر نا تفاق نکنند و خواهند که یک جزا بنده و یکمر مرغوب نگهی رسند
بقضا و قدر الهی و بدان نیست با شاهر بگر تو انند و در کار کافی مذکور ست که **ان الله عفو**

فصل چهارم در ذکر آنچه موجب سعادت و اقبال این
درویش بیچاره گشت و فرق میان این دو مرد که هر آینه که هر کسی که چنین امیدوار باشد قطع امیدش کجا
نا امیدش میگردانم و جامه مذلت و خواری در نزد مردمانش میپوشانم و از مقام قرب خود و مرا محرومش
و در گمان نزدیکی خود و دوستی میگردانم و جامه مذلت و خواری در نزد مردم بر اندامش میپوشانم آیا میشود
بغیر من بیمدارد و در دیگر برای کوبد بغیر حاجت خود را از درگری بیچاره میخواهد آنکه کلیدها در دست
در دست من و کشاکش ها در قبضه اقتدار من است روایت ذکر و طول است و الزمان بگذرانیم
مقام مناسب بود و اکتفا نمود و تمام ان در گذشکر و انشاء الله تعالی شانه العزیز مرقوم خواهد شد و صدق قسم
خواهد شد فعلا فقط بصفت پیشه بصعف و ریا و فریب حرص و طمع و دروغ تملق این بیچاره رزق و روزی
عالم توکل خود را بر عزت زیاد است و بیچارگان اکثر چاره این درد را نمیدانند و علاجش را نمیدانند
علاج این مرض را بشکسته نسبته آید چاره که این مرض مثلا باشد بیاید که گفت مصنف نا کامل قوا
اسیر و زبونهای دنیای پر شر و شور مداومت نماید و با این فکر بردن و اندیشه قبیح عالم گذران و قطع
سواد چشم و آلوده و فرج آلوده بای در دو دو سازگرده و فرج دل را از سوداهای الم چاه و چنگال شیطنه
فرا بیاد نهای حرص کریه های ظاهر یاران متحقق را بغیرات سوداط و تشنیع نسبی داده خود را از گشت
همیر سانده و جهنم و فرج هزار درگی الا ای در فرج این زنانه بیهانوی بدست از جمله شستن دل او از حرص
مذمت و انفعال آورده و طبیش دل از تشویش روزی بفرج دل برگرم آتش بستن میدارد کنده و
در دسترش روی صفایی را بصندل استغنا و در گاه چشم خانی نگین بگشاد ان مبتلا میباید که
دو راق لیلا و ایام کتاب روزگار بسر انگشت نظر عبرت بسیار گردانیده و شرح احوال گذشتگان از صفحات
پادشاهان جریده خوانده و اصناف فقرا و درویشان پی در پی یک بیک بر بالش اندیشه و آزده خواند و بحکم
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و سایر اخباری که در توکل و رود یافته در آن
باب ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد هوا از دیوار پاکسسته میداند ان را نشست برگرده
عنایت رب العالمین داده کاسه فولاق را در مدد و یاری و خشی حاجت که داری او همت

بقیه فصل

و بدار گردانده و از مصاحبت مذکور ده و لوا خاطر پسر ای خاطر از رفع التفات خاطر خویش
الهی عرض مذکور روی به بهبودی میسگزارد و لیکن بر خود پیشه بیماید به بهبود خاطر جمع گردد و از مکر
این مرض کلاف آزیده نماید و دل نا توانر از رفتدای لذید مختبق خلق و ثنای مردمان بر هم نماید
چه مختبق ثنای خلق اگر طبایع را خوش می آید و باعث مرض ریا و سمعت میگردد و طوق قبیح
ثنای خلق ان است که پیوسته در اضطرابی عمده خود گرفته و حسنات پیشه از نظر اخلاص
غیر پرشد چنانکه در عدة الداعی از حضرت عیسی ۲ مرویست که بحواریون میگفتند اذا اکلتم

فصل دهم مشتمل بر آنکه رزقی که اصیبی از قبل نباشد

باید که سر و پیش و بهبودی خود را چوب کند تا مردمان در نیابند که روزه است چنان بایست
راست خود عطا نکند در دست چپ خود مخفی دارد و مخفی در اخفای صدقه نهایت مسافه
نماید بیستور زند مرا و این باشد که اگر بدست راست صدقه دهد چنان مخفی دهد که اگر شمالی
جانب چپ او باشد واقف نگردد و چون نماز گذارد در پرده در سر آید و در گوشه که کسی نباشد بقدر
رزق روزه داران خلقی تقسیم نماید مدح و ثنا را نیز در میان ایشان بدستور تقسیم فرح هر کس نصیبی
برساند یعنی پیچیدن ان در سماع بان نیست که کسی با ظهار قرابت و جاه و ثروت پردازد و نماز
و روزه را بوسیله تقرب این و ان سازد و در همان کتاب از جناب مستطاب غوثی مذکور است

فصل دهم مشتمل بر آنکه کسی زنده که در روز قیامت که مسح سایه عرش الهی نیست
حق تعالی بسایه نماز در سایه عرش در پناه حمایت خود جای داده از تابش آفتاب طاقت گداز

از زن عاطفت می نماید دو مرد که با هم دوستی کنند و ان دوستی از برای باشند نه جهة حصول
مقاصد دنیا و هم چنان بران دوستی از هم جدا گردند دوم مردی که بدست راست خود صدقه
کند و ان صدقه را از دست چپ خود چنان دارد چنانکه مذکور شد سوم مردی که از قبل صاحب
جمالی او را بخود خواند داد و گوید که من از خدا ترسم یعنی از خوف الهی و اند وه مواقعه
با شاهزاده ای و ان مخالفت نکرد و از مکر و سحر کرامات و استدراجات خود بیل این مرسی الرضا علیه
الخیة و الثنا مأثور است

فصل یعنی آنکه طاعت خود را بریشان و باطل نزد و ان مرد
و ان اندوخته را ضایع گرداند که تخم را چون در خاک نهان گشته بمیرد و چون از خاک
بیرون انگشته بمیرد یعنی چون طاعت و بندگی نهانی باشد مثمر ثواب و منتج نجاة از روز حساب است
و چون ظاهر گردی و از خاک نهفتگی بیرون انگلی ضایع و باطل و در روز قیامت که همگی مردمان
گشته ها بیاید و تحاسل خواهد بود و در امالی شیخ طوسی رضه از جمله کلمات بدایت
سلمان خورت رسالت صلی الله علیه و آله که خطاب با ابو ذر غفاری رحمه الله فرموده مذکور است

یعنی بدرستیکه نماز بسنتی که زرده شود زیبا و نه و رجحان دارد
برانکه گذارده شود مانند زیبا و نه و رجحان که نماز و اجبی بر سنتی دارد

یعنی نزدیکی بخواهد بنده بپروردگار
حق تعالی بچیزی بهتر از سجود و نیاز
بعضی ذکر کردن خدا از

ذکر خدا عظیم بار سول الله ذکر خدا عظیم چیست فرمود خدای و نیز از جمله کلمات نه گرد است آنچه فرمود
مبنی ان این است که یا ابا ذر بدرستیکه بر درد گار خود جل سبحانه تکیه میکنند بر خدا نکه بسه نفر مردی
که در بیابان فوتی یعنی در بیابان بی آب و علف یا در مکان خالی باشد پس اذان و اقامت
گوید بعد از ان نماز گذارد پس پروردگار تو خود جل سبحانه میگوید ملائکه که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد

زاهد زرین چهره دوم آنکه طیب سند فرشته کفت پاره بهانه آب ندارم خود ندارم فرشته کفت طاعات
وحسنات خود را بده کفت دوساله طاعت خود را بتو دادم فرشته کفت تا همه طاعت خود را بدهی
آب ندهم زاهد دید که کفتکو بفایده و جان عزیز است ناچار هفتاد ساله طاعت خود را
داده دوم آبی بکشاید یعنی بیشی از زر کرد و آب ان قطعه را بنوشید فرشته کفت عبادتی
که بهای قدح آبی باشد شایسته ان نیست که این همه بان نازی و از ریب و خودپسندی چندان با
غرور در رفع اندازی ایدال قطعه شعاره ای سیاه بست باده بند زرابی ناموس دین بیچید بینی
وابرو یک دیده خود بینی که طبع عاصف پشه است بیخ روزه و نماز بیندین بکند و سپرده و چون سپاه
خوف دامنه ات از شد از غرور فرو مرده با خود اندیش و حساب کن که چه روزی امروز کدام
آرزوست از قدحهای سرشار کرم الهی نوشیده و کدام ساعت است که لطف خواهشت از بکند فشان
احسانش بر نخیزد مدتها خود و چشم دوی بر تو کذشته کی دیده آبداری بدامان حیات چشمهای نشت از
کوهسار کرمش نجوشیده و کدام لحظه است که بان انعامش از رشته امالت عقده هزار آرزو نکشوده
در دوروزی بامش بر سر عزه زند کی بر خاص و عام منهوا توانست و باران عطای بی شمارش بر کشت
حیات هر لحظه بیدار سقاط زرق وجودت بی من مستوفی کرم خود ش کشته و قافله طول عمرت
بدرقه آب نفسش از سر کذشته کاکر تمام عمر لشکر کذاری اودای نفسی از ان بر دارای چهره را دو سیده
شکر کزین عطاء از انکه سازی بان در کشتین پایه ناسپاسی مانده باشی و هنوز غبار تقصیر از چهره
نبی نشسته باشی در امالی شیخ صدوق رحمه الله از پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله روایت شده که
ابی خدمت فرزند سید بن امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد که این دعا را چیست اندا کی
و هنکه و جالک و فقنک

حاصل این کلمات جانکه از زبان مخصوص این مناجات پرداز سر بیل حاجت
از کنه فیوضات و زر کر ری عطفت نوکه اکر سن از ان کاه بازکه ابدع آفرینش من کرده
دارم عدم بوجود آورده از ابتدای زمان یعنی از زمانی که نبودم تا انکه خدا ای فرد
باید و برقرار است بهر موده که در بدن دارم در هر چشم بهره ای عبادتی و سرمایه ای و دانی
همه بشکر همه عاتق باوجود این هر آینه در ای بشکر نهان زبن نعمتی از نعمتهای بی شمار تو است حاجت
تقصیر بوجود اکر کاهنهای آهن و نجار ابدند انهای خود بکنند و زبن را باطراف یک چشم خود
شخم ای کردم و از زبن تو بقدر دو یا سه انکه در آسمانها نماز بر جبهات خود و خواب بیکر بنم از آنچه
این اندیکه بوده و از حق بسیار تو که بر من واجب است و اکر تو ای خدای من بعد از بن همه
عذاب کنی مرا بعذاب همه خلایق و بزرک بی ساختنی برای آنش باران مرا و بشکرد بای خشم
بطاعات انوار آن نا در آنش سعد یا فقر نیاکنند و جهنم را بر بی خبر من شود ای نوآنچه بای بود
این بعدل تو بر من اندیکه از بسیاری انچه مستوجب آنم از رحمت تو اکر دامنی ادراک از کذشته
و بن شتابان در دماک ستاهام بروایح معنی نابد و دیده شور را کلمات معنوان این قاله ای بیرون
از خواب کران بخلوتی کشاید بعوم بسکرد که حق تعدا بر ذمه بندکی بیش از ان ست که این نا روز کرده
ناقص رای ان تواند بود و طریق که از بش بندکی و ستایش از ان و در تر است که بجای کشته
و بسته این طاعت با رحله در سر احسان نوان خود و طاعت بشری را بر دبال که بسی از ان
نا توان تر است که بقدر قاف حق بر سنی تو آند بر بندکی بیشی عفت خلایق از ان کران ترکیب اسمای آنکاه
شکذاری تو اند رسید جایکه ملایکه مقربین و مرده کرد و بخن در ای حق بندکی بقدر قوت و بایک
سواران مراکب بسی کوشش در قطع براه ای عبودیت راحل بشند و بجای کان سیدت و با همه
پرستش خدا پرست کار با بندک عبادتی که بهزار رجب شرعی الوده و کردنش از کرد نش قابل

در شب بجه با نبوده این همه اعضا و بران نخوان و از قبول ولا قبولش در دیوان یوم
الی ب زنده کرده ایجا به اعضا و بران نخوان کمال جعفلی بر نهایت و غایت سبک سنکی و
بلاهت است ای فسق و فجور کار بر زوره ما و بی ترحم کاسه کوزه ما بنند و زکار
و بسکیه بدهی بر طاعت و بر تازه و بر بروزه ما در بعضی از زاحادیث قدسیه عبارتی دارد ان
که حاصل مضمون ان این است که بعضی از بندکان من هست که بنی تمام در عبادت من دارند
و شب بر خاستن غنیمت بدانند پس بی اسکنم بر او حقه خواب از شقیقی که مرا باد است پس بخواهد
نا بسح بنشود و چون بر بخیزد از خود آزرده است و نفس خود را معاتب بی سازد یعنی بسیب
ان خواب و باز ماندن از سعادت بندکی خود را حاست بی کند و اکر او کرد ام او را
که اکنون بخواهد یعنی بکام دل بندکه کی نماید هر آینه او را از ان خواب بهم بر سد بسیب خواب و
خوابیدن باک بسکرد و پس بی بندارد که سر آمد عابدان کشته و بر بی و اجتهاد خود از حد
متعدان در کذشته پس در بن وقت از بن دوری بکند و بکمال بی بکی بسوی من تقرب بجوید
بس میسزاید که ملک کند کان بر من خود نکند کنند هر چند بسکو بسندیده باشد و کنه کار است
از انرو بش نا امید نکردند و اکرچه کنا بان ایشان بسیار باشد لیکن میسزاید بر حمت استهاء کنند و بفضل
من امید وار باشند و بنم خواری من دل خوری دارند چه بنده بان خود بسکم نا بکه مصلحت کار
ایشان در آنست و بن بینند کان خود نیکو کار ترم و از احوال ایشان خبردارم و در عده ادا
از تکلم مخالفت و مرافق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مشغول است

همین معنی

انکه بر تو باد که در بندکی کوشش نمایی و خیال نکنی که در عبادت و فرمان برداری آفریدکار
از تقصیر برآمده اکبی حق عبادت او را ادا می تواند کرد و از سخنان بدایت بنیان حضرت
امیر المؤمنین که در بنج البلاغه ذکر رفته این است

عبادت کنی ای تربیت حاصل معنی آنکه ای فرزند آدم عبث کی تو را در این تربیع بهر زینت نمودی بهتر است از عبادتی که در این مدت کرده معنی نامده که انگشت نهاد جهال را بر سند اعمال و اقبال خود نظر بر امور ظاهر است که عبارت از حرکات مخصوصه و آداب و رعایت و قایق و وجوب و استحباب است مثلاً یکی در نماز با جامهٔ نجس و پاک در بر کند و تحت السقف بنشیند و بر رو و قبله نشیند و مخصوصی شریف با سکنا با مباح جوید و از آن واقفت را بنده نمیگویند و نماز ما را در اول وقت گذارند و در رکوع و سجود و شهود و قنوت و خشوع را از دست نگذارند و در قرائت تجوید و قواعد ترتیل را فوت نکنند و در تمام و جود از زیادت مأثوره غافل نگردند و جمیع اقوال را بسکون و وقار بگذارند و در سجع جای اوراق بر بین و بسار خود نگذند و در ادای زکوة و صیام نیز همین نظام و در مناسک حج و عمره نیز همین نسق عمل نمایند بگوئی آداب ظاهره و افعال جوارح اند و اگشته ردم را با دل که انهمام بعالم بالا دارد چه نسبت و چه تعلق تعالی را در ادای این آداب و شروط و کیفیت که کار دل و تعلق باحوال علیین است و از گفتن خاص است و آن عبارت از این است که در گذاردن همه بر تخلص از تمنای خلایق و غرور نفس فرمان دگرگونه و متباع نبندگار را در دکان خود فروشی بدستکاری نگاه این دان از اماست عداد قبول نیفتند شد عبادت عبادت را از نفس اغراض دنیویه برا لای پرده دلی بالا برده و ادان را در ای ناطول زمان را بدانس ربا و سمعه نبالا برده و را در تصحیح عبادت از این معنی ناچار است تحصیل ان باشکستن هوس هوا و دل لشکر علایق دنیا بسیار دشوار است چه هر آن جنبه در مجلس منعت با بقصل نشاط و ده تعالی ذکر خواهد شد موقوف بر مجاهده سلوک نفس اماره و متابع هر زه و خورد این دیو دار زنده کار خود آزاده است و ان بکار نیست نهاد آن چه هر زنده در خورد است و پای راحت طلبان تن بر دوست و اگر مرد مانرا لحان آنکه دامن نهبر را از غبار آلایش بخویه را بایسته و بس طاعت خود را با کشته اخلاص رسانیده زند و از این جهته بر محمد خود دل بسته و از تشویش سوا خذه روز جزا فارغ نشسته اند و نیندیشند که ریا و سمعه ابرای

بقیهٔ نفس

بغایت خفی و پنهان است و دیدهٔ شهود نزد او درک اکثر آن عاجز و ناتوان فردا که صرفیان عدل و داد در بازار یوم المعاد در دکان محاکمات کشایند و نقد کردار هر نیک و بد را بمحک و زر و عرض نمایند انگاه معلوم خواهد شد که هیچ نمانده و خشم عاکفان بهار را قلب کرشمهٔ علمایی نوخته پس از جمله نهی استمان چهل و دو زمزمهٔ الذین یضلّ و اضل خواهند بود و دیگر از جمله آداب باطنی عبادت حضور غیبت که روی دل از خیالات باطل خیالات چهل بنا فته خود را متوجه بیند که سالک و پرده فراموشی پیشیا نرا بر ابواب اندیشهٔ این و آن فرو نگذشته بنوت سرای خواطر که جناب الهی پرواز دو این معاملت بنرگسی را بلیراست که از دوام تعلقات و نیاسته و از خارات دل پیشگی بیانع و لکشای دارستگی جسته باشد چه آدمی بهر چه تعلق دارد پرسنده و فکر گاشت و از خواطرش نبود و آن زیوی که سرمه چشمش در هر حال از خاک آن بود و بجمین دهد بند یا نیز از آن قبیل نخواهند بود بچاره که همیا و نیا بدام علاقش شیده فلات اندیش شریعی آن در کام هایی دلش محکم گردیده باشد بلکه مستوفق دریایی ذکر و محو لذت بند یگای نوازند که یعنی زداگاه بر دین و در این مقام تمکین و تشبیثی و نشبثی نگر ذمهم که نوشش دنیا مانند سر کنی است که در زیر دل ریخته و فکرها و خیالها چون کمانند که از زبان بهم میرسند و در سر آن نخم میبسانند و هر چند برا فا بازی آیند تا آن سر کین است از جوشش و خروشش ان گمان نمی توانند رست پس چاره آنست که بیکبار و ب همت در دل سر کین محبت و بنیاد در دو فته خانه دل برا زان بندیکی پرورزی و لیکن این همت کیست و صاحب این همت کو من فقه ندیده ام نوا گزیده بگو بجا من علی که بزیور صدق و اخلاص آراسته و شاید گر و اری که بهر یک این دن اخلاص بسر آداب و شروط بند یگ بهر اشتغال بعبادت نا در و کمیاب و مخصوص خاصان حق و تر دیکان بجناب است و زهد فروشان پاک و غریب خرد کان شانه و مسواک برا زر بهره غیبت و بر قرضی که این سعادت و اقبال اصید برا تحصیل و مال رکوع و سجود و تشهد

دل اندوخته را بسیاه فقا داده اند و از آنجمله ریصهایی عابد است که از دنیا و نا زنعیم دنیا کناره کرده و بکثرت طاعت و عبادتش بر تشکلت از شکلت آورده بود و زیری ابلیس لعین بحکر نها د بقصد تخریب خانه زبان ان سنت نهاد و در زی عابدی با پس پیش لشکر مه وی آمد ریصها پرسید که کیستی و چه خواهی گفت من نیز از اهل عباد تم و بجوا هم که با تو همراه بطاعت حضرتا لی پرداز نم و در عبادت چنین و بسار کوشیم ریصها گفت هر که را بند گی خدا بکوشش حق تعالی یار و صاحب او است پس ابلیس بعبادت مشغول گشته سه روز ریصها نه خوابیده و نخورد و نیاشامید ریصها چون ان سعی و کوشش بسیار از زبان فساد پیشه نا بکار دید متعجب گشته بنیش گفته نشانه این بخورد و خوابی من نیست که گناهی کرده ام و بر گاه بخواهم بر سر از زدست ان خورد و خواب برمن حرام و قلم نگردد و ریصها گفت چاره چیست که من نیز مثل تو نشوم گفت بر د گناهی کن و از توبه کن که حق تعالی رحیم است تا عبادت طاعتر ا در پای ریصها گفت بچه گناه فقدم تا بیا گفت زنا کن گفت تا بحکم گفت شراب مسکر خور که ان مهل بر جمیت عاجز گفت آزمندی بر او گفا بهم رسانم گفت فقیرن ده در دنیا بچیزی الفته ریصها بر زنان آن نذر بر بیوی افتوبه چون نیز از نشد چون ریصها زن صاحب جمالی دیده بنقد و بع از داد و شراب مسکر دیدت می نابی بر کشید هاس کاج اجتنابش بسیلاب شراب نا زهم گفت و شد و گاه خداوند عبادتش بزرد ماده پرشور گفت بان زن زنا کرد اتفاقا از زن شوهری راست در ا فوقت در آمد خواسته زیرا نقش آورد در ا فوقت شیطان بصورت انسان نزد ریصها گر فته شکایت فرود حاکم ریصها را گرفته بشتاب نا زیانه بحبت شراب خوردن نزد و صد تازیانه بر ای زنا کون بنگاه بر ای خون کردن بصلاب وی فرمان داد و چون بر دو ارش شیدند و ابلیس بهمان صورت گفتن نزد وی آمد گفت حال تو را بگو ذی خی گفت هر گه طاعت بتنین بدگند و هیش از نیش ابلیس گفت در بست سال ست که از محنت نوبی گشتم تا بدو ارث گشیدم اکنون مخواهی که تو را از این طبله را نام گفت بخواهم و هر چه بخواهی خواهد بود ابلیس گفت تو یک سجده بگن بریصها گفت

از نور آفتاب توفیق بدر کامل کرده بگونه خراطر جمع می توانند و دو گه تا آخر عمر چنین خواهد بود سیلاب محاطره که سالک را در طریق بندیگ با جباشه خانه بدن و را بیاشش را زبر و زبر کرده و ام نمود بدن می توان دانست که در راه زندیگ غارت زده و را زنان نفس و هوا نخواهد گردید بازخانه حسن عمل را از زان گرد به پرخوف و خطر اهل سلامت نوانند گذر نمود قافل عشر که بر ک مردان مرد را در شکلاخ بادیه بپیما بریده اند بگرنشیند که ربا بنده گر بر نفس ابلیس لعین بیش از نگه زنده در گاه ابدی واحدی گرد و سالها در میان طایگه بود از طاعت و عبادت علوفه الهی می آسود گرینند در هفت آسمان سجده گاهی نمانده بود که از سجده حق تعالی آنجا گرده باشد و در ربع استقامه در خطبه که مشهور است بقاصه مذکور است

فصل یعنی آنکه عبرت گیرید و خفته بیدار شوید با بخود عهد تعالی به پس گرد دعص دور دور دراز و گشش بسیار او در ا باطل ساخت چون اگر آن شش هزار سال عذاب را عبادت گمراه بود معلوم شد که آیا زیبا لهای دنیا بطبع با زیب لهای آخرت این همه عبادت او را آفریدگار تعالی بقبول گرد و یگر نمودن یکی طاعت و متقولست که هر روزه بر نیز بین از نور که در زیر دامش بود برآمدی و لا یگه را مونسه گفتی و سجده هزار و شصت بر پای منبر او صاحبرا فرمودی و خوب او در پایه گوی زیر پای یکی از دلایگه عبرت بگفت که اگر خدای تعالی با بنده اگر از من چو یگه سجده ا در شود و فعل قبیح من زنده عوا زیر عزل شیخ خود سازم از برای من شفاعت کند و حضرت آفریده گار بگفت او از کرد من در گذرد و نفعه با بجاده و جان و تو را چنین عاقبت بیسبب گشته نا بدانجا سیاه رو ئی مرسوم و بگفت فاخرج از درگاه و قرب الهی محروم گردید سپهدار گاز زاد و دعا بنی نوع انسان نیز سالها سالک طریق ریاضت بقطع و قطع در مراحل صعوبت بی گمها نوع و سرانجام با غوایی نفس و هوا باز سجاده بدی پیچ و فی نهاده و سرمایه زیان و ذخیره اهلاک گوان

چهری با خضاء بر وظاهر گشت ای عابد من خدای زمینم و آنکه تو چندین سال عبادت او کردی خدای آسمان است چندساله عبادت تو را این مرد داد که تو را بر سر دار کشد و احوال مرا یکبار سجده کردن تا تو را از زمین و رطه رهانم عابد با شاره ابلیس رو سجده کرد پس خشک بارانش گرفتند و اکلیس جان ناپاکش را بان شکها از جثه کالبدش رهانیده و بدرکات جهنم فرستادند مجملا شیطان دین ریایی ایمان شکار در هر صورتی زار انصار این گونه مکر واقب بیار ماخته و بسی نامداران مراتب سعادت که چابک سواران میدان عبادت از گرد حسن عبادت تیزه جان ستدان طول عمل بر خاک هلاک انداخته و بر جهان و جهنم چنین پرفور ان بعضی از ایشان گویی تا آدم بر چه بوده است و چه سته است بستایش از جنه را نیز ساکنان طارق از زیر بر زمین از بندند و بر دکن تسبیحش با نفس بار پس این فانی زمان فجور از گشته شیر نیزش عوان سوی کون کاه فانی توان آمد و پس سرو آفرین میاید که در سلک راه دین نظر بیدقه غایت آنچی دل نبندد و بنثار و رزو پیاسه و بکریه و زاری کشیهای تاریک دنیا نفس اماره مخند و بر تقدیری که خود را زدام کاه و مکر حیله شیطان رها نه و متاع ایمان و عمل را زلز و سترد آمال و امانی سلامت منزل رسانه باخواهد آنچه کن کی عابد و تا که در تمام عمر کرده و در من علم و عمل که بیت یعنی در انجام فراسم آورده و پیش طاعت انبیاء و اولیاء و در برابر حسنات متوقع و او حیا به خواهد بود مگر نشنیده که آمد شنیده که آمد او لادینی آدم صلی الله علیه و آله منبع بندیا را بقدم استغنا گرفته همه و در کار نماز و ظایف عبودیت و آفامت کراسم و اجب و سنت چه مقدار مبالغه و تحریص می از مفصل آن احوال و را یکه از بخش ان اخلاق و اعمال آنکه در قعود و قیام زبان و دل علام غائق نکتی و زلان مکر و خبائث از جوارح بار بچی احوال با ذوفرمنه ذکر پس آنچی گذشتی اوقات را نه قسم کلم فصلی را یاد ای و غایب نیک و شمرد را بتفصیل احوال اهل عباب آن تیز از خاتمت صرف کرده از خون الفات خود بر کبر انصبی رسانیدی نصبی و بکر را بکار سازی خلق در تنبیع فرقه ای جوامع مسلمانان فرود ای ریه تفاوض و اجب راست و بنیبین طرق مستقیم شریعت پرداختی به آب اجرای

احکام آخر.

احکام آنچی آبیاری بخش دین فرمودی اکثر با مش برزده گشتی و چشم ریاتیش از نفت: گرسنگ بیرنگشتی پرسته بشکلی و نفاقت بیرون ای و سه زور منبرا یا از زنان کنده سر گزرندی و از روایاتی که در ایا شیخ صدوق رحمه الله مذکور است چنین استفاده میکرد و که اصفور در زنان کنده بر کرتوان فرموده و از زنان جو هر گوهر خود را بچون و و برسر خود را در زنها خسیار داده ای که بر کدام خواهد بپرسند. ان دیگر خود پرسندی چون فرمان بر چهر حقی و نقش جهیر پرهوی بیاکش با گرفتی روزی عوان خطاب بعضی و ران باب سخن گفت فرمود

یعنی

بس کن ای مرد ان گمان میکنم که خشم گذرانم و مردی است که بشمر اخضرت جای دیا بود و دیا نیز جای از لیف. اگنده شی عبادتی و دو هم جهنه انتخاب انداخته بود و ذمیم باز فرمود

یعنی نیز مرا از شب زنده دار باز دانست پس فرمود و کجا از ایکنا گشتند و از غایت زهد در دنیا و عدم رغبت بخند و نخش این عبارت سرا سه برنده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او بخند و نخش این عبارت سرا سه برنده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او رانیز به دیا آورده و از انتخاب زاد و توشه راه و قبول آنها یاد کرد و بر تقدیری که خود را زاد راه آخرت دیا چیزی نام نهاده و بر فخر کرده زهد و انخضرت قبول فرموده و بسیاری از زشتها از سبک عبادت قیام نموده و بعضی گفته اند که بسر اکشتهای بزرگ ایستاده و بها بای عبادتش آماس کرده بود و بنا در شان دیا نازل شد

عثمان بن مظعون بعضی از صحابه ان دیگر محمد ابن عبد الله مأفوذ فرشتاده ایم تو فرآن را برای اینکه فرشت و آثار کشی کرشت شاعات و عبادات انسرور و شدت ریاضت و مجاهدات ان دین پرور را زان مجاهدت سبک شرع ان اعصار ساخته در توانند بود و چنین دامن کتب اخبار و آثار را که بهای مجاهدات و مشاق و اطوار ان سید ابرار را زان بزرگوار تحمل فرموده بود بگذشتن نکته بندی ان نرانده و بعد از انخضرت لبی که در گذارش بندیا سم عالیان گشته و برای حضاظ ماش از قبه بهرین در گذشته حضرت ابراهیم علیه السلام است که شان روزی در زیر انخضرت نماز گذارده بود و بر دوای انخضرت از بشی هزار گیسه احرام پوشیده بندی و انبخش در آیات مراسم حج و بر دیگر بندی و که در وقت بشتن نماز بارها

آنست زینة الاذا بدیعی از ابن منجی مشهور بزین العابدین کشف و غرر و کشف الغمه آورده اند
که در خانه که آن نوبتهای دیده بخواب یا بر خفته آمدش بیداری مشغول نماز یا دعا و آمدش اضافه و در آنحضرت دیده
بود آواز میآورند که یا ابن رسول آمنا آمنا را تکرار میدهی همچنان مشغول بنشد بگاه سر از سجده
بر نداشت تا وقتی که آمش را فرو گذاشتند و آنجناب در سجود و بعد از فراغ از دعای سؤال گردانند که
گرچه خبر شمار اشغول ساخت که از اشغال پروا نکردی فرمود آمش آمرف و در جمله احوال فقرات
احوال فقرا و شکدستان چنان بود که شبهای ظلمانی از آن آفتاب نور از خانه بیرون آمدی
اینانی که در آن کیسههای درهم و دینار بودی و گاه بی خبر طعام با بیرم پیش مبارک بردا شتندی در
خانها میرفته و در گوشهای کیسه بیرون آوردی دادی و در رفت و دون دردی مبارک خود را
پوشیدی تا که دیده نشناسند و این همی پیشان مخفی بود و فهمیده نشدند تا گفت که این کار میکند
تا وقتی که از زر و دینار بحضرت فرمود آن سفری منقطع گردید دانستند که آنشخص علی ابن الحسین
بوده در وقت غسل دادن آنحضرت مبارکش را دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود از کثرت حمل
و غیره چنانکه مذکور شد به پشت خود بخانهای فقرا رسانیدن گشیده بود و در کشف الغمه مذکور است
که پسر عمی داشت شیبه نام به شهودی که آن حضرت را نشناسد می آمد و سیلی از زرسخ
به وی میداد و او شکایت آن جناب به میکرد و میگفت

یعنی تو با بن این انسان می گنی اما علی ابن الحسین با من چنین رفتار میکند و با حوال
من قیام نمی نماید و زر اجزای خبر نمیدهد و در اینجناب این سخن را از زدی می گذران فرمود
هر سه فرمود و خود را با وفی نشناسانید تا بعد از وفات آنحضرت که آن سفری قطع شد دانست که آن
که آنحضرت بود است پس بر سر قبر آنحضرت رفت و بروی میگریست و روزی سعلی از فرقه فحص از
بالاپوش است بر دوش داشت سایلی برخورده دید بالاپوش و برا گرفت اینجناب بالاپوش را بسوی او
رسانده و برفت روزی بعبادت محمد ابن اسامه بن زید قدم مبارک رنجه فرمود و محمد میگوید ان
حضرت سبب گریه پرسید گفت پانزده هزار مثقال طلا قرض دارم اینجناب تعهد انجنس کرد و گفت

این روز کار قریب باد بزرگ قرار نمی شبیه بی باشد او از فرمودند و صد خانه دار از
فقرای مدینه را حیال خود ساخته تکفل احوال ایشان میفرمود و در عبادت حوت او این بگذاری
می نمود که از طعام خود دون باد آله خود با بسکر دگفتند یا بن رسول الله تو در عبادت
صدیقه عمر خویش از همه کس میکنی سبب چیست که با ما در خود همراه اکلی نمیفرمائی فرمود

یعنی مامش میدارم که دست من بخت کند و زر و قوت بر
گیرد که چشم او بران افتاده باشد و چیز مجی با کنه کرده باشد و بگناه زیانه خود را دوزخی
جهنمی قیامت آنحضرت بیکدگر دند آنحضرت رسید فرمود

یعنی اگر آنچه می گفتید جماعت می بودید خدای تعالی با مارزوزا
و بصرب سرا برین میکرد و اگر کاذب بودید خدای تعالی با مارزوشمار او ان کذب را بر شما بگرد و از
کثرت نماز بسیار بخت پرشت از موضع سجود ان بلند در محل وجود می نشست و از زاد جمع میکرد و تا بعد از وفات
باسد بطوران رد و گاه دفن کردند و احوال عبادت رشید گاه ان هر سه هر خندی را از گشتهای عبادت
عبادت آنحضرت نیابی بود و پرسیدند که کثرت اضطراب تو در نماز چیست فرمود که هرگز زیر پای او
روز طعام نخوردم و هرگز از جنه بوی شب خوابت نکشیدم و هرگز جنه چون وقت نماز بی شد نیک
و روی بجناب زرشید و از زه بر اقضای بسیار کش بی افتاد و در زیر آسمان بی ایستاد و شک بر شکار
روان میکرد و این مضمون او را معلوم بود که اگر بنده بر سالت که با کسی معامله میکند از نماز روی نیافت تر
از حضرت پا بعد الله علیه السلام و قرار است که چون وقت نماز رشید حضرت علی ابن الحسین بر بنده بای زیر
آسمان برفت و زنگش متغیر میگردید و فائق شدی و قرار بخت نمیزیدند و چون کشکری بهبت بی میشنید
صدای میگرد و چنانکه از گریا ار زدن خواب افزاع میکنند و چون ذکر دوزخ بی شنید آورزی یا بر بی آورد
چنانکه گویا بر بالا دوزخ بی بینند و یکی از سوالات آنحضرت حکایت کرد که روزی ان آفتاب عالم آرای بی بیجه
محراب رون رفت من نیز از دنبال او بسه رون رفتم و برا پشم پر بنگ در شتی بسجده گاه بسیاد و گریه
و زاری بی شنیدم و بیشتر دم که بزار بار گفت

انقاء سه زر سجده برداشت و محاسن بخلیج برف

در وی بیارکش بنگ چشم زرد کرفته بود گفتم ای سید من وقت ان نشده که اندوه تو بسر آید و گریه تو کم
شود و اینجناب این مضمون در جواب فرمودند که و بگاه بدیه نیکو یعقوب بن اسحق بن ابراهیم
پنجه پسر پنجری بود او دوازده پسر داشت موقتا یکی از ایشان را غایب گشت سوری نیم از
از اندوه پنجه شد و شنیدش از غم چنبده و چشمش از گریه نابینا گردید پرسش در دار نیا بود و محمد
پدر بر ادر و پنجه نفر از اهل بیت خود را دیدم که گشته افتاده بودند پس چگونه تمام شود اندوه
من و گریه من کم گردد و در امالی شیخ طوسی رحمه الله مذکور است حدیثی که محاسن مضمون ان آنحضرت
که فاطمه بنت علی ابن ابیطالب علیه السلام چون بمیرند که حضرت علی ابن الحسین از کرشش در عبادت بجنبه که
جبه بانی خود که گذشته تر و جا بران عبد الله انصاری رفته فرمود ای صاحب رسول الله بدیستیکه
ما را بر شما حقهاست و زر جمله حقوق ما بر شما این است که چون یکی از ما بمیرد از اجتماع و بعنی از عبادت
کرشش و بند بگاه خود را بپاک بی سازد خانه ایرا پاک بی سازد و بر تنش خوانید کفن بر زور بر هم گذند و این بی ایها
الحسین را گفته بر پرشش حضرت امام حسین است نخوم و سراج شد چنی و شبانه روز از نوافل و کف و تهلیل دعای دیگر
کثرت سجود از نوم گردید و از ان خود را در عبادت بر نج و تعب انداخته است جابران عبد الله از استماع
این کلام بر رسم ای ان بن بنا و رفته بعد از ادراک سعادت ملاقات حضرت امام محمد باقر علیه السلام
بر در صبیح سلام بران حضرت خبر الا نام بان سرور گفتی که در عبادت و نوره مذکور شد رفته بانجناب را دید
در محراب عبادت و نیش مانده چشم گریان و بر توجه بند بگاه داخته اینجناب تعلیم جابر از بعای بر خواسته
و پرسش نموده او را بر بعضی خواجه اجلس فرمود و انگاه جابر گفت یا بن رسول الله

فصل سی ام

در ذکر بعضی از کرامات و خوارق عادات که از ان حضرت ظاهر شده

دانا که حضرت را عز اسمه بعنایات بی غایات خود بر بندگان خود بسیار است و ما بعضی از ان را
چنان باشد این رساله شرفت بثبت کنیم که بر بندگان خود گذاشته اینجناب فرمود یا صاحب رسول الله

بر کشکان ظلمات غراب بی انداخته اند به تعلیم فرض بخشت و تعیین منهاج دین و ملت قدر
مقدر و گرد شبده و ناز بحر دانش بگران باسراج بیان سوا صل خواطر های غلا نوالب ربنه جواهر خاص
می شاخته و بدین سبب طرق بندگی را بر یک بعزا نا بموده و بگری عادت را بر یک دیگر ها بی وقت بگر گاه
بلجوا نداالحاصل چاره که فرض عین شمار کرده و دیده مذبذب دش از دو زه علمای نقص بخود کرده بشد
اگر دیده شعور بر طاعت و عبادت که مجازی ارزان بزرگان قبول صدق قسم گذشت و شاهراه بیان بر گذشت
فضایل ان خالی نبود و هنوز از هزاران یکی گذر نگشت بر گذ بدو انسان بر راه دگر و در خور دار اگر بهجت
حال تو چنین بگران انصاف موازنه نماید بر انه خواهد دانست که در بست بعیش بر تعی و بنی خوبی گذشت
و زیش عوض افعال بر حقارت در شتی اعمالش زار زار خواهد گریست چنانکه در رصلهای حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله گواه بر وزر فقاری را تعلیب ساخته مذکور است

چهل یعنی از کرامات ابوذر

خدا تعالی را فرشتگان جهنده که از ترس ان بر پاستاده اند و سر بالا نمی کنند تا وقتی که قیصور آخرین
چهره تو پس نمی کنند که پاک و فرزه بدید انم تعداد و تو را از عصه ها و غصها نها پاک و آزیتی گهدد
پس از تمام بیستم تا بندیگر گردیم که تو راست رو باقی باشد تو را پس اگر مردم اعدد طاعته بعضاد
بغیر باشد هر انه محمد گر دار خور را از تک و بغیر خواهد غمر دار سختی انچه در اتر روزی جهنه بغیر چون شدت
حساب و در شت عذاب روز قیامت را شاهده و ترازوی عدل و انصاف بگرد و ار آن عرصه بر زه
شکاف را لحاظ میکند بیند که ادای حق نسبت بگر انگاره خود را از تقصیر نیاورده است خوشبه آن
احوال ما مذبذبان نفود طاعت و نزدیکان که بضاعت با حوال ان عرب بدوی که بهشته در بیابان ا
لبریده بود و جون مردم رسیده بهوشته با آب تلخ و متور نخیش میخورد بی چشش دارم در شبکه امواج گرداب
طبیعه و کل عمر چون بلجه دوات پنداران عمری بکشتی سر گجو و بای خفوشش مانند قلم گاه جان گاه بر

از ترجمه چاپ

از تبره چاپ ام از دور کرده جوانگه پای خویش هر گز قدم به چشمه ساری تنهاده و هر گز عروس
هر از اطراف بش سر و انه نیفتاده و سفیدان صفت های تفق در سحابا بنصاف شده و شدار به سبکه
در شکستا نها سایه برده روزی گذارش بغدیری افتاد که زر آب بران لهبه سیه بود و ایام تیره تر نمی
گردیده بوی از ان بر شمیده بون هر گز آبا چنان ندیده بود ان را از آبهای بهشت گمان نمود
با وجود گفت که گر از بن آب چه نیفته بغداد و بدم و امتشرف گردانت هر از دور و زمان رنبای نباد
خواهد شت پس مشکی از ان پر کرده بدوش انتهام بر دشت و بیابی شتاب راه بغداد سپر کرده
روبه دار گاه نیفته گذاشت افاقا به بواسا بغداد رفتی رسید که نیفته بر بی ارجاعه و بدار بسته م فکنند
از شهر آمده بود و اعرابی ان گرگبه خشت دیده و دانست که نیفته ارانت پیش رفته زبان بده کشاده
دان تشنه را عرض نموده و نیفته چاپی را خلیده بر هر از ان شکیبه چون از ان آب تشنه ان بگرفته
حال تشنه گفت اصلا خبر ندارد است از ان خوتر توصیف ان آب و تبین اعرابی خوتر نبیا
گذاشت پس در حضور دی از شکسته را با تمام تمام یکی از تندام سپرده و اعرابی را بخشی نامزد نمود
و بدو بلایقه نواخت و از تم نجا بازگردانید و بعد از ان چی از خاص و ندما کرده مانع نبود شان نبا
از نه خوشی دی گذیری ان آب بر برده بود بعد از ان سئوال نمودند بغیر گفت ابن مرد را
گشته راه دوری طی کرده بود و بدم و افتاد و خود آب بشت برای می آورده بود و در اثنای جوان
عرابی را دانر بود که مدت ان آبرد می پر بزم و هلاک نامیدی بر تارک خود طرش پنداشت که
در بان مرضع او را بر اطلب بر ساندیم و برای که آمده بود باز گردانیدیم برای ان بود که
نه خوردیم که با آمده خط بغداد را بیند و از گرده خود گردد بلکه ان بر چوانه و حوالش نیفته بهمین
دستور است احوال بدیدون بیابان جهل و غرور که عمری از آب شع دشته بر بی از بیابان
فکرهای بیش دنیا خورده و پرسته بیش و غرض بر بسار طول امل زنده گانی بسر برده بعبور
شعر بابان نرسیده و دو جاده و فرصت طاعت و حسنات از دیاد انبار نداده به آب گنه اعمال
نهار عیب آلوده که از هلاک فنا گذران دنیا برد اخته ایم چنین بیابات دانش از گم بوده

منع فحوه در سوره محمد فرموده است

سفیرین در سبب نزول این آیه وافی هدایت آورده اند گفتا
رافع نوادی خبری و فاتح اقالیم زبر گ پیمبری جناب رسالت مآب محمدی بعد از گر جعت بدینه
بد سال غزیت گه بطرف تبوک بر نهضت فرمود به بخوی که شرکان بدگو هر از دو سو گوب بهاو شش واقف
نباشد حاطبین ابی بلتعه نامه مشتمل بران جزیره اهل مکه نوشته معجوب نزد نامه در اثنا وقت
روانه گردن رسال دانست جبرئیل نازل گشت و انحضرت را از ان واقف گردانید حضرت امیر
المومنین را بطلبیده بدانجا فرستاد و فرمود که در فلان موضع نزد ناقه باشد یا بید و نامه خبیث
ادی بست از انجا گرفته بیاورید حضرت امیر المومنین علیه السلام چنانکه انحضرت فرموده بود در بیابان
موضع بسواره رسیده طلب نامه کرد و سواره بگریه در آمده و انکار نمود و او را و ضاع اور خسته تهدید
نمودند که باز گرد امیر المومنین فرمود که بخدا قسم که هر گز پیغمبر ما دروغ نگفته و نگوید نامه اخبار
بیرون بیرون شمشیر کشیده و از تو دی رفت گفت مرا می شنیدی بخدا اگر نامه ندهی گردنت بزنم زن بترسید
و نامه را از میان گیسوی خود بر آورده بر انحضرت داد و انجناب نزد رسول آورد حضرت احضار
نمود نامه را بخواند و از سواره پرسید فرمود که بلی از شما نامه را بابل گرفته که نوشته که بشما از قصدهای آگاه
سازد اگر خود را اعتراف نماید فبها والا و را بر دار بر سوا گرداند و سواره بر خود این سخن نگران نبود
گفت جواب نداد و نوبت بسوم طالب بزور بسته اعتراف کرد و چند اقدام بران عمل صبح عذری
گفت ان پلیدیش چان در محبت یاران ضد بود را پذیرفته خط عفو بر گرده و اگذشته و دوانی گفت
که زبان رد کرد او را از سر سیه عفو نمود و دل بدان راست بر بست او بمودند دی آمد و خدمتها
گزیت که شایسته بغیر دار و حرکت چون بدینجا رسید انجناب نزد که او را باز گردانیده و در انوبه و تو
حضرتا آیه مذکوره را بر خواند و حمل بعنی ان این است و ایشان و بشان خدا و رسولش خوار ان
بگرید و ریا بشان محبت و صداقت موزیند بنسبت در سوره مائده فرموده که انما جزؤا الذین یحاربون
قوله غضب الله علیهم ملاهم جهنم و لا یتهم و بئس المصیر

سخ فحه

اعدّ الله لهم عذابا شدیدا ایشان را عذاب سخت مهیا کرده است این آیه درحق جمعی وارد گشته که بزبان مدعی ایمان بودند بامید بهره دنیا و آخرش هیچ نبودند حاصل مضمون آنکه آیا نظر نکردی بسوی آنکسانی که دوست گرفتند قوم دیگر را که خدا تعالی بر ایشان غضب کرده و خشم گرفته است نیستند آنکسانی یعنی منافقان که منضم بایشان در رکاب الهی دوستی نمودند و از شما که مؤمنانید نه از ایشان خورند و آنچه سوگند یاد میکردند بدروغ میخورند که ما مسلمانیم و حال آنکه میدانند که ایشان منافقانند آماده کرده است خدا تعالی برای ایشان عذابی سخت و هم در سوره مذکور فرموده است

فصل مصنف بقول مفسرین آنکه ممنوع و محال است که بچائی

قوم را که ایمان بخدا و رسول و روز قیامت می آورند دوستی کسانی که با خدا نافرمانی می ورزند باقی بماند و رسول او یعنی هرگز مؤمنان که قرآن و منافقان را دوست میدارند اگرچه پیشوایان منافقان پدران یا پسران ایشان یا برادران یا اقربا و خویشان ایشان آنکروه با منافقان دوستی میکنند نوشته و ثابت گردانیده است خدای تعالی در دلهای ایشان ایمان را از این مضمون در آیات قرآنی و فرمانهای آسمانی بسیار است و بگانه رعایت ایجاب زبان خامه بتحریر و از حد تجاوز ثابت این دو آیه از و جمله اکتفا میکنیم بدلالت این آیات بهدایت سمات صاحب توفیقی که علماء را بتعریف مطلق ایمان مقرون و صفت پاکی نهادش برقم تحقیق افتقاد و برزبان گشته پیوسته و اصل خواطر از لوث محبت منافقان شسته و از اسباب دوستی و دوادار دوستی ایشان گرد و غبار شسته میدارد و بگلی بغض ایشان را بتحریر و تبرد روی نگردانیدن بکل سر سبد طاعات و حسنات خود میشمارند و از جهل بگلی بخدا و رسول خلافت ورزیده و بمصداق این حال آله و رسوله کرده اند فرق نزاهب و مخواران تزیه حضرت امیر المؤمنین را و اطلاق ناصبی و خارجی بر ایشان که بر خلاف فرمان واجب الاذعان

زجل المتین قولا و اقتضاء باجابت محمد علیه السلام و آله و سلم

کسنزه ادا

کسنزه دگر بود و لا تکرنوا الذین نفوا از راه حرف و صوت و نگاشته اطفالان خاندان مصطفی و شیعیان حق نیرا بسته زند و کاغذ مرطبان باصدق و صفا را باد دشمنان او و لا بمصطفی پشن لون و نقش و خدا و این قوم بداعتقاد و سرمایه نجات خود نمودن لازم و واجب و بعوی بگرنگی آن عجا بعداوت این کافران مشان نمایند بر من پرسش طاق و لهای خلاق بی کرده و کین این کروه مناقق نشوند زبان نزبان نکردد و خال ا و قوعده تو می ثم تنزعم انتی صدیقک انت آلوای عنک لغارب با غاچی که باد بارد زند که حرام انگشت بر نمک نرسانشته ما مزبان انگشت و رکف نوزان چ آزد بی تغیر داشن آل عا مغران از چنین طوان سود و زبان و قدر جات کنو و ایمان حضرت سید کائنات مرویست

یعنی دوستی علی ابن ابیطالب عبادتست

و نگاه کردن از روی محبت بروی او عبادت و قبول میکند خدای تعالی ایمان پسر بنده را اگر بدوستی او و خواری از دشمنان او و هم از آنجناب منقولست که روزی یعنی از رحمت گفت که

فصل مصنف اینکه سزاید دوستی و دشمنی تو امر دوم در راه خدا و بر طبق رضای او باشد که ترجمه ولایت نیز بمعنی دوستی آمده است و بمعنی نصرت و یاری کردن باین معنی شنیده ایم که الله ولی الذین آمنوا و هم خدای یار مؤمنان است و بمعنی دوستی و دشمنی تو امر بخدا و رسول خدا باشد و دوستی که متصف باین صفت نباشد او را دوست نباید داشت و اگرچه نماز و روزه بسیار باشد و دشمنی که متصف باین صفت نباشد او را دشمن باید داشت اگرچه نماز و روزه کم باشد و دوستی و دشمنی تو امر جناب احدیت بدوستی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده و فرموده که دوستی و دشمنی تو امر جناب احدیت بدوستی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرده و فرموده که

یعنی دوست علی ابن ابیطالب دوست خدا است پس باید دوست او دوستی کند و دشمن علی ابن ابیطالب دشمن خدا است پس باید دشمن وی دشمنی کند و دوستی کسی باید دوست علی کرده کشنده پدر و فرزند باشد و دشمنی کسی باشد دشمن او اگرچه پدر و فرزند او باشد چنانکه در آیه

ذکرده و حضرتش کرده لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم

دو دلان که بحب ظاهری منافقی مینماید با احادیثی که در مدحش و رعایت حق و الدین و صله ارحام که مخالف مذهب حق باشند و از گذشته و از انجمله حدیثی است که شیخ کلینی بروایت دیگر و کافی در باب بر و الدین از زید بن اسلم یاری روایت کرده است

قیل یعنی از که

شنیدیم که مردی بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض میکند و که پدر و مادری دارم مخالف مذهب و خدمت فرزندی که با ایشان نیکوئی کنم یا مسلمانی که او را دوست میدارم و بشیعه اند نیکوئی بکنم یا هر دو را بجا صله رحم از جهتی که محمد نقل نموده اند که کلمه رحم بحضرت باری جل جلاله یکی است

یعنی خویشان و ارحام کسی را بر غیر مذهب مستند آیا ایشان را از بین یعنی بهتر است کدام

رعایت ان باید نمود و حضرت فرمود آری

یعنی حق قرابت و خویشی را بچیزی قطع نمیکند نه مذهب بودن ازا بر طرف نمی سازد و چون بودن تو با شند و اهل ایمان کردند باید ایشان را بر خود و حق خواهد بود یکی حق خویشی و یکی حق اسلام و امثال این و حدیث که هر یک در موضع خود ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی

سخت ذکر خواهد یافت و وجه جمع و توفیق میان دو اینست که مراد از عدم محبت مؤمنان با منافقان در آیات شریفه عدم محبت باطنی باشد یعنی بسیاید که مؤمنان با ایشان از راه قلب و قرار دادی یا دار دادی با خویشی باشد و در حدیث بزرگی که شهید ذکر از نماها حوت بخش کلام و دوان خاطبه بیان کرده بر طبق ارادت باطنی باشد یعنی در دل بغض و کین دشمن امیر المؤمنین علیه السلام باید داشت و منکر اعتقاد کار و اطوار ان کرده مخالف شعار بود سر خیمه سیزده صدر ابغا یکه انعوم جانی باید انبات اگرچه پدر و فرزند باشند مقصود و از بر و الدین در رعایت حق ایشان در دو حدیث که از زبانی نقل شد و بگونه و آداب ظاهری باشد یعنی با پدر و مادر و خویشان اگرچه نه مذهب حق باشند به حسب ظاهر طریقه نیکی و خوش سلوکی با یشان و خصائص بر و الدین و صله ارحام از زشت تا بجائی که زشت تر بر ظاهر شرع کرده باشد

مصیبت و تحمل و در کار عزت و شوکتی پس و در توجه‌ی هست و خدا تعالی را نور او دست مبدار و در
چون تا اهل طاعت و صلی را تحمل و ادای مصیبت و خاکساری او دست مبدار ای پس در توجه‌ی قدرت
و تدارک تعالی با نور و تحمل و آدمی با هر که دست مبدار و در نیک و بد عشرتش با او دست بس بگیر و او را
ذکر و دایل جا میز ادا جا مگیر که وری و وحشی نمودن و برای سرآب ابتدای مطالب و تحری پرسته بگو تا تم
نشئه بود تن سبب شکم جناب باری و مخالف شیوه و فضولی و دین دار است و اگر فرشتگان با خصلتهای غیرت
میان و دو برادر و مومن ادعا کشکولی در دست و حمل و امور او به فرقه کریمی و تنهایی پرشر و قلی و نگر آیا و رفع
شر و سالها که از او در دل نهاید و دست و این صفت چشمه را غیرت و رک مردی نباید بنده شت بگو کان
لحظ از انوار اوشش و نه برحرارت از ایرفت نوش چماید نمود و نور فاش صلح و گرفتن در کشتی ابواب فرشته
و وجهانه بر روی تخم بسیار بگذرد و در کار بی زحمتان تمال منقوست رو اینی که حاصل مضمون ان بدست آمد
ایمان حفرت را بعبد الله ما وجد الدین الحسن الکفلو ما واقع شده و شب همچنان آزرده از هم جدا کشته اجمع حسن
از برای کاری بر دن آدم حفرت ایا عبد الله یا برد سرای عبد الدین الحسن و بدم که مضمون و ایکاریه کو با بای
قدر آبروان ابای عبد الدین الحسن بر دن آمد گفتند یا ابا عبد الله تو را به چه چیز دین جمع از خانه بیرون آور
و به بست اگفت فرمود که و دش من آمد از کتاب خدا خارج شد فرم مرا در اضطراب آورده گفت که از آن بست
ان حفرت فرمود

آیه در سوره فاتحه است و در وصف او و اوایل باب که قبل از این مذکور شد

حاصل معنی اگر انکه بنیاد علوی کنند انچه را که از کلام است خدا تعالی بصفات ان معنی صفه رحم و صفه فرمان و امثال
از ایکای آورند و بشمرشند از خداب پرور دکار خود و خوف دارند و دشواری حساب روز قیامت
بعد الحفت راست کجی آرا دمن این آیه را در کتاب خدا بر گز نخوانده بجوم پس بست در کردن باید گر گرفتند
اگر بیشتر دم در بای ان حفرت و یا عبد الله جد اسلام را به گوه ان حفرت از پدر خود او از جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله که فرمود

یقوم ایحباب حاصل مضمون انکه هر دو مسلمان که با هم خشم گیرند در سه روز همان خشم با
بهم باید گر آشتی نکنند از مسلمان بیرون شوند و میان ایشان دوستی نیست پس هر کدام ابتدا ایشان کرد ان ذکر
زود تر سخن گوید یعنی به آشتی سبقت نماید در قیامت زود تر به بهشت خواهد رفت و بتر در کنایی از دام
دین بناه ابی جعفر الله علیه السلام منقول است

حاصل معنی انکه چند ان دو مسلمان از هم بخشم باشند شیطان فرحناک و خشحال است چون با هم
ملاقات کنند صلح نمایند شیطان بر خود میریزد و چنانکه زانوهای او هم بخورد و اندامش از هم جدا شود
فریاد و بگند که ابوای بر من هلاک شدم و در همان کتاب از زبان جناب پروردگار
یغفر له و هو یخشم ازاهم

جدا فرزند مکن انسکه یا از ایشان منتجب لعنت کرده و در کاه باشد که هر دو مستحق لعن خود مذهب که یکی
از حضار بود گفت جعلت فداک بنده انظام فما بالانظلوم بتر فرمود ای کردم از زان دکس انکه ظالم
و در ان مخاصمه بر باطل است خود سزاوار لعنت است از ان دیگر که مظلوم است و در حق می خواهد لعن
باشد فرمود که

حاصل
معنی اگر مظلوم برای ان سزاوار لعنت است که نخواند بر او خود را بصله خود و با او در صلح نخورد و از
گفتگو خاموش نشیند و دشنیده و از بدر خود که میگفت

حاصل مضمون انکه چون دو کس با هم نزاع کنند و یکی دیگر از زبان دیگر زیاده تا ظلم نماید پس باید
انکه مظلوم است بسوی دیگر رجوع کرده که به کرای هر آن درس بد و بجا کردم نه تا از میان ایشان خشم
بخیزد بر طرف کرد و چه بر سبتی که خدای تعالی حاصل عدل است و از تقام مظلوم را از ظالم میکند و ستاند
ظلم بر خود به جنبه رفع که در دست بر آن مخافات ندارد پس زره مسلمانان که تحریک مطالب بدو جنگ
از هم نفور و دار گرد که در دست باکی مخافات یکدیگر پرستند زنده در کردند و باید که میانهای مصحفان حرز کنند
در روایات مذکوره و جنگ را بر صلح میل نموده از گردها و کفته‌های ناپسندیده از رک خواهد جوئی نکنید

همین مضمون این کلام هدایه فرجام بزبان حضرت

اکنون ما حمد کردم و سخارش خود ده شمار انسکه طاعت و عبادت شیطان کنید بدرستیکه او بر شما دشمنیست
اشکار و ایکه بندکه و فرمان بر داری من کنید که این اعبدنی راست که سالک خود
بنزل فوز و فلاح میرساند و بعد از ان با وجود ظهور عداوت شیطان بگمراه ساختن آن پشه
بران کرده میفرماید هر آینه تحقیق گمراه کرد شیطان از شما ای آدمیان جمعی بسیار را
اما نمود بدکه تعقل کنید اصلا ان را و بدام فریب او نیفتید اما نفس امارة مذکش و
این دیو دارونه کارگر او سرش که طبیعه نوزک اهبش و همدان پای تخت آن لعین پر فریب
خود آدمی ناقص الکستنی است خاتم و فطرت خونخواری در پیش ما با نگ پرستیده آدمی در زمان
منهای اعلیت در روز رشد در تحلال و اهلاک ما ساره و ان اج با نگ محمد رسالتی چنانکه حضرت
کلام خود شانه در وره وصف حکایت از قول لوط کرده فرمود ت وما ابوی نفسی ان
النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی و چنانکه در سوره یوسف کرده اعدا اعدا و لیه نفسک التی
بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمنان بعض تست که در میان هر دو پهلوی تو جا کرفته و از فرط قرب کمال
اکاه با تو در اهمین یک بدن خفته است و در کتب مجره مذکور است که جناب خدای تعالی علیه السلام به
قومی انبیا مخاطب فرمود که دشمن ترین دشمنان من نفس تست که در میان دو پهلوی تو جا کرفته و هر لحظه در رنگ
ضلالتی است و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ای کرد تعالی بر سبیل اجمال اکاه کرد شکمه
دل شکم بر سبب آمدن قومی که کذار زند جهان کوچک تر و با نگ تر است بر زبان ایشان جهاد بزرک تر پسندند
که رسول الله جهاد بزرک تر هست آن مرد فرمود که جهاد نفس یعنی بزرکترین جهاد و جهاد نفس که چون آن پیشه
نفس اره با لشکر خود از رشوت دارد و با چندین خنجر دار الملک ایمان در روح آید و دست نفاق
نهب و غارت اعمال صالحه در خلاف حسنه برآورده در خرابه مزروم دل چیره و خیره کند تا نماند عمارت مقام
در ع وی در آمده عدم هوئت و بطلارت بصره که کار و زار این عمارتی با نگ ریاست کذارده و مردانه

بر دارند حس و خار کبینه هم را بکش کهی و هم نی سوخته شکرابی را که در میان دارند در کشت
غصه بطوای اکستنی سازند آنچه سینه با را از نزک کینه با بصقل آمده رشته رشتان معدرت آمیز طلاق دهند
زشتیات و نصف و اقوال سر را در صفحه بصر با با نامه نسیان خط باطل کشند و خار عداوت
همراه بدست دوخت و طریق دوستی زیبای سلوک در آورند فولناک آنیشه با طل را بکبار دور بصر
الصلح خیر از فانه و الرقه هبرون برند پس از انکه عذر خواهی کرده از چنین هم کشوده و چون دو
ابرد پسته با هم نشیند و بدیت خوشخوی آینه کشاده روئی را از اینه دون هبوس برآورده و بحضرت
حق بیت خود را دران هنده و اکر کسی را سه و شمی بر خاش و دست پای سنبره و خاش باشد چرا با شیطان خانه
علاوت نهاد و کوشش و با نفس اماره شراره و شه فنا و اندیش که بر سوخته اکرکین بر خاک ایس کینه و در
دشب در کین بودن و ایمان نشته نماید ا شیطان لعین بر ظاهر است که دو دمان آدم را دشمن دیرینه
همه غور و ش از شم بی نوع انسان بر چنین پرسته تیغ کشتن ریمان بکوش دل نهاده نیست و پیشه نادرک
پیدا و ش در چه کمان کی تنها در نفس پرسته ایمان که از شته پرسته کند نیست و شه شکار و الها روزه شب و ربا رست
و سند نزوه برش برای زدن کار روان اعمال کاه و بر کاه و در نکا پر بست عداوتش دا بم بنیک ایمان بر
انروخته است و شیر تیز تش پرسته رزق مسلمانان آخته دست نیز کشش چه ساختن فنا و هر لحظه در رنک
بخاتن بست و همه در بدیدن نوش بر نفس در فیار فته را بکشتن در میان بغض و فنا دان لعین پس کی
رسته خورده کار اولاد آدم را نکاه دارد که نه از مراط مستقیم بندیکا و فرمان برداری سره پا با نا خود کار بحضرت
ذا فرانی و بدنا کی حضرت ربالعالمین را صدق القائل در سوره یس ... را القرآن از زبان جبرئیل و

همین مضمون این کلام

انکه کفت شیطان کو خداوند ابعزت تر قسم که بعزتت هر آینه اولاد آدم را کراه کرد ام کر بندکان خود را
از چنین ایشان که پاک کرده شده کان باشند از بوث کفر و دلیس همه جهی که برای ایشان دست بست چون نیز
و اولیاء و اطهار معصومین و حباب انتی چنین جا نفیس را در قرآن مجید نسبت به بنی آدم بندکان و میان کفته
از انجمله در سوره یس فرمود الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان

برک فضل و کمال و دانی بر تو پوشیده و آمال و امانی ناخته با پیشه نکاهی پیش بینی و شیوه شناسی شکاف
عزت و غنی دار و زر و زور کار این عاری نا بکار به خواه برآور و الا همچو کسیر اکر چون شیطان لعین
عده و ده کین و دشمنی آماده بدخواهی و سم قرین باشد چون فرصت و غنی یابد بران دارد
و بکونه زیان کند و نیرنک این دو دشمن نیستر نیک خراف یافته با برادران دینی طریق و غنی یابی
سپارد باخلق جمیع ملکن باش فیروز و نیک موکه نام و ننکت باش عدالت
پشکان بانی نشسته رویان سرچشمه بینه سایی آورد کان فیا بکلفت ما و جویان تو کستر کدد
زهاد با سواد ان و متر دانش چشش کچشیده کان لذت الف و آمیزش هانا ندانسته اند که
با خلق خدا دوستی نمودن و زنک آن و این را از آیینه خواطر زدودن موجب
چه اشرار است و نهال عمر و زندکانی از ریشه اُلفت برآوردن و دین و ایمانی دشمر
چکونه نزدیک است بانی دلکت بی و صحت مشرب به کلیای نکفتکی و طرب کیتوان
جهد و از خیابان فسوح قرای راست خایکی و در ست راه نمائی بسچه کمشتهای سعادات
دینی و دنیوی میسر آن رسانید انمار حسن و اخلاق را بی آفتاب شیوه کرمی
و انفاق خرطای نیفزایند و مایه ٔ بیکنی عروسی بی نمک رعایت حق نمک خدا
بسنده مردم خردمند راست نیاید و لست از حضرت بیدار و ائمه اطهار ره
اقتضای انشارشان بنیرو طریق صواب و تبع اطوار شان بدرفه منصد حق
مآب است در باب نوده و دوستی برادران مؤمن اهتمام تمام نموده و در
بسیاری از احادیث شریفه خود را بر اتصاف این شیوه مجسته و صفت فرموده اند
از انجمله در کافی از حضرت سید کونین و رسول ثقلین منقول است که

خلق یعنی الکظم و المودة

دانستن مؤمن را در راه خدا از بزرکترین درخت خانهای ایمان است بدانکه

هرکس دوست دارد در راه خدا دشمن دارد و در راه خدا عطا کند و در راه خدا منع کند او از زمره
بذل آل خود را باز دارد و در راه خدا پس او از بر کزیدکان خدا است و در همان کتاب
از پیغامبر منقول است که از اصحاب خود پرسید که ای عزا الموالیات و اوثق عری الایمان یعنی کدام است از پیشها
ایمان محکمتر است کفتند خدا و رسول داند یعنی کفتند نماز است کفت نیکو است لیکن بهتر باید نیز کفتند الله و رسوله
اعلم یعنی خدا و رسول داند یعنی کفتند روزه است یعنی کفت نیکو است لیکن بهتر باید نیز کفتند کمان بردم
کفتند زکوة است یعنی جهاد است کفت نیکو است لیکن بهتر باید نیز کفتند

حاصل یعنی آنکه هریک از آنچه شما کفتید فضیلتی دارند و آنچه کفتم ان نیست لیکن محکمترین پیوستکی
دوستی و دشمنی است در راه خدا و مراعات بادوستان خدا که ائمه معصومین را تابع باشند
و بنیز در کافی از امین احکام الحضرت ابو عبد الله ماثور است که

یعنی بهترین کی که در مسلمان با هم طاعات میکنند پس
فاضلترین ایشان انکسی است که آن دیکران را دوست دارد و هم در کافی از انحضرت روایت کرده
اند که

حاصل یعنی آنکه بهترین کی که در راه خدا با هم دوستی میکنند روز قیامت بر منبرهای
نور خواهند بود و هر آینه روشن خواهد ساخت نور روهای ایشان و نور بدنهای ایشان نور منبرهای
ایشان همه چیز را تا بان و در عرصه محشر ایشان را نشناسند پس کفته شود که این جماعت دوستی کنندکان با
هم در راه خدا و در همان کتاب از جناب مستطاب نبوی منقول است حدیثی که حاصل مضمون آن
این است که انکسانیکه در راه خدا با هم دوستی مینمایند و در زیارت یکدیکر در سایه بهشت برین
خدا از جانب راست او خواهند بود و در روهای ایشان سفیدتر و روشن تر از آفتاب تابان قیامت
ایشان کفته شود خرشنه مشو با و هیچ ترسی بر دمان کیرند که این جماعت کی اند کفته شود که این جماعت

هرکس دوست دارد در راه خدا دشمن دارد و در راه خدا او اعطا کند و در راه خدا منع
بذل آل خود را باز دارد و در راه خدا پس او از بر کزیدکان خدا است و در همان کتاب
از پیغامبر منقول است که از اصحاب خود پرسید که ای عزا الموالیات و اوثق عری الایمان یعنی کدام است از پیشها
ایمان محکمتر است کفتند که از انجناب خود پرسید که ای عزا الموالیات و اوثق عری الایمان یعنی کدام است از پیشها
ایمان محکمتر است کفتند خدا و رسول داند یعنی کفتند نماز است کفت نیکو است لیکن بهتر باید نیز کفتند الله و رسوله
اعلم یعنی خدا و رسول داند یعنی کفتند روزه است یعنی کفت نیکو است لیکن بهتر باید نیز کفتند کمان بردم
کفتند زکوة است یعنی جهاد است کفت نیکو است لیکن بهتر باید نیز کفتند

حاصل یعنی آنکه هریک از آنچه شما کفتید فضیلتی دارند و آنچه کفتم ان نیست لیکن محکمترین پیوستکی
دوستی و دشمنی است در راه خدا و مراعات بادوستان خدا که ائمه معصومین را تابع باشند
و بنیز در کافی از امین احکام الحضرت ابو عبد الله ماثور است که

یعنی بهترین کی که در مسلمان با هم طاعات میکنند پس
فاضلترین ایشان انکسی است که آن دیکران را دوست دارد و هم در کافی از انحضرت روایت کرده
اند که

حاصل یعنی آنکه بهترین کی که در راه خدا با هم دوستی میکنند روز قیامت بر منبرهای
نور خواهند بود و هر آینه روشن خواهد ساخت نور روهای ایشان و نور بدنهای ایشان نور منبرهای
ایشان همه چیز را تا بان و در عرصه محشر ایشان را نشناسند پس کفته شود که این جماعت دوستی کنندکان با
هم در راه خدا و در همان کتاب از جناب مستطاب نبوی منقول است حدیثی که حاصل مضمون آن
این است که انکسانیکه در راه خدا با هم دوستی مینمایند و در زیارت یکدیکر در سایه بهشت برین
خدا از جانب راست او خواهند بود و در روهای ایشان سفیدتر و روشن تر از آفتاب تابان قیامت
ایشان کفته شود خرشنه مشو با و هیچ ترسی بر دمان کیرند که این جماعت کی اند کفته شود که این جماعت

دوستی کنندکانند با هم در راه خدا و هم در کافی از زرارة مرویست که از حضرت صادق علیه السلام
منقول است روزی که حاصل آن این است که چون خدای عز و جل جمیع خلایق اولین و آخرین را محشر
در روز قیامت فرماید و ندی بر بخیزد که مردمان مشرف شوند و کویند کی اند کسانیکه در راه خدا با هم
دوستی کرده اند پس کروهی از مردمان بر خیزند پس کفته شود ایشان که بروید بسوی بهشت بی حساب پس
فرشتکان پیشوایان بر خیزند و کویند کجا میروید کویند بهشت بسوی رویم کویند کدام
طایفه اید از مردمان کویند ما دوستی کنندکانیم با یکدیکر در راه خدا پس کفته شود که بر ایستید تا بدانیم
پس فرشتکان کویند فهم آجرا لغا یعلمن حاصل یعنی آنکه دخول بهشت همانکی اجر است برای عمل کرکفته
و دوکتاب دکر از جناب اندوس نبوی است که

یعنی آنکه باید زمین مردمان کیست که بجنبش از شرب نفاق کردن فرمود
و دوش از عرض نفس چه سالم تر باشد با همه مسلمانان و بنیز در کافی از حضرت ابن الجوزی روایت
کرده است که کفت من در خدمت حضرت ابو عبد الله بودم مردی داخل شد انحضرت بمن فرمود که
دوست بسیاری او را کفتم آری فرمود

یعنی چرا دوست نداری او را و جواب آنکه او دوا
ست و شر بک ست در بدن تو زود مداوا ست در دفع دشمن تو و روزی او بر تو غنیمت بر دوا ست
و هم از حضرت ابو عبد الله روایت کرده که

حاصل یعنی بر سبیل اجمال آنکه مسلمان برادر
مسلمان است و بنیز از چشم او ست که به او خیر و شر بک و بد و یاری و خذلان و نیز آینه او ست که او را
بر عیب و هنر خود مطلع کرداند و در راه خدای او ست بطریق خیرات و حسنات با او و خیانت نکند و بنیز از
صاحب ثقات و مضافات حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که خلاصه مضمون آن این ست که چند کس
از اصحاب ما نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام حاضر کشتند کمی از ایشان کفت که ما کرکز دشمنی با کسی نداشته ایم
آن حضرت فرمود که بر شما باد که دشمنی نکنید و بر شما باد که دشمنی نکنید و بر شما باد که دشمنی نکنید
تا آنکه کفت که بر شما باد که دشمنی نکنید و بر شما باد که دشمنی نکنید و بر شما باد که دشمنی نکنید

رعت نکند کفت از انجاست بتم که با رسول خدا چیزی کردند پیشکی من شنیدم از انحضرت که میفرمود
برادر مؤمن بت چشم او ست و راهنمای او ست پس بنا بر این کجایش نداشت که آزارم کند شاور
حوالی مرتزل من با لاک شوند از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت امام صادق علیه
السلام فرمود که حق مسلمان بر مسلمان آنست که

فاضل یعنی آنکه مسلمان را بر مسلمانان حق است که رعایت ان را
جیب ست اکر کی از انها ضایع کند در رعایت نقاید از ولایت دفران بردار کی خدای تعالی
بیرون رود و خدای تعالی در او نصیبی نباشد یعنی همه او از شیطان خواهد بود و کفتم فدای تو
کردم چیست ان حق که رعایت انها را واجبست فرمود

حاصل یعنی آنکه ای مستعلی بن خنیس بر تو مقدم بر سم که بدانی
ان حقوق کفتم تو رعایت نکنی و بدانی و بران عمل نمائی کفتم تا حوال و لا قوت الا بالله العلی العظیم
بیاری خدای تعالی و توفیق از اهل خواهم آورد و انحضرت فرمود

ای آخر الحدیث چون عبارت حدیث فی الجمله ملایم با دوستی ازان
بنظر حاصل ان اکتفا نمایند دان این ست که سهلترین کی از حقوق ان حقوق که رعایت انها بر ایشان
این ست که دوست دار کی برای مسلمانان انچه برای خود دوست میدار کی و نیز از جمله
باشد آزردکی او نشود و اجتناب کنی ز رضای وی چه با طاعت و فرمان بردار کی برای نمائی حق
سبحانه بفضل خود و بمال خود بر زبان و دست پای خود و اعانت و یاری او کی حق چهار م آنکه بفرمان او باشی
که بنیز از شر و راه او باز ایستد و نصیحت و دلیل او باشی که بر اینها فائز طریق خیر و مصالح و منهج خود و اخرا
و اندیشه و رأیت او بشایی کار کی و بعضی نقصی در او یا در زیری صفات و یاری نه در طریق شر و نقص
آزاری و یرانی مطلع سازی حق چهم آنکه بسیر کاری چنانچه اکر او کرسنه باشد و بر آب کاری و مال آنکه
او تشنه باشد و جامه نیز پوشی چنانچه اکر او بر هنه باشد بعضی در خورش و پوشش او در مستان خود را بر کاه مختاج

بان باشد باخود دانا نه آنکه زبر کرسنگی از تشنگی از چشم پوشیده همت بر سیر کردن شکم و پوشیدن بدن
خویش مصروف کرد و دانا خویشتن را کی اگر توشه راه دنیا بیشتر و در دنیا توشه عبادت کاری بیشتر باشد
فاروم خود را دنیا می که جانشه او را بشاید و مطامعش را سزاوار نباید و در آخرت او کسی را دنیا می شناسم که
کوشد او را راست و دلوپش را جاست تا بوی بهشت استشمام نکند و در جنازه و پش ملائکه را نبیند کرد بای
و همراه و بانی و برابر جنیت برآورد و دن جنت او را بشارت نداد و گذاردن کرامت نخواهد از دنیا
بلکه بی که دو دیگر پیش از طلب بگذارش ان مسافرت نماید پس چون این کار ها کردی ای متوقع دار که
جایت بهشت باشد پس کردن با دنیا می خود را بد دنیا می او و دوستی او را بد دنیا می خود نیا می صداقت دوستی با مان
دنیا می پیشه نرم منوط و برابر و دنیا می بر عبادت تعرف نکرده موقوف بر شروط است پس ان دنیا می آن دوستی
راست و دوستی برابر و دنیا می بر عبادت و ابا محض و دوستی و لاف و بسیله کذب و تعرف خواهد بود و هیچ
از جمله ثمرات فضیلت دوستی و ظلت و از جمله کرامات قواعد تشهد نا و الف اما دیث و اخبار است که در باب
زیارت برادران مومن وارد گشته و از انجمله در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست

یعنی کسیکه زیارت کند برادر دنیا می خود را در خانه او
خدای عزوجل باو گوید که تو مهمان من و زیارت کننده منی حق جان است که در زیارت من آمده پاداش
بر من است جهاد اری نزد و حق نیکو تحقیق که واجب کردانیده ام برای تو بهشت را بسبب دوستی تو بر
مومن را و در کتاب مذکور ازا بجعفر علیه السلام ماثور است هیچ بنده نیست که قصد می آن جنت کند مومن را
جز دن می آید از منزل خود که برادر خود را زیارت کند پس نه انجا او فرشته برابر او موکل میگردانند و الفتوحه
بالهای خود را بر زمین می زنند و زیر قدم او می افکنند ابر سایه بان او میکنند پس چون قرار
ان برادر در موضع دل شود خدای تعالی باو میگوید که ای بنده تنعیم کنند و من بر سیری نا نیده ام از
هیچ بهشت من لازم تر از مومن که تنعیم نکرده باو نزدیک شده باو و عطا خاهم کرد ان را ما جات تر از ما یکه خود
نا می طلبت چیست تو را آرزو کرد پس چون برا جت خود ان فرشته شایعت او کرد و همچنان با خود را بان

بیکنند تا بمنزل خود داخل شود بعد از ان خدای تعالی باو گوید که ای بنده تنعیم کنند و من اکرام
تو بر من واجب گشت بحقوق لازم کرد انیدم برای تو بهشت خود را و تو را از ان شفاعت دادم در هر کسان
خود و در همسایگان کتاب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست هر چنان که یعنی آن از حضرت که هیچ کو
برای این چیز بسیار نشسته که خود فرستاده خدای تعالی فرو بل نشده از در زمین پس انگر شته نیرفت تا بدر نکاید
گورد بیست زاده باز نظیر فرشته گفت با صاحب این خانه چکار داری او گفت برادر مسلمان منست و در راه
تعالی با زیارت او آمده ام فرشته گفت بدرستیکه خدای عزوجل سلام میرساند باو بدرکه بر مسلمان که زیارت مسلمانا نکند نه بهشت که او را
بهمان آمده ام فرشته گفت بدرستیکه خدای عزوجل سلام میرساند باو بدرکه بر مسلمان که زیارت مسلمانا نکند نه بهشت که او را
زیارت کنم مرا زیارت کرده ثواب او بر من بهشت است و نیز شیخ کلینی جنتی زیاد بهشت باز خصوص اداکنم
میرساند و کافی ذکر کرده که مراد از منزل خود بدر آید که زیارت برادر مومن خود
نماید و عارف برحق او باشد بر سبیل حق تعالی برای بهره ای حسنه و محو شود از او سیئه و بلند کردد برای
او در حین چون در خانه او میرا کرد بگوید خوشا برای او در دنیا بهشت و چون با سم او خانه بهشت و در
بگردن بگیرد فرشتگان دانه تعالی امنیه پیشان کرد و در بعد از ان پیشان بر وی گویند ای بنده خدا
بیامرزید بر من که زیارت هم کردی و با یکدیگر دوستی خود در راه من و لاجرم بهشت بر من که عذاب بگذارا
بعد از ان چون باز گردد و نیز فرشتگان بعدد و قدم بعدد گامها و بعدد گامها او شایعت او کرده او را از
بلایای دنیا و شدا یدا و حفظ میکنند تا مثل شب از بیان آینه پس اگر در آنشا ی ان اجل میرسد از جناب
روز قیامت معاف باشد و اگر انمونس زیارت کرده شد و نیز عارف بحق او باشد از حق ان زیارت
کننده با نچه او عارفست در حق وی او را بنیند و بر انچه او عاملست زیارت کننده باشد و دیگر از جمله اخباریست آنا می که
زیارت مومنان معاونه تر مومن را بدید دنیا می خود تا نیند و بخانه خویش نیاید مکر بعد از سیم بعد و از بر حق
فضیلت این حضرت عمده صلوات و ادراک این فرصت عظیمی تکلیف نیست نیاید اخبار در احادیث که در باب مصافحه
و معانقه در و یافته از انجمله در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست

همین بس خبر از که چون

جنت بود هم تو اسم کرد بجانب دست من بدست تو مالیده خود ان حضرت فرمود که آمده ام
انکه هر رسی که دو مسلمان چون باهم ملاقات کنند پس با یکدیگر مصافحه نمایند فرود میریزد کناهان ایشان چنانکه
فرو میریزد برگ درخت زمستان جهان کتاب ارباب مصافحه از شیخ ابن عمار مرویست که کفت
حاصل معنی ان این است که گفت حضرت ابی عبدالله رضی الله عنه حضرت فرمود چون برادر دینی خود
ملاقات کنم چه چیز تو را باین مسرور و خوشحال میدارد فرمود ان چیزی که
تو را باد لوران مسرور ساخته فرمود که ای پسر رسول خدا که ترا باد لوران مسرور ساخته فرمود ان چیزی که
دلگاه بین رسیده بود که فرمود که هر که مصافحه کند برادر دینی خود را نیفتد که فقر ای شیعه را از در خانه
کنند یعنی نکند

آگاهی آورد و پیشوند و احوال هر یکرا چی پسند و نزدیک مفهوم این رود حیث مضمون
روایتی که خدا وه از ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب در کافی در باب معاقبه از سخن ابن عمار
روایت نحوه و سلسل عنی ان این است که دو مؤمن چون با سم معاقبه غیر دست در گردن
یکدیگر کنند حق تعالی بیان را فرو بسیکرد و چون هم در آغوش گشند و از ان خبر رضای الهی گردند
و شهر شان خوض از اخواص نبوده باشد گفته شود و باشان یعنی از جناب الهی که مقصود افاضا
حال یعنی آگاه کنان شما آمرزیده پیشه پس عمل را از سر گیرند پس چون اقبال به پرسش کنید گرانیا شد
فرشتگان که حفظ اعمالند هم را گیرند که دور شویم از ایشان که ایشان را نیست نزدیک و خدا یتعالی بیان
است بیان ایشان یعنی پی پسند و گاهی بیان مطلع گردد سخنی گوید یکدیگر ای دگر دم پس چون سخن ایشان
نرسیده بگذشته و بیرون ایشان بالا آگاه ای خدا ای چون پس مجمله است

پس بگفت نفس قدسی برآورد نه چنانکه در وقت دلستگی خبر آورده و به متعارف بعد از ان
بگریست چنانکه ای من بیاسایش از سنگ ترشد نزد محبای بحق

تماس سخن از یکی بدیگر که خدا ای
تعالی بر ان نیست که برای عظیم ایمان در مؤمن بر گشتگان را نیز با یکدیگر ان کی رو گشته چهره به نیت
با هم بیامیزند و اگر چه فرشتگان عبارت از شانزانی هستند و سخن ایشان را نقد ایستند حضرت علیه السلام
از ایشان زند و ضبط ان بستاید و همواره چون شرا بدین مدحا و اخبار و آثار نیست که در باب صیانت و
واجبات دولت و قربت اصل اهمیت و استیان اینها درکیت جنبه ندگر شده در رد و یافته نه ظاهر است
که غرض حضرت شارع از ترغیب امور مذکوره این باشد که مؤمنان باین فقرات با هم و عاشت
نهجه بیت مهربانی و نکساری یکدیگر صداقت و یاری در زندگانی و امثال یکدیگر کار زند و باب اجرای
سخن مذکور و گفتن آشنایی و دوستی هم را بر آب داشته از یکدیگر بیگانی چون اوراق گل سرا از سر یکدیگر
یگانگی یاد و زند اگر حل خود و ان ایمان مؤمنان سعادت فرجام را با هم ایرت تهم و علیت حقوق انور

دنبال یادداشت

دنبال یادداشت پیش

بنده ز دست همت خود آن آئین سنا یه دینی لازم و پیوندگان طریق و دین داری و جو
یندگان کعبه بستگاری بیاید گرخود را از دین نه کرد بر بی الفه گرد و نیه و از صفحه صافی سینه با
خط پاک از رسم ستانند و رضا جو و انوار مؤمنان از انحنین بیشوند ی حضرت ابر المؤمنین نسخه
از زر نبه یاد بر آب شهنا ی آن دین خود را چشم جهان نمایی مقام عزیز بن رسانند و اگر یکی از ایشان را
در طریق سلوک شهانی لغزشی واقع شود یکدیگر ده گیری او را بدان موافقه نه کنند و اگر احد را
بقضایای نقلبات از ضاع جهان بوقلمون مراتب متغیرات دنیا متزلزل و ره بدیناکی است
انبای زمان بود از نظم اعتبار نرنجند از مهر نه و مقام اغوز و احترام و اکرام و در صدد دفع
و قلع هم نشوند از بیم دین اخلاق چهره با هم نه اشفاق در گریبان احوال یکدیگر نشوند بیت تم خلق ی زود
عزت هم ندهند و از ره بدر و شوع بیشی حفظ حضارت در هم نشکنند زنتی با فتاد مسلمین یک ره با شکال ایمان
خود را نفروزند و از امانت فرزگر و کان خدا آشوب تم الهی را بر نیوشند بغرور نه دارند و از غرور نه گردند
دال قدر پیشان منصف مال را کم ندانند و از ره پروا و در ره فرمسا کین مؤمنین فرو رسته بخط جبار
سوات دار ضین گرد و نشند و در کافی زر آزاده مروین از قضا حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام گفته
که بیان مضمون ان این است که در زمان نبی اسرائیل چهار هزار تن مؤمنان بودند نفوذ در تزل یکی از
ایشان مجتمع گشته مناظره ریسان و نشستند که تو چهارم آمد و در گوفت طعام بیرون آمد گفت مرا بای تو گفتا
غلام گفت در خانه نیست انفوذ با نگشت بغلام و داخل خانه گشته نزد مرد ای خود رفت مرد ای او پرسید که تو
که بیرگوفت گفت غلام تا بیرون گفتم آقا ی کجا در خانه نیست وی از با نگشتن انگشتن گزیده گفت هفتم
گفتند تو کی و شهند گر بدند چون فرو شد و دیگر باره انفوذ و اول سیع آمد پیشان نزا دریافت در خانه یکی
رون آمده بیرند و او را دو شد گر از مرد بگفتا تو کی هستی گفت من بیضی از ایشان بودم نزد پیش ایشان سلام گ
گفت سن نیز با شما زیغم گفتند آری و از و معذرت تو کی هستند و انفوذ مبای تو یف اکرام تو یعنی بگفتند
پیشانفوذ و بر احضر شوند و به پیشین عذر خواهی نیاز پیشی ان کی دار و از چه سه احوال علم پیشوند و از او
ایری ایشان سایه انداخت لطف ان کرد نه کار است بلشا نقت چون ابر سیه ایشان را بست نا گاه بنا دی از حق

دنبال یادداشت پیش

ان ابر بدید بیکرد که ای تشن یکبر ایشان زا بین چه بنیم فرستاده و نداد پس تشین از جوف ان ابر جستدان تشفوذ
در بجو افوذ و یکر تسان مانده از انچه بر انعام نازل شده تعجب میکنند و فیدانت که سبب نزول ان با چیست
پس شهر مورد کرده با حضرت یوشع بن نون طاعات نهجه دیر از ان فجره و انچه و بیشتبه بود و انبیا فرمحمد
حضرت یوشع گفت آیا ندر شتی که خدا ی تعالی بر ایشان غضب کرد بعد از انکه از ایشان خوشنود
بود و ان بلد بسب فعل بود که با تو کردند آن مرد گفت با من چو کردند حضرت یوشع ریخته گشت بود
از بر ای او حدیث کرد نفره گفت که من ایشان را بکیل کردم و از ایشان عفو نیا یم گفت اگر ان
بکیل کردن بیش از زین بود و هر انچه فایده به حال ایشان میرسانید و از و ظلم بلا ایشان را دی
ریانید و اما حالا که بلا نازل گشته فایده بکیل ایشان ندارد و نمایده که بعد از زین یعنی در آخرت فایده
بر ایشان رساند چاقلان تامل بنیه و روشن سوادان کتاب زنده شنیده از طاعه و معصیت مضمون این
حکایت سرا با هدایت بر تسلام و از استغاث رو ایح تصایح خبر موعظه از نر استشام میتوانند خود که
شان مؤمنان در درگاه الهی تا چه تعظیم و بلند خواطر ایشان تا چه غایت جزو از چند است که بیک بی
هره الی و بسهل انکاری که در مرعات خواطر و عدی از ایشان و اقع شده و کشن قهار شان بیاد فرخته و خیم
غضب خرمن حیات جماعتی را بسوخته تا حال انگسانی که برای دو روز ملک و مال این عالم جان السانی
و نفسی و کین اهل دین را و خیره خواطری ساده و تیغ زبان شده ای و ناخویشی از بنیام تغافل و اغماض
کشیده بترک ناموس و ناموس پیکر میدرند چگونه باشد حضرت خالق یکانه و الفت بخش بیگانه
متضاد و چهار گانه عناصر آنگه کافر هسل ایمان را با هم دوست و هم بنیان سازد و آیینه خیر مؤمنان عالم
میسر را به تحمل توفیق از ننگ که دوست یکدیگر بر دارند در مدت صفت حسد از ان بسیار
از ننگ بر دن بر سی راست پسند تعنی که خدا یتعالی بوی عطا کرده باشد بر این طریق که طلب نه دوال از ده
نماید و اگر نه زوال ان نعمت از و نخواهد و صل ان نعمت را برای خود آرزو نماید از حسد نگوید
بلکه غبطه نامند و ان منافی ایمان و احدی مستوجب ندمت بر ان نیست بر خلاف حسد که از آفات
دین و از صفات منافقین است و خبر حضرت صادق علیه السلام در کافی بر اثبات این مدعا دلیل است

دنبال یادداشت

دنبال یادداشت پیش

بعنی مرین
غبطه بکند و حسد نکند و منافی حسد بیکند غبطه نیکی پیسل بیکی آرزو ی نعمتی از زو ی نعمتی نعمت
کسان یا آنگه زوال آن از ایشان منتظر بنا شد و در مؤمنان یا غبطه بیکرد و در بایشان منافات ندارد
اما غلبه اشغال نعمتی از دیگران بر ایشان حسد بیکند چنانکه ذکر رشد از خواص منافات چهره
احوال مؤمنان معاند فرند از نبل این صفت پسندیده پاک و تبرا و نقد کرد بر این فرقه نیکو سیر آرش خصلت
شقاوت از شر ناص و معصی نیست و هم در اکتساب از نه کتاب از نه کتاب هر دی است که

بعنی که چشم حسد بیجوز د و حسد و م و نا چیز حسد را چنا نکه بیجوز د آشنا
هنیزم را و در احادیث از کی طاهرین این مضمون ذکر رسیده که هر حسودی بحالی آرزو ی نعمتی از نعمت
مرکال است که اطاعت بندگان از ایشان منتظر شد و فرشته که در بیان آسمان هم است علمی بی آرزو ند که از زو ی
در گذرند و اهل مشتی بیشه و چهار و صد و نه بین اصول چنین و از انفوری باشد که چون فرو آب و تقطیر
بیب نگوچشم منصف بیشه بود و نه زیاده و گرید که گزیندان علما بر روی چشم و بر دوش و بی باید
پس بر روی چشم آرند و بلند و علش و بر الصن نا بیشه و اصل این حدیث و قرین ایمانی مضمون گذارش یافت
و در امالی شیخ صدوق و بر اه از حضرت ابا عبد الله مروی است که اصول کفر سه صفت حرص تکبار حسد
و از در کرامات ابن قولویه مین است که آنگاه خلیفه تو یحیی بن الحسن بعنوان از حسد بیزار و حسد ایمان
از ان حسد بر گذار است پس بگام اخبار نه گرد حسد و شمن ایمان و رشته گردنه ذات و شر حسد با ایمان زود
وجه است اول بیگر از اعظم ارکان ایمان را یعنی ایمان یقین بقسمت قاسم از زاق رزق در دان بقضا و قدر
حضرت قادر علی الاطلاق که سهو و خطا را در حریم منع بطلانی او در ای نیست و سعت علم عالم الغیب و الشهاد
غلط و شهاد و بدست کاتب ایکاش و کریم از ترام صانع ایجاد و بر گ فرزنده و تقدم تسلط تقدیر ش از نظر
جاده عدل و راه مستقیم با بیه نه فتوده و ماندگان پسیع مدان را عدم رضا بر گفته قضا نخواهد و قاعده الاقتصاد
و امثال است و دانکه اقراض بر حرف بیشت علم فی الحال و جهال پادشاه لم یزل و لایزال را از
زمخت بیکت گزارد که خطا باشد که چون چهره ب بیشکوه از نخ را باشد و بر خطا بر بیشت که حسد

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب .....

مؤلف .....

مترجم .....

شمارهٔ قفسه .....

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب